

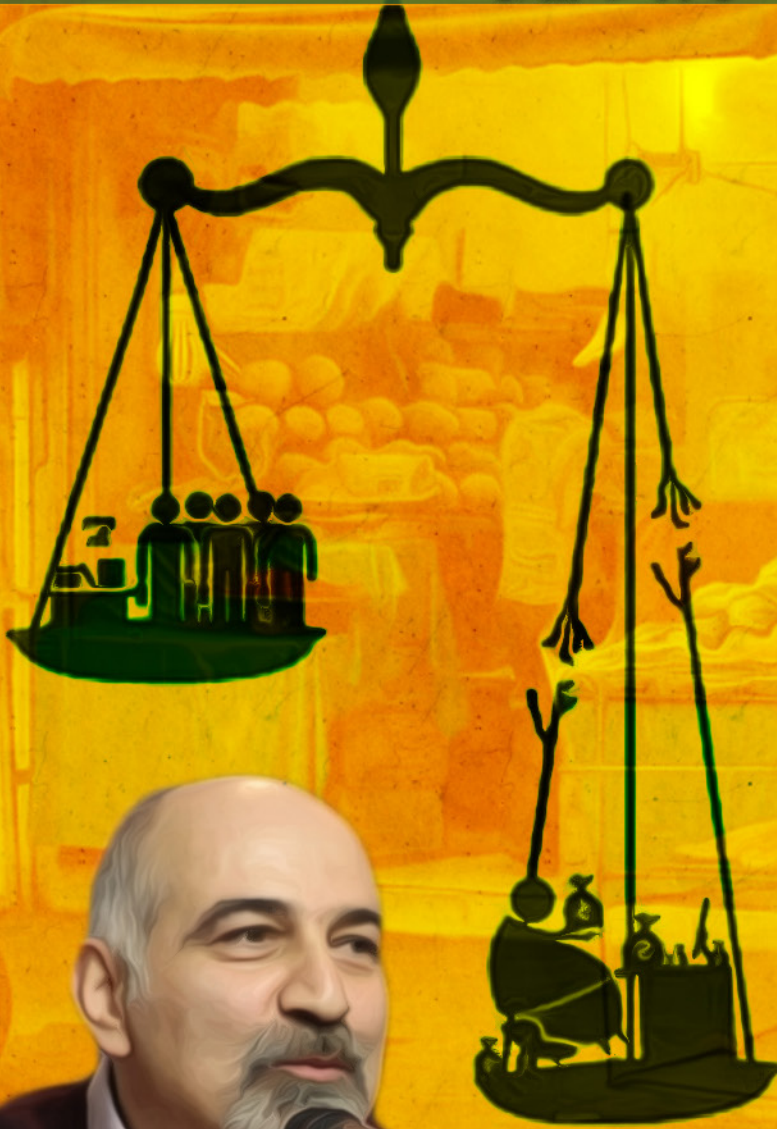
حط ۱۱۹

پرونده ویژه

عدالت اجتماعی

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰

با یادداشت‌ها و اظهار نظراتی از:
محمد مقیمی، ثریا کریمخانی،
باران نظریور، مصطفی احمدیان،
احمد فعال، معین خزائلی،
امیر جواهری لنگرودی،
محمد نیستانی، ماری محمدی،
کیومرث امیری، سایه رحیمی،
مجید زارعی، بهار عباسی،
آبان پرتویی و جمعی دیگر از
مدافعان حقوق بشر



ستم مضاعف بر زنان اقلیت‌های دینی؛
در گفتگو با رضا کاظم‌زاده، روانشناس

دکتر سعید معیدفر (جامعه‌شناس)؛
عدالت اجتماعی مستمسکی برای غارت

ماهنامه حقوقی - اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سر دبیر: سیامک ملامحمدی
مدیر ویراستاری: علی کلانی
مشاور حقوقی: محمد مقیمی
دبیر فرهنگی: رضا نجفی

همکاران این شماره: محمد مقیمی، ثریا کریمخانی، باران نظریور، مصطفی احمدیان، احمد فعال، معین خزائلی، امیر جواهری لنگرودی، محمد نیستانی، ماری محمدی، کیومرث امیری، سایه رحیمی، مجید زارعی، بهار عباسی، آبان پرتویی و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.
ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- « برگزیده اخبار ۴/
- « قطعات معلق؛ داستان کوتاه: ثریا کریمخانی/ ۶/
- « بازداشت دوتابعیتی‌ها دستاویزی برای گرفتن امتیاز از غرب/ محمد مقیمی/ ۸/
- « معیارهای زیبایی یا خشونت پنهان؛ سلبریتی‌ها تنها با معیارهای مردسالارانه همه چیز تمام‌اند/ باران نظریور/ ۱۰/
- « حقوق بشر در پرتوی مفهوم فلسفی عدالت/ مصطفی احمدیان/ ۱۳/
- « صلح پایدار و نظریه توازن معیشتی و توسعه‌ای/ احمد فعال/ ۱۷/
- « عدالت اجتماعی مستمسکی شده برای غارت، ظلم و نابرابری؛ در گفتگو با سعید معیدفر/ گفتگو از سیامک ملامحمدی/ ۲۲/
- « آیا ایرانیان به طور عادلانه به خدمات پایه‌ای دسترسی دارند؟/ معین خزائلی/ ۲۶/
- « «عدالت اجتماعی» از شعارهای انقلاب ۵۷، بعد از چهار دهه همچنان نقره داغ می‌شود/ امیر جواهری لنگرودی/ ۲۹/
- « راه دشوار عدالت در ایران/ محمد نیستانی/ ۳۳/
- « ستم مضاعف بر زنان اقلیت‌های دینی؛ در گفتگو با رضا کاظم‌زاده، روانشناس/ گفتگو از ماری محمدی/ ۳۵/
- « بیکاری و نیروی کار ارزان به دنبال نیم قرن سیاست اقتصادی نادرست در ایران/ کیومرث امیری/ ۳۸/
- « کار اجباری؛ سهم کودکان از عدالت اجتماعی/ سایه رحیمی/ ۴۱/
- « فساد سیستمی و پادشاه لُخت، حکایت اقتصاد امروز ایران/ علی کلانی/ ۴۴/
- « احساس امنیت اجتماعی و ارتباط آن با سلامت روان/ مجید زارعی/ ۴۸/
- « کولبری و سوختبری نتیجه نبود عدالت اجتماعی در ایران/ بهار عباسی/ ۵۱/
- « قدرت خرید مردم در آستانه‌ی نوروز؛ «بنویس مردم بدبختند»/ آبان پرتویی/ ۵۴/



خوانندگان

□ شما چه گفته‌اید...

درباره مقاله / گفتگو:

جوانمرگی، مرگ، خودکشی و نویسندگان معاصر
ایران / رضا نجفی

لیلی:

یاد دق مرگی غلامحسین ساعدی افتادم، چرا
نویسنده‌ی عزاداران بیل به این زودی پر کشید؟
حیف آن قلم شیوا نبود؟

مریم:

تازگی‌ها خیلی از کتابهای صادق هدایت دوباره
خواندم و با طنز صادق هدایت بیشتر آشنا شدم
همیشه در دوران جوانی بهم میگفتن صادق هدایت را
نباید کتاب‌هایش را خواند آدم افسرده میشه، صادق
هدایت پر از شور زندگی بود و دردهای دنیا را خیلی
خوب حس می‌کرد و بسیار آدم شوخ طبعی بود

نابسامانی‌های اجتماعی و خودکشی کودکان / سایه

رحیمی

محمدحسین:

خودکشی کودکان، خصوصاً این اواخر خودکشی دسته
جمعی کودکان آخرین بلایی بود که بر سر مردم ایران
نازل شد و واقعا نمی‌دانم راه حل چیست. خانم رحیمی
قلم توانایی دارند. از ایشان خواهش میکنم بعضاً به راه
چاره هم بپردازن.

آلان:

مقاله وزینی بود، پرسش اینه که آیا دلیلی داریم که به
آن کودک بگوییم خودت را نکش؟ چه چیزی میتواند
کودکی که با عروسک شاد میشه رو به مرگ بکشونه؟

محیط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

□ برگزیده اخبار

● نوزادی تازه متولد که شامگاه دوشنبه ۲۵ اسفندماه بدون لباس در داخل کیسه ای زیاله در یکی از شهرک های سقز رها شده و بدنبال آن توسط تیم اورژانس به یکی از بیمارستان های این شهر منتقل شده بود، به علت وضعیت نامساعد جسمی جان خود را از دست داد.

● روز یکشنبه ۱ فروردین ماه، در پی انفجار یک بمب صوتی در شهرستان سراوان واقع در استان سیستان و بلوچستان، سه شهروند از جمله یک زن زخمی شدند و یک تن دیگر جان خود را از دست داد. گفته می شود که این اقدام توسط گروه های تروریستی صورت گرفته است.

● دستکم ۸۰ تن از کارگران شاغل در شرکت صنایع فولاد استان خوزستان از محل کار خود اخراج شدند. گفته می شود بیش از ۵۰ نفر از کارگران اخراج شده ساکنین مناطق محروم اهواز، کوت عبدالله و قلعه چنغان هستند.

● کسری نوری، درویش گنابادی زندانی شب گذشته جمعه ۲۹ اسفندماه به زندان عادل آباد شیراز منتقل شد. آقای نوری صبح دیروز از زندان اوین خارج و به مکان نامعلومی منتقل شده بود.

● شب پنجشنبه ۲۸ اسفندماه سه خواهر، مادر بزرگ و خواستگار یکی از این دختران در شهرستان کنگان واقع در استان بوشهر، توسط پسرعموی دختران خانواده به قتل رسیدند. گفته می شود که این قتل ها به بهانه نوع پوشش و سبک زندگی دختران این خانواده صورت گرفته است.

● امیرسالار داودی، وکیل دادگستری و بکتاش آبتین از اعضای کانون نویسندگان ایران محبوس در زندان اوین روز چهارشنبه ۲۷ اسفندماه دست به اعتصاب غذا زدند. اعتصاب این زندانیان در اعتراض به جابجایی های متعدد زندانیان سیاسی بخصوص اسماعیل عبدی فعال صنفی معلمان زندانی صورت گرفته است.

● روز سه شنبه ۲۶ اسفندماه، در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی شهرستان بانه دو کولبر زخمی شدند.

● روز چهارشنبه ۲۷ اسفندماه، یک نوجوان ۱۵ ساله اهل شهرستان مهاباد، توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

● پس از ابتلای صبا کردافشاری فعال مدنی زندانی به ویروس کرونا، روز چهارشنبه ۲۷ اسفندماه، ابتلای ۲۰ زندانی دیگر در بند ۶ زندان قرچک ورامین از جمله مریم ابراهیم وند، نویسنده و کارگردان سینما به این ویروس توسط بهداری زندان تایید شد. این زندانیان اکنون بدون رسیدگی پزشکی در این بند بسر می برند.

● آتنا دائمی، کنشگر مدنی زندانی روز سه شنبه ۲۶ اسفندماه از زندان اوین به زندان لاکان رشت تبعید شد. خانم دائمی از آذرماه ۹۵ تاکنون دوره محکومیت خود را بدون یک روز مرخصی در بند زنان زندان اوین سپری می کرد.

● اسماعیل عبدی، فعال صنفی معلمان روز سه شنبه ۲۶ اسفندماه از زندان اوین به زندان رجایی شهر کرج منتقل شد.

آقای عبدی که روز شنبه ۲۳ اسفندماه بدون هماهنگی قبلی به زندان رجایی شهر منتقل شده بود، به بهانه عدم صدور حکم انتقال توسط امین وزیری، دادیار ویژه زندانیان سیاسی به بازداشتگاه کلانتری کرج منتقل شد. او روز یکشنبه با دستبند و پابند و در ماشین های انتقال زندانیان متهم به جرایم خشن به دادرسی کرج و نهایتا به صورت موقت به زندان اوین بازگردانده شد.

● فرمانده انتظامی شهرستان شاهرود در استان سمنان از خودکشی یک مرد پس از قتل دختر ۱۲ ساله اش خبر داد. در این واقعه، مرد مورد اشاره به دلایل نامعلومی ابتدا دخترش را روی تخت خواب اتاقش به قتل رسانده، سپس خود را حلق آویز کرده و به زندگی خود پایان داده است.

● روز یکشنبه ۲۴ اسفندماه، نازنین زاغری رتکلیف، شهروند ایرانی بریتانیایی جهت اخذ آخرین دفاع، در دادگاه انقلاب تهران حاضر شد.

● روز شنبه ۲۳ اسفندماه، در پی تیراندازی نیروهای نظامی به سمت یک خودرو در منطقه مورتان از توابع شهرستان راسک، دو شهروند از جمله یک کودک کشته و زخمی شدند.

● روز پنجشنبه ۲۱ اسفندماه، یک سرباز ۱۹ ساله در شهرستان سنقر پس از فرار از پادگان و از ترس اجبار به بازگشتن، از طریق حلق آویز کردن دست به خودکشی زده و جان خود را از دست داد.

● طی روزهای ۲۲ و ۲۳ اسفند، در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی شهرهای بانه و نوسود دو کولبر به صورت جداگانه زخمی شدند.

● روز شنبه ۲۳ اسفندماه، یک شهروند سوختبر که یک هفته پیشتر در شهرستان میرجاوه به دنبال تعقیب و گریز و تیراندازی نیروهای نظامی مجروح شده بود، بر اثر شدت جراحات وارده در بیمارستان خاتم شهرستان زاهدان جانش را از دست داد.

● روز جمعه ۲۲ اسفندماه، یک شهروند در شهرستان اندیمشک بر اثر انفجار یک عدد گلوله توپ به جای مانده از جنگ ایران و عراق، جانش را از دست داد.

● روز جمعه ۲۲ اسفندماه، در پی شلیک مستقیم نیروهای دریابانی شهرستان سیریک واقع در استان هرمزگان، یک سوختبر زخمی و یک تن دیگر کشته شد.

● مونا مهرابی، الهام کرم پیشه، افسانه یادگار اردستانی و احسان الله یادگار اردستانی، شهروندان بهائی توسط شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به مجموعا ۱۲ سال حبس تعزیری محکوم شدند.

● به دنبال انتشار یک موزیک ویدئو، زهرا عابدی، خواننده و نوازنده بوشهری این اثر احضار و مجبور به عذرخواهی در صفحه شخصی خود شد. انتشار این موزیک ویدئو تحت عنوان «دختران بوشهر» و به مناسبت ۱۸ اسفندماه «روز ملی بوشهر» صورت گرفته بود.

● شاپور احسانی راد و پویا قبادی دو زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ، روز چهارشنبه ۲۰ اسفندماه، به صورت تنبیهی و بدون ارائه توضیح به قرنطینه این زندان منتقل شدند.

● سپیده قلیان، فعال مدنی زندانی ساعات پایانی شب چهارشنبه ۲۰ اسفندماه از بند زنان زندان اوین به زندان بوشهر تبعید شد. سپیده قلیان از تیرماه امسال دوران محکومیت ۵ ساله خود را در بند زنان زندان اوین سپری می کرد.

● روزهای ۲۱ و ۲۲ اسفندماه، در سایه فقدان ایمنی محیط و شرایط کار، طی یک حادثه در معدن هشونی شهرستان

صحیح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

کوهبنان ۳ کارگر مصدوم و یک کارگر دیگر جان باخت. در خبری دیگر یک کارگر که پیشتر در یک حادثه آتش سوزی در زنجان، دچار مصدومیت شده بود، در پی شدت جراحات وارده جان خود را از دست داد.

● روز یکشنبه ۱۷ اسفندماه، یک نوجوان ۱۴ ساله در روستای سیادک از توابع شهرستان زاهدان، از طریق حلق آویز کردن دست به خودکشی زد و جانش را از دست داد.

● محسن و بهروز منوچهری، که تنظیم و تولید ترانه «تهران توکیو» ساسان حیدری معروف به ساسی مانکن را بر عهده داشتند در منزل شخصی خود در شیراز بازداشت شدند.

● طی روزهای ۱۹ و ۲۰ اسفند، در سایه فقدان ایمنی محیط و شرایط کار، ۵ کارگر در شهرهای کرمان و درمیان دچار حادثه شدند. در این حوادث یک کارگر جانش را از دست داد و ۴ کارگر دیگر نیز دچار مصدومیت شدند.

● روز چهارشنبه ۲۰ اسفندماه، یک شهروند سوختبر در شهرستان سراوان واقع در استان سیستان و بلوچستان، در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی دچار مصدومیت شد.

● اسماعیل عبدی، فعال صنفی معلمان محبوس در زندان اوین روز چهارشنبه ۲۰ اسفندماه پس از تامین خواسته‌اش به اعتصاب غذای خود پایان داد. آقای عبدی روز یکشنبه ۱۷ اسفندماه در اعتراض به ایجاد محدودیت‌های جدید و محروم شدن از حق تماس اقدام به اعتصاب غذا کرده بود.

● روز چهارشنبه ۲۰ اسفندماه، یک کودک ۱۰ ساله در روستای صالح داود از توابع شهرستان شوش، بر اثر انفجار یکی از مین‌های به جای مانده از جنگ ایران و عراق، جان خود را از دست داد.

● مریم اکبری منفرد، زندانی سیاسی روز سه شنبه ۱۹ اسفندماه از زندان اوین به زندان سمنان تبعید شد. خانم اکبری منفرد که دوازدهمین سال از دوران محکومیت خود را سپری می‌کند تاکنون بدون حتی یک روز مرخصی در زندان بسر برده است.

● جلسه‌ای با حضور نمایندگان تعدادی از سازمان امنیتی و دولتی ایران، در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۹۹، در فرمانداری شهر ساری برگزار شد. با توجه به اسناد محرمانه منتشر شده، در این جلسه تصمیماتی مبنی بر افزایش قابل توجه سرکوب اقلیت‌های دینی ناپذیرفته در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به پیروان آیین بهائی و دراویش، گرفته شده است.

● روز ۱۹ اسفندماه به دنبال تیراندازی در جریان تعقیب و گریز پلیس با چند متهم، یک مادر و دختر در تهران مجروح شدند.

● روز دوشنبه ۱۸ اسفندماه، یک نوجوان ۱۴ ساله اهل شهرستان تفتان واقع در استان سیستان و بلوچستان، از طریق خودسوزی دست به خودکشی زد و جان باخت.

● شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران محکومیت سوفیا مبینی و نگین تدریسی، دو شهروند بهائی را عیناً تایید کرد. این شهروندان بهائی پیشتر توسط شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران هر یک به تحمل ۵ سال حبس تعزیری محکوم شده بودند.

● روز ۱۸ اسفندماه محمد نوری زاد که از مشکلات قلبی رنج می‌برد و تاکنون از درمان محروم مانده است در اعتراض به عدم رسیدگی پزشکی، در زمان ملاقات با خانواده‌اش سر و صورت خود را زخمی کرد و گفت: «هر روز بر خود زخمی عمیق وارد خواهد کرد تا اگر هدف هلاکت اوست، زودتر محقق گردد.»

● روز دوشنبه ۱۸ اسفندماه، در پی شلیک مستقیم نیروهای

نظامی در مناطق مرزی نوسود واقع در استان کرمانشاه، یک کولبر زخمی شد.

● به دنبال تیراندازی نیروهای نظامی در شهرهای میرجاوه و میناب ۲ سوختبر زخمی و ۱ تن دیگر کشته شد. در این حوادث ماموران در حین تعقیب و گریز اقدام به تیراندازی کرده که موجب واژگونی خودرو این شهروندان شدند.

● روز ۱۸ اسفندماه، جاوید رحمان گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران طی گزارشی با اشاره به آمار بالای ازدواج کودکان و خشونت‌های خانگی در ایران، گفت که تبعیض جنسیتی تقریباً در همه زمینه‌های قانون نفوذ کرده است و با زنان ایرانی به عنوان شهروند درجه دو رفتار می‌شود.

● شنبه ۱۶ اسفندماه یک پسر نوجوان اهل شهرستان ملکان واقع در استان آذربایجان شرقی در پی بی‌توجهی به درخواست ارائه گواهینامه از سوی پلیس با شلیک ماموران نیروی انتظامی زخمی و به بیمارستان شهدای تبریز منتقل شد. گفته می‌شود پزشکان به خانواده او گفته‌اند که در صورت خارج کردن گلوله وی در راه رفتن با مشکل مواجه خواهد شد.

● روز یکشنبه ۱۷ اسفندماه، یک دختر نوجوان در شهرستان سقز واقع در استان کردستان، دست به خودکشی زد و جانش را از دست داد.

● روز سه‌شنبه ۵ اسفندماه، دستکم ۳ شهروند معترض از جمله یک نوجوان ۱۶ ساله در ارتباط با اعتراضات سروان، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.

● نیروهای مرزبانی سپاه پاسداران در منطقه مرزی شهرستان سراوان، روز دوشنبه ۴ اسفند مسیر تردد گروهی از رانندگان و سوخت‌بران در منطقه مرزی سراوان را مسدود کردند. این شهروندان به نشانه اعتراض در مقابل پایگاه سپاه سراوان تجمع کردند که با تیراندازی نیروهای نظامی مواجه شدند. بنا به اطلاع منابع محلی در جریان این تیراندازی دستکم ۱۰ شهروند کشته و ۵ تن دیگر زخمی شدند.

● روز یکشنبه ۳ اسفندماه، یک شهروند بر اثر انفجار مین‌های به جا مانده از دوران جنگ ایران و عراق در منطقه تنگاب از توابع بخش مرکزی شهرستان قصرشیرین زخمی شد.

● بهنام محجوبی، درویش گنابادی زندانی که روز شنبه ۲۵ بهمن‌ماه در پی مسمومیت دارویی از زندان اوین به بیمارستان منتقل شده بود، روز یکشنبه ۳ اسفندماه در بیمارستان لقمان تهران درگذشت.

● روز شنبه ۲ اسفندماه، دو شهروند در مرز سردشت به دنبال تیراندازی نیروهای نظامی جان خود را از دست دادند. در این حادثه ماموران در حین تعقیب و گریز اقدام به تیراندازی کرده که موجب سقوط و غرق این دو شهروند داخل رودخانه شدند.

● روز ۱ اسفندماه، یکی از وکلای زهرا اسماعیلی، از مرگ موکلش در پی ایست قلبی، قبل از اجرای حکم اعدام خبر داد. به گفته وی، زهرا اسماعیلی پیش از اجرای حکم اعدام و با مشاهده اجرای حکم زندانیان دیگر دچار ایست قلبی شده و پس از مرگ به دار آویخته شده است. سحرگاه روز چهارشنبه ۲۹ بهمن‌ماه امسال، حکم اعدام دستکم ۹ زندانی از جمله خانم اسماعیلی در زندان رجایی‌شهر کرج به اجرا درآمد.

● روز جمعه ۱ اسفندماه، در سایه فقدان شبکه آبرسانی، یک نوجوان ۱۴ ساله در روستای تنگ چویل شهرستان باغملک واقع در استان خوزستان، در حالی که با استفاده از پمپ اقدام به تأمین آب شرب خانواده اش کرده بود، بر اثر برق‌گرفتگی جان خود را از دست داد.

صالح

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

قطعات معلق

داستان کوتاه
نقاش
شعر



شاخه‌ی آرزو
داستانی از ثریا کریمخانی

گفتم:

درسته خدا مرده ولی من هنوز زنده‌ام. یه مقدار که کار تو را
بندازه توش هست. حالا پاشو یه چیزی بخوریم.

چشم‌های احمد برق زد و از جا جهید:

- پس همین امروز برم؟

- پس همین امروز برو

صبحانه که خوردیم، احمد رفت. دراز کشیدم و زل زدم به
دیوار روبرو.

«چند نفر مثل احمد زندگی می‌کنن؟ چطور ممکنه فقیر به دنیا
بیای؟ با فقر هم زندگی کنی؟ فقیر هم باید بمیری؟ چند نفر
مثل احمد به خاطر بی‌پولی تفاله‌ی پرتاب‌شده بودند؟ اصلا
خلقت احمد یعنی چه؟»

هر فکری مثل سنگ تالابی می‌افتاد ته چاه مغزم و موج‌ها را
عمیق‌تر می‌کرد. خودم کجای چاه بودم؟

سرم را بالا آوردم و دیدم احمدها دارند ریز ریز به من می‌خندند.
در باز شد و احمد با چهره‌ای درهم از راه رسید.

- چه زود اومدی! رفتی خوشحال برگردی چرا قیافه‌ت یه وریه!
- آره دیدمشون. خوشحالم اما شرمندهام. شیشه ماشینت رو
ندادم بالا. ضبط رو زدن!

- ای بابا! فکر کردم چی شده!

حالت چهره‌اش عوض شد با چابکی‌ای که خاص خودش بود
پرید لباس‌هایش را عوض کرد و نشست روبرویم:

- علی تو که شعر بلدی، می‌تونی یه شعر بگی بفرستم واسه‌ش؟

- گیرم حالا اینم من گفتم! مجبور بودی بگی شاعری؟

- باشه بابا مگه شعر گفتن کاری داره حالا!

- می‌تونی بگی:

«در آن خواب

زمان همراه باد

در موهای شبق گونم

به عقب رانده می‌شد

در آن خواب

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

آخرین کام را که از سیگار گرفتم، آخرین فکرم شعله‌ور شد.
یادم آمد بچه که بودم یک شب پتو را کشیدم روی سرم و با
فکر به اینکه اگر پشت آسمان، آن سوی ستاره‌ها هیچ چیز
نباشد چه؟ گریه کردم.

خانه‌ی احمد تنگ‌تر، نورتر و تاریک‌تر شد. بلند شدم. پنجره
را باز کردم و از نو سیگاری گیراندم.

زل زدم به احمد که چیز بیشتری یادم نیاید و دودستی چسبیده
بود به گوشی. مردمک گشاد چشم‌ها و لبخندش از پشت
نورگوشی پیدا بود. تازگی با خانمی آشنا شده بود. به او گفته
بود گیاه‌خوار و شاعر است. هنوز همدیگر را ندیده بودند.

سرم را چرخاندم. به سقف خیره شدم. مگر نه اینکه زندگی
احمد برای من مهر تایید بر بیهودگی‌ها بود، پس هر شب اینجا
چه می‌خواستم؟ صدای احمد آمد که می‌گفت: «می‌خوام بهت
بچسبم.»

فکر کردم که احمد کرم است. کرمی مقدس «آرزو می‌کنم در
تو حل شم بعدش بمیرم.»

کرمی که از من بود، خارج از بدن من زندگی می‌کرد و
لرزترین حواسم را در آزاردهنده‌ترین لحظه‌ها با خود، با شکوه
تمام بیرون می‌کشید و به آن پوزخند می‌زد.

آفتاب نزدیک ظهر پشت پنجره‌ی باز پیشانی‌ام را سوزاند.
از خواب بیدار شدم. خواب‌آلوده به آشپزخانه رفتم، خبری از
بساط چای نبود. احمد روبروی قفس پرنده‌ها زانوهایش را
بغل کرده بود.

دو نخ سیگار روشن کردم. کنارش چمباتمه زدم و پرسیدم:
«چته؟»

بدون اینکه نگاهش را از پرنده‌ها بردارد سیگار را از دستم
گرفت:

- دلم واسه بچه‌هام تنگ شده!

- خب فردا برو ببینشون.

- دستم خالیه!

بلند شدم سوییچ و کارتم را گذاشتم روی قفس پرنده‌ها و

بر دو سوی خیابان مطرود

بر دکه‌ی جراید

در شب پادگان‌ها

و وحشت امتحان‌ها

و دلتنگی تبعید

جوان بودم»

—خب پیش به اون؟

—حق با توئه، مثلاً اینجوری می‌شه تماشا کرد:

«بیدار که شدم

گردن بلند باران تو بودی

چتر کهنه‌ی پدربزرگ من.»

—تو همین هفته می‌رم می‌بینمش.

سیگار را روشن کردم و با خودم فکر کردم: «خب بعدش؟

بعدش چی؟ دنبال چی هستی؟»

«خودت دنبال چی هستی مردک؟ این همه روبروی خودت

ایستادی دنبال چه بودی؟ این همه مغز تو بی‌طبقه کردی که از

بالا و پایین و چپ و راست فکر بریزه رو سرت که تو چکاچک

شمشیرکشی‌هاشون کله تو داغ نشنگی کنی که چی؟ که بگی

دوام آوردی؟

کاش جای این فکرها می‌تونستم پاشم مثل بچگی دور تا دور

خونه انقدر تاب بخورم تا سرم گیج بره. تا سرگیجه. دوای درد

من. سرگیجه. سری که گیج می‌ره فرصت نداره فکر کنه که

توش چی می‌گذره. چون می‌افته. سری که گیج می‌ره فقط به

فکر اینه که چجوری سر پا بایسته. فرصت نداره چون می‌افته.

دو روز بعد احمد گلدان پرنده‌ها را سپرد به من و راهی شد.

برای او اتاقی ارزان قیمت هماهنگ کرده بودم. قرار شد وقتی

رسید با من تماس بگیرد.»

وقت رفتن گفت: «یعنی از من خوشش می‌اد؟»

یک قدم عقب رفتم؛ نگاهی به کت و شلواری براقی که جای

خط اتوهایش برق افتاده بود و کمی سفید شده و کفشی که

گهنگی‌اش زیر خروارها واکس پنهان شده بود انداختم و گفتم:

«دیگه چی می‌خواد بهتر از این؟»

و هردو خندیدیم.

فردا عصر شد و خبری از احمد نبود. هر بار به این فکر می‌کردم

حتماً حالا حسابی به هم چسبیدند و لبخند می‌زد.

نزدیک شب بود که تلفنم زنگ خورد. صدایی گرفته آن‌ور

خط گفت:

—سلام من میترا. احمد قرار بوده بیاد اینجا. دو روزه اما جواب

تلفنم رو نمی‌ده.

—احمد پریشب حرکت کرده! چطور ممکنه؟

—ای بابا. نمی‌دونم.

قطع کردم و شماره مسافرخانه را گرفتم. مشخصات احمد را

داد.

—بله اینجاست. تا چند دقیقه دیگه شما را از احوال او مطلع

می‌کنیم

—نیم ساعت بعد تماس برقرار شد. صدای سوت ممتدی توی

سرم نفیر می‌کشید.

—شما چه نسبتی باهاش دارید؟

—رفیقش

{ صدا با کمی تأمل و مکث }

—متأسفانه سخته کرده

—مرد؟!

گوشی از دم گوشم که سر می‌خورد پایین. می‌شنیدم:

—اطلاع بدین به خانواده. سوت. نزدیکاش. مدارک. سوت.

تحویل بگیرید. سوووت.

—مدارک داری احمد؟

من چرا تو رو می‌شناسم احمد؟ میترا رو ندید و مرد؟

—کدوم خانواده؟

—پشت ستاره‌ها، آن‌سوی آسمان هیچ چیز نبود. سوت.

آفتاب هنوز بالا نیامده بود که تپش قلبم بیدارم کرد. صدایش

را با گوش‌هایم می‌شنیدم. کجا بودم که خوابم برد؟ دیالوگ‌ها

مثل برق و باد از ذهنم عبور کرد.

آه! احمد ...

بلند شدم و کمد بی‌قفلس را باز کردم. ترکیب بوی نم و بوی

احمد پاشید توی صورتم. چشمانم سوخت. چنگ زدم و به

لباس‌ها و ریختم بیرون. دو تکه اسباب‌بازی. مال دخترش بود

یا پسرش؟ چشمانم می‌سوخت. ریختم بیرون.

—ضبط ماشین! چرا احمد؟ چرا پول می‌خواستی نگفتی؟ چرا؟

نشستم روی زمین. چشمانم می‌سوخت. زیر کمد یک دفتر بود.

کشیدم بیرون. صفحه اول را باز کردم. «دخترم "آنا" کاش

بابا می‌تونست مثل حسین پناهی شعرهایی برای تو بنویسد

و اسمش را بگذارد "نامه‌هایی به آنا" من تو هیچی استعداد

نداشتم:

که این اشک، خون‌بهای عمر رفته‌ی من است

میراث من!

نه به قید قرعه

نه به حکم عرف

یکجا سند زده‌ام همه را به حرمت چشمانت

به نام تو

مهر و موم شده با آتش سیگار متبرک ملعون!

کتیبه‌خوان خطوط قبایل دور

این، این سرگذشت کودکی است

که به سرانگش پا

هرگز دستش به شاخه‌ی هیچ آرزویی نرسید

هرشب گرسنه می‌خوابید

چند و چرا نمی‌شناخت دلش

گرسنگی شرط بقا بود به آئین قبیله‌ی مهربانش

پس گریه کن مرا به طراوت،»

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



حقوقی

□ بازداشت دو تابعیتی‌ها دستاویزی برای گرفتن امتیاز از غرب



محمد مقیمی
وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق بشر

این افراد برای وجه‌المصلحه در مذاکرات سیاسی استفاده کند. در واقع، این اشخاص جرمی مرتکب نشده‌اند که اینک به علت آن مجازات شوند، چه این که اگر جرمی مرتکب شده بودند، برای آزادی آنان مذاکره و مصالحه انجام نمی‌شد، بلکه برابر قانون باید مجازات می‌شدند. این یک اقدام غیرانسانی، خلاف قوانین داخلی ایران و موازین حقوق بین‌الملل بوده و مصداق بارز گروگان‌گیری است.

از سوی دیگر، بازداشت دو تابعیتی‌ها گاهی با هدف کارشکنی و تحت فشار قرار دادن دولت از سوی سازمان اطلاعات سپاه پاسداران صورت می‌گیرد. در واقع، در مواقعی این بازداشت‌ها بازتابی از جنگ قدرت میان جناح‌های درون نظام جمهوری اسلامی است.

هم‌اینک نیز آلمان ریاست شورای امنیت سازمان ملل متحد و

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

تجربه نشان داده است که جمهوری اسلامی هنگامی که در عرصه دیپلماتیک و سیاست خارجی با بحران روبرو می‌شود، از بازداشت و متهم کردن شهروندان دو تابعیتی به عنوان یک دستاویز استفاده می‌کند، تا بتواند از غرب امتیاز بگیرد. برای نمونه، در آستانه تصمیم‌گیری دونالد ترامپ برای خروج از توافق هسته‌ای (برجام)، بازداشت دو تابعیتی‌ها با همین هدف صورت گرفت و یا آقای ظریف در اظهار نظری بیان کرده بود که اگر آقای ترامپ حسن‌نیت نشان بدهد، ایران می‌تواند موضوع اشخاص دو تابعیتی را به عنوان یکی از موضوعات مذاکره در نظر بگیرد. چنین پیشنهادی از سوی وزیر امور خارجه، قوی‌ترین دلیل است که جمهوری اسلامی قصد دارد از

همچنین ریاست شورای اتحادیه اروپا را برعهده دارد. بنابراین، جمهوری اسلامی با بازداشت سرکار خانم ناهید تقوی قصد دارد، از این بدعت مذموم که خلاف اصول حقوقی و عرف دیپلماتیک است، برای گرفتن امتیاز استفاده کند.

شاید اگر دولت‌های اروپایی در گذشته و در زمان وقوع قتل‌های سیاسی از سوی جمهوری اسلامی در خاک کشورشان، با مسامحه برخورد نمی‌کردند و در برابر موارد مختلف نقض حقوق بشر در ایران، واکنش جدی‌تر و مسئولانه‌تری از خود نشان می‌دادند، اینک شاهد نقض گسترده‌تر حقوق بشر از سوی جمهوری اسلامی نبودیم. فرایندی که به مرزهای ایران محدود نمی‌شود و پیامدهای آن به دیگر کشورهای جهان نیز سرایت کرده است.

نگارنده بر این باور است که؛ اتحادیه اروپا و جهان باید در برابر این بدعت مذموم و غیرانسانی جمهوری اسلامی ایستادگی کند و از تمام ظرفیت‌های موجود برای متوقف کردن آن استفاده کند. لزوم دخالت سازمان ملل متحد و شورای امنیت این سازمان در این راستا، ضروری به نظر می‌رسد.

در مقدمه کنوانسیون بین‌المللی گروگانگیری مصوب ۱۹۷۹ سازمان ملل متحد، به نوعی به این مطلب اشاره شده است و طبق ماده ۱ این کنوانسیون «هر شخصی که به توقیف یا بازداشت و تهدید به کشتن، مصدوم کردن یا ادامه توقیف شخص دیگر (که از این پس به عنوان «گروگان» نامیده می‌شود) به منظور وادار کردن شخص ثالثی - یعنی یک کشور، سازمان بین‌الدولی بین‌المللی، شخص حقیقی

یا حقوقی، یا گروهی از افراد جهت انجام یا پرهیز از انجام اقدامی به‌عنوان شرط صریح یا ضمنی برای آزادی گروگان مبادرت نماید، در چارچوب مفهوم این کنوانسیون مرتکب جرم گروگانگیری شده است».

نمی‌توان گفت داشتن تابعیت دوگانه در دسر ساز است. در واقع، بسیاری از شهروندان ایرانی تابعیت دوگانه دارند، اما با مشکل مواجه نشده‌اند. این مسئله سیاسی است و جمهوری اسلامی در پی این است که با بازداشت برخی از اشخاصی که تابعیت دوگانه دارند، برخی امتیازات از دولت‌های غربی بگیرد که یکی از این امتیازات مبادله زندانیان است. حتی ممکن است بعضی از اشخاص دو تابعیتی از مدیران نظام جمهوری اسلامی

ایران باشند. برخی از دو تابعیتی‌های بازداشت شده سابقه فعالیت سیاسی یا حقوق بشری داشته‌اند که خوشایند جمهوری اسلامی نیست. اما ممکن است، برخی از دو تابعیتی‌های بازداشت شده، سابقه فعالیت سیاسی و مدنی نداشته باشند، اما هر زمان حکومت ایران متوجه شود یک فرد دو تابعیتی طعمه خوبی برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش است، او را بازداشت می‌کند.

حکومت ایران اعلام کرده که تابعیت دوگانه را قبول ندارد، اما مطابق قوانین داخلی ایران، نظام جمهوری اسلامی، باید از اتباع خود حمایت کند. بدون در نظر گرفتن تابعیت ثانویه افراد، برابر قوانین داخلی ایران، افراد دو تابعیتی، تابعیت ایران را دارند و حکومت موظف به حمایت از آن‌ها است. موضوع این است که جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه اعلام نکرده بازداشت افراد دو تابعیتی به دلیل دارا بودن تابعیت دوگانه این افراد است. مسئولان نظام همواره اعلام کرده‌اند که زندانیان دو تابعیتی از نظر ما مرتکب جرم شده‌اند. این افراد اگر تابعیت دوگانه هم نداشتند، باز هم در ایران با آن‌ها برخورد می‌شد. مسئولان

حکومتی با بهانه قرار دادن یک موضوع، افراد دارای تابعیت دوگانه را بازداشت می‌کنند، اما در واقع پشت این بهانه‌هاجویی‌ها، یک هدف سیاسی نهفته است. منظور این است از آنجایی که افراد دو تابعیتی، تبعه یک کشور خارجی هستند و آن کشور موظف است از این افراد حمایت کند، جمهوری اسلامی دقیقاً از این مسئله سوءاستفاده می‌کند. به‌عنوان نمونه، اگر یک فعال مدنی بدون تابعیت دوگانه در ایران

بازداشت شود، هیچ کشوری موظف به حمایت از او نخواهد بود و در عمل حمایت موثری نیز از وی نمی‌شود. اما به این علت که جمهوری اسلامی می‌داند کشورهای دیگر ملزم به حمایت از شهروندان خود هستند، برای باج‌گیری افراد دو تابعیتی را بازداشت می‌کند، که این یکی از مصادیق بارز گروگانگیری بین‌المللی و مغایر با کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگانگیری است که جمهوری اسلامی نیز به آن ملحق شده است.

در نهایت حکومت جمهوری اسلامی داشتن تابعیت دوگانه را به‌خودی خود جرم نمی‌داند، اما در حال حاضر به خاطر امتیاز گیری از کشورهای غربی اقدام به بازداشت این افراد می‌کند.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



نازنین زاغری رتکلیف شهروند دو تابعیتی ایرانی بریتانیایی، خرداد ماه سال ۱۳۹۵ هنگام بازگشت از تهران به لندن، در فرودگاه بازداشت و به ۵ سال زندان محکوم شد

□ معیارهای زیبایی یا خشونت پنهان؛ سلبریتی‌ها تنها با معیارهای مردسالارانه همه چیز تمام‌اند



باران نظریور
فعال‌برابری‌جنسیتی

گسترش و نفوذ اینترنت و امکان دسترسی همگانی به فضای مجازی در دهه اخیر باعث تغییر سبک، مدل و روش زندگی انسان‌ها و به دنبال آن تغییر معیارها شده است. به طوری که انسان‌ها در دورافتاده‌ترین نقاط کره زمین تا بزرگترین و مدرن‌ترین شهرها، فقط با یک کلیک به دنیایی از اطلاعات طبقه‌بندی‌شده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دسترسی پیدا می‌کنند.

شبکه‌های اجتماعی فراگیر همچون اینستاگرام، فیسبوک، توییتر، تلگرام و ... مرزها را از میان برداشته‌اند و پنجره‌ای رو به جزییات زندگی روزمره انسان‌ها باز کرده‌اند. به لطف گوشی‌های تلفن همراه این دنیای پر از اطلاعات در دسترس همه زنان، مردان، جوانان، نوجوانان و بعضاً کودکان از هر نژاد و فرهنگی قرار گرفته است.

در طول تاریخ شاید هیچ زمانی مانند امروز دسترسی و نفوذ به زندگی دیگران در سراسر دنیا به راحتی زدن یک کلیک نبوده است.

در این بین افراد مشهور و به اصطلاح سلبریتی‌ها مانند خوانندگان، بازیگران و چهره‌های سرشناس نیز هر کدام با باز کردن صفحه‌های شخصی و اشتراک گذاری در این دنیای مجازی ما را به خصوصی‌ترین لحظات خود دعوت کردند. از خوردن صبحانه و نهار تا شرکت در مهمانی‌های خانوادگی و رسمی، از حضور در فرش قرمزهای بزرگ تا پیاده‌روی در

فروشگاه‌ها، همه با یک کلیک قابل دیدن است.

این دنیای مجازی تا اینجای داستان بسیار سرگرم‌کننده و جذاب است. اما این دسترسی آسان زمانی به فاجعه‌ای بدل می‌شود که الگوهای رفتاری ما نیز به سبب نگاه کردن به این به‌اصطلاح «سلبریتی‌ها» تغییر کند.

الگوبرداری از زنان با شکل و شمایل و استانداردهای خاص و تغییر نگاه جامعه بر تعریف «زیبایی» خشونت است علیه زنان که من آن را شیوه جدید خشونت علیه زنان در عصر مدرن می‌نامم.

این فضا، فرصت سواستفاده غول‌های بزرگ اقتصادی دنیا را فراهم کرده است. کسانی که تنها هدفشان فروش هر چه بیشتر کالاهای مصرفی خود به گروهی از زنان است که به دنبال شبیه‌شدن به سلبریتی‌ها هستند.

جامعه مردسالار تلاش دارد تا با نهادینه کردن باوری در زنان مبنی بر این که «تو زمانی زیبایی که این الگوها را داشته باشی» بردگی مدرن در جامعه معاصر را به جود آورد.

این خشونت پنهان اما به نوعی آشکار سبب شده زنان بسیاری هر روز تلاش کنند تا با شبیه‌کردن خود به معیارهای زیبایی تحمیل‌شده توسط شبکه‌های اجتماعی، مورد تایید سلیقه‌ای شوند که چشمانش به دیدن دنیای چهره‌های رنگارنگ مجازی عادت کرده است.

این دنیای مجازی با ساختن استانداردهایی از زیبایی سبب ایجاد باوری شده که بر مبنای آن تصور می‌شود هرکس مطابق این استانداردها نیست نازیبا است و آنقدر چشمان را به تصاویر استانداردهای خودشان عادت داده‌اند که یادمان رفته زیبایی استاندارد ندارد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

باور به این موضوع که همه ما با تمام تفاوت هایمان زیبایییم و هر کس با هر ظاهری خواستاری دارد، به عقیده من بزرگترین چالش زنان سیسجندر و ترنسجندر در دنیای تکنولوژی و عصر مدرن است.

دور نگه داشتن زنان از آگاهی های مدنی و حق و حقوق انسانی شان در جامعه و سرگرم کردنشان با مقوله هایی چون اندام و زیبایی چهره، نه تنها زنان را از رسیدن به مطالبات برابرخواهی هر روز دورتر می کند بلکه باعث می شود انتظارات جامعه مردسالار از زنان فقط در مقوله جنسیتی خلاصه شود.

زنانی که در تبلیغات تلویزیون اکثرا در حال آشپزی و کار در منزل، در تبلیغات پوشاک و لوازم آرایش با اندام و چهره های استاندارد دنیای مردسالار رسانه، در ساختار خانواده به عنوان مربی کودکان و در آخر به عنوان یک کالای زیبا با معیارهای زیبایی جنسی برای مردان نمایش داده می شوند، زمانی برای آگاهی و احقاق حقوق نادیده گرفته از طرف جهان مردسالار پیدا نمی کنند.

عکس ماه

این موضوع در کشورهای توسعه یافته کمرنگ تر و در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه به صورت پررنگ دیده می شود.

در کشورهای توسعه نیافته که از توسعه تنها به بخش نوسازی توجه کرده و آموزش و آگاهی، بهداشت و درمان را جز اولویت ها نمی دانند و به زنان تنها به عنوان بخشی از چرخه فرزندآوری و جنسیتی نگاه می کنند، به سختی می توان حقوق اساسی و پایه ای زنان را یادآوری کرد و آموزش داد. به نوعی این زنان دیگر زمانی برای مطالعه و آگاهی و تلاش برای رسیدن به حقوق برابر پیدا نمی کنند.

این رویه خواه ناخواه باعث پدیدار شدن روح مردسالاری و منجر به تقسیم جامعه به دو بخش تولید کننده و حکمران و مصرف کننده و فرمانبر شده است.

راه برون رفت از چالش این دنیای مدرن در خصوص موضوع خشونت علیه زنان، به عقیده من تغییر باور درباره جایگاه ما به عنوان زن است. اول از همه ما زنان باید خودمان باور داشته باشیم که جایگاه ما دوشادوش مردان است نه پشت سر آنها. همچنین ایمان بیاوریم که همه ما با هر رنگ و نژاد و هویت جنسیتی با هر شکل و اندام زیبایییم.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



مراسم استقبال از نوروز با هنرمندی گروه هنری سی گل و با اجرای بخش های مختلف نظیر نوروزی خوانی، اجرای موسیقی محلی، مراسم آئینی عروس گوله، هفت سین بران در شهرستان رودسر استان گیلان - ۲۶ اسفند ۹۹/عکس از سایت خبری میراث فرهنگی گیلان

پرونده ویژه
حطاح

عدالت اجتماعی



3ANKSY



حقوقی

■ حقوق بشر در پرتوی مفهوم فلسفی عدالت



مصطفی احمدیان
وکیل دادگستری

در تحقیق خط صلح از من خواسته شده در مورد عدالت اجتماعی در پرتو حقوق بشر مطلب بنویسم. عدالت آن مفهوم افسون‌آمیز و پر رمز و راز که حقوق بشر از پرتوی آن تحقیق می‌شود نه برعکس و بی‌شک وادی سرگردانی و حیرانی را فراروی ما می‌نهد. مرحوم استاد امیر ناصر کاتوزیان، مقاله‌ای دارد با عنوان سهم عدالت در تفسیر قانون در کتاب گامی به سوی عدالت که مجموع مقالات بی‌شماری از وی است درج شده است. استاد کاتوزیان، عدالت را مرکز تمام مطالعات حقوقی می‌شمارد که اگر عدالت دگرگون شود، نظام حقوقی کشور دگرگون خواهد شد. به راستی عدالت در تفسیر قانون چه سهمی دارد؟ چرا به تعبیر استاد، قضات ما شرم دارند که بگویند راه حلی عادلانه است و همیشه سعی می‌کنند برای توجیه نظر خود بگویند راه حلی قانونی است. و نادیده گرفته می‌شود که «هنر حقوقدان در این زمینه است که از قواعد

حقوق، مرکب راهواری جهت رسیدن به عدالت بسازد» (۱) بی آن که در مقام تعریف عدالت برآییم خاصه دشوارتر عدالت اجتماعی! سعی بر آن است که در این مقال کوتاه، در پرتو این مفاهیم سعی در تفسیر حقوق بشر و صورتبندی منطقی آن و سیر مختصری از دیدگاه برخی فلاسفه راجع به طرز برداشت خاص از عدالت و صورتبندی منطقی آن را پی بگیریم.

«از حقوق (جمع حق) به عنوان استحقاقات بهره‌مندی سخن گفته‌اند که به تمامی آدمیان صرفاً به خاطر انسان بودنشان تعلق می‌گیرند ... زبان حقوقی به رغم ویژگی تعالی بخش خویش، آن چنان هم روشن‌گر و آگاهی بخش نیست مگر آن که کاربران آن، ارجاعات خویش به حقوق را به نظریه‌ای پیوند دهند که حداقل به بخشی از پرسش‌ها پاسخ دهد» (۲)

در باب مفهوم عدالت، زبان حقوقی به یک دید پراتیک با قابلیت تأثیر انسان بر ماده نیازمند است. به نحوی که خلق از دریافت آن ناتوان و مأیوس نشوند. Praxis در یونان، تنها کنش و عمل نیست بلکه در اینجا، برهم کنش نیروها و آن تأثیری مدنظر است که از راه انسانی بر ماده بیرونی و واقعیت بیرونی نهاده می‌شود. ما از طرفی با یک مفهوم فلسفه‌ی عملی مواجهیم که فراتر از یک مفهوم صرف است. ایده‌ی عدالت

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

جذب‌های هولناک دارد گاه ما را و می‌دارد برای آن از منافع خویش دست شسته و حاصل را با دیگری در کنار او ضمن ورود به اقلیم دیگری تقسیم کنیم.

فلسفه‌ی عمل بدین معنا که کار از سنج‌ی صرف فراتر می‌رود و در سطح مشت‌ی تئوری برجای نمی‌ماند. سنجی که عدالت از آن می‌آید در وضعیت بیرونی است و حوزه‌ی ایده و مرکزیت ارزش ذهنی صرف را ندارد و نه تنها فرد در مفهوم مدرن آن بلکه تمامی آن گروه‌های اقلیت و دگرباشان و مهاجرین را نیز در بر می‌گیرد.

مصادیق عدالت در حق تحصیل، در آزادی اندیشه، در رفاه و سطح دستمزدها و بهره‌مندی از ثروت و در تمامی اشکال روابط اجتماعی هم در نظرگاه جوامع سوسیالیستی و یا لیبرالیستی همواره دستخوش تسخیر، تصرف و تهاجم بوده است.

ثروت و سرمایه در دیدگاه کارل مارکس، آشوب به پا می‌کند و از آن به «آشوب عمومی اراده‌ها و فردیت‌ها نام می‌نهد و هر چیزی را به ضد خود بدل می‌کند» (۳)

خواست عدالت در نظام فکری افلاطون، مبتنی بر نظریه فیلسوف شاه است که «اگر در جامعه فیلسوفان پادشاه نشوند و یا شاهان دل به فلسفه نسپارند، دولتی که وصف کردیم محقق نمی‌شود.» (۴)

اما آنجا که سقراط به همراه جمعی به خانه پلمارخوس می‌روند و پس از بحث راجع به مفهوم عدالت با پلمارخوس، گفتگوی سقراط وارد بحث با تراسیماخوس می‌شود. دیدگاه تراسیماخوسی راجع به عدالت امروزه طرفداران سرسخت در میان کشورهای استبدادی و توتالیتار دارد. او عدالت را چیزی در خدمت اقویا و ظفرمندان می‌داند و حق و عدالت چیزی است که برای حکومت آن کشور سودمند باشد و چون در همه‌ی کشورها قدرت در دست حکومت است اگر نیک بنگری خواهی دید که در عدالت در همه جا یک چیز بیشتر نیست: «چیزی که برای قوی سودمند باشد» (۴) و سقراط نیز به روش خود به این تعریف از عدالت می‌تازد و ضعف آن را آشکار می‌سازد و طرفین نزاع چندین مرتبه خطابه‌ای به یکدیگر در دفاع از مدعای خود به دست می‌دهند و گفتگوی بی‌نظیری را شکل می‌دهند.

خواست قدرت نیچه از ورای مفهوم عدالت، در سرگردانی و حیرانی آشکار در کمی و بیشی کردن جلوه‌های رازناک قدرت طبیعی خود در نهایت در خدمت ظفرمندان و اقویای جامعه و نظام سلسله مراتبی قرار می‌گیرد و با دیدگاه تراسیماخوس و یا آلکیبیادس در کتاب جمهور افلاطون نزدیک می‌شود.

آن جا که می‌گوید «چقدر زیاد اتفاق افتاده که من خندیده‌ام وقتی دیده‌ام ضعفا دم از عدالت و عدالت خواهی می‌زنند،

نگاه می‌کنم، می‌بینم این‌ها که می‌گویند عدالت، چون چنگال ندارند. می‌گویم ای بیچاره! تو اگر چنگال می‌داشتی هرگز چنین حرفی را نمی‌زدی.»

فلسوفی که بیشترین تأثیر را بر مفهوم عدالت می‌گذارد اما راجع به عدالت مستقیماً کمتر صحبتی به میان آورده است و آن را از حوزه‌ی صرف ایده بیرون می‌کشد و به حوزه‌ی عمل پیوند می‌زند، کارل مارکس است. چکیده‌ی اندیشه‌ی او در تزهایی درباره‌ی فوئرباخ به ویژه تز نهم و یازدهم اما به نحو عمیق‌تر در ایدئولوژی آلمانی در بحث از فلسفه‌ی عمل به این مطلب می‌پردازد.

عدالت یک امر متعال نیست که به آسمان‌ها مربوط می‌شود بلکه یک متن بدیهی است و رشدی فزاینده و سقوطی حتمی دارد و در پیشگاه آن سیر علی معلولی و باطنی، ظاهری، مرئی و نامرئی همه رسوا می‌شود. مارکس می‌گوید هستی انسان، متأثر از آگاهی او نیست بلکه به شرایط زیست مادی و اقتصادی وی مربوط می‌شود.

اما نخله‌های بی‌شماری در تحول مبنایی عدالت و زوال تدریجی حقوق طبیعی نقش داشته‌اند.

رشد فزاینده‌ی اشارات و عبارات کاربردی پوزیتیویسم حقوقی (legal positivism) در چند سده‌ی اخیر از حیث پیوند وثیق میان حقوق و قدرت سیاسی و یا انکار حقوق طبیعی و حقوق بشر و اخلاق تا زمینه‌های نسبیّت یافته معنی و عبارات حقوقی در دو سده‌ی گذشته موجب این شده از کاربست عمومی عدالت و افسون آن کاسته شود و رمز و راز تاریخی ورودش به علم حقوق با چند و چون و افسون زدایی و انکار و جرح و تعدیل فراوان همراه شود. آماج نهایی حمله پوزیتیویسم حقوقی به حقوق طبیعی بدیهی بود و لاجرم عدالت نیز در این میان این حملات صیقل یافت و با دشواری، بی‌اعتنایی و به سخره گرفته شدن دستاوردها روبرو شد. جرمی بنتام مبنای ارزش اخلاقی آدمی را در دو انگیزتار دوری از رنج و کسب لذت می‌جست. گویی چیزهای مهم و درخور اعتنا به تاسی از آلبر کامو همان‌هایی هستند که یا بیش از اندازه مرگ‌آور و دردآمیز و کشنده هستند و یا بیش از حد و اندازه حیات‌آفرین است و به شور خاصی از زندگی و لذت و سود می‌انجامند.

«نظرگاه بنتام مبتنی بر وقایع مشاهده شده و منطق تجربی ریاضی و حسی، به نحوی بود که حقوق طبیعی و قرارداد اجتماعی لاک و روسو را افسانه‌سرای و خیالبافی و اوهام بشری می‌شمرد که از واقعیات اجتماعی قابل دسترس برای عموم، یک مشت مجردات نظری، انتزاعی و غیر تاریخی ارائه می‌دهد» (۵) به نقل از پاتریک هیدن) بنتام می‌گوید اصلی به نام آزادی طبیعی که لاک از آن دم می‌زند وجود خارجی ندارد چرا

که بشر همواره در جامعه زندگی می‌کرده و قوانین صرفاً باید به عنوان فرامین مرجع حاکم و قانونگذاری در دولت‌شهر و نه فرامین طبیعی محسوب شود. او تحت همین عنوان شدیدترین حمله را به اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروند فرانسه می‌کند. (۵) از دل این اخلاقیات فایده‌گرایانه، فلسفه‌ای تجربی و عملگرا نیز زاده شد که تا امروز نیز طرز تلقی خاص نظام بین‌الملل قدیم و جدید از آن پیروی کرده است.

در سده‌ی اخیر از ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۵ درکی عینی‌تر از پوزیتیویسم حقوقی و بازگشت به سطحی نسبی از ارزش حقوق طبیعی به وجود آمد که ضرورت بازگشت به حقوق طبیعی را ایجاب کرد و نهایتاً به تصویب اعلامیه‌ی جهانی از ورای اصولی یکدست و جهانشمول انجامید.

برای فهم امروزی‌تر طرز نگرش پوزیتیویسم حقوقی و نزدیکتر کردن دیدگاه دکترین بنتام و یا جان آستین و به طور کلی فلسفه‌ی فایده‌گرایانه به شرایط امروز، به مقاله‌ی پروفیسور اچ.ال.ای هارت با نام «پوزیتیویسم و جدایی حقوق و اخلاق» بایستی رجوع کرد. همانطور که هارت نیز ثابت می‌کند حتی در آثار بنتام نیز اصول و عناصر مشخصی را برای تمهید دفاع از حقوق طبیعی همچون آزادی بیان، آزادی مطبوعات؛ آزادی تشکل سندیکا و انجمن، لزوم انتشار قوانین و اطلاع از آن، ضرورت کنترل دستگاه‌های اداری، فقدان مسئولیت کیفری بدون تقصیر، اصل قانونی بودن جرم و ... می‌توان یافت. (۲)

منظور راستین بنتام جدایی آن چه هست از آنچه باید باشد و بیماری حقوقی عصری بود که وی در آن می‌زیست. این دیدگاه افراطی بنتام لاجرم در نظرگاه هارت با فرض وجود یک حق طبیعی بلاشک آشتی یافت که نظریه خود را بر این مبنا استوار می‌سازد که اگر حتی حقوقی اخلاقی نیز وجود داشته باشند، باید حداقل وجود یک طبیعی را مفروض و موجود تلقی کرد به نحوی که حقوق اخلاقی بر آن مبنا به وجود آمده باشد و آن حق طبیعی همانا «حق برابر همگان در برخورداری از آزادی» است. او برای توصیف حقوق برابر همه آدمیان در برخورداری از آزادی به عنوان یک حق طبیعی دو دلیل بر می‌شمرد. اول این حقی است که آدمیان در مقام انسان بودن خود از آن برخوردار هستند و نه در مقام عضویت در نوعی از اجتماع یا رابطه‌ی خاص نسبت به یکدیگر و دوم این حق برخلاف دیگر حقوق اخلاقی، به واسطه‌ی هیچ گونه اقدام ارادی، ایجاد یا اعطاء نمی‌شود.

این حق از نظر هارت تنها حق مطلق و الغاء نشدنی و زوال ناپذیر آدمی است که طبیعی و حقوق بنیادی بشری محسوب می‌شود و در مابقی حقوق متصوره، آدمیان هیچ گاه از چنین حقوق مطلق و جهانشمول و سلب ناپذیری برخوردار نیستند و

همین تفاوت را مبنای تمامی فلاسفه سیاسی بر می‌شمرد.

در نظرگاه هارت، ساحت قانون تحت تصرف مفاهیمی چون عدالت، انصاف، حقوق (rights) و تعهد به سر می‌برد و از این جا اولین اصل بازگشت به حقوق طبیعی را بنیان می‌نهد. از نظر او عرصه‌ی حقوق، ساحتی از اخلاقیات را برجسته می‌کند که از شاخص‌های ویژه‌ی بهره‌مند است. (۲)

در راستای نقد پوزیتیویسم حقوقی، امروزه منظر نسبی‌گرای پست مدرنیسم را قرار می‌دهند که به ضعف‌ها و کاستی‌های اراده و نقص دریافت تجربی در میدان عمل از ورای سوژکتیویته و حیث التفاتی ذهنی توجه می‌شود. دیدگاه کسانی چون ویتگنشتاین و فلسفه تحلیلی زبانی او و یا هرمنوتیک راسل و عنصر تأویل و تفسیر زبان حقوقی مارتا نوسبام و یا عنصر ساخت شکنی ژاک دریدا مهم ارزیابی شده است.

در این جا اشاره‌ای به دیدگاه دریدا در کتاب «اشباح مارکس، دولت دین و بین‌الملل» جدید ضروری است. اثری که در خود تفسیر جدیدی از نگرش مارکسی راجع به اوضاع کنونی جهان را مفروض خود قرار داده است. دریدا با ساخت شکنی و برهنه کردن تقابل‌های دوتایی بین حق و باطل، ماهیت و صورت، خیر و شر، داخلی و بین‌المللی و این که چگونه زبان یک سامانه‌ی تفاوت‌ها و تفاسیر چندگانه است در پی عمیق‌تر و ژرف‌تر کردن دریافت ما از مسئولیت اخلاقی و سیاسی زمانه شده است.

دریدا اعتبار حقوق بین‌الملل و آن ارزشی را که پوزیتیویست‌ها بر مبنای برتر بودن حاکمیت‌ها و عنصر اراده‌ی دولت‌ها برای ضعف برساخت‌های عادلانه و ناعادلانه و بیهودگی این مفاهیم بر می‌شمارد نقد می‌کند. او نشان می‌دهد که اشکال فناوری، جهانی‌سازی اقتصادی، نظامی‌گری گسترده چالش‌های دشواری را در سراسر جهان پیش روی عدالت و دموکراسی و حقوق بشر نهاده است. دریدا ده فاجعه بزرگ نظم نوین جهانی را نام می‌برد: بیکاری عظیم، محروم‌سازی انبوه شهروندان، ناتوانی در تسلط یافتن بر تنقاض‌های موجود، جنگ‌های اقتصادی بی‌رحمانه، صنعت و تجارت تسلیحات، گسترش و تکثیر (پاشیدن بذر) تسلیحات هسته‌ای، جنگ‌های قومی و قبیله‌ای، قدرت فزاینده شیخ‌دولت‌ها و مافیاهای کارتل‌های مواد مخدر صنعتی و قاچاق و حقوق بین‌الملل گرفتار در انحصار چند دولت-ملت را نشان می‌دهد. از نظر دریدا جهانی‌سازی خطری برای حقوق بشر است.

او در «بین‌الملل نوین» به یک تحول و دگردیسی ژرف ارجاع می‌دهد «گفتمان حاضر از حقوق بشر، ناکافی، بعضاً ریاکارانه و در هر صورت صوری و ناهمخوان با خود باقی خواهد ماند



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

زیرا در زمانی که گستاخی برخی به آنجا رسیده که به نام آرمانی از جنس لیبرال دموکراسی به تبشیری نوین می‌پردازند به تبشیر آن که لیبرال دموکراسی سرانجام، خود را به مثابه فرجامین آرمان تاریخ بشریت تحقق بخشیده است، باید فریاد سربرآورد که هیچ گاه! هیچ گاه در طول تاریخ بشریت بلکه زمین، خشونت، نابرابری، محرومیت، قحطی و فشار خفقان آور ظلم و ستم اقتصادی بر سر این همه انسان فرود نیامده و بر زندگی آنها تأثیر سوء نگذاشته است! به جای سر دادن سرود ظهور آرمان لیبرال دموکراسی و بازار سرمایه‌داری در بد مستی شور و شغف تاریخ، به جای جشن گرفتن "پایان ایدئولوژی‌ها" و پایان گفتمان‌های بزرگ رهایی بخش (آزادسازانه مارکسیستی)، بیایید هیچ گاه این واقعیت آشکار و درشت بینانه را که از بی‌شمار صحنه‌های منحصر به فرد درد و رنج تشکیل شده است فراموش نکنیم: هیچ سطحی از پیشرفت به ما اجازه نخواهد داد که این واقعیت را نادیده بگیریم که هیچ گاه در چنین اعداد و ارقام نجومی، هیچ گاه چنین بی‌شماری از مردان و زنان و کودکان در زمین، تحت انقیاد نبوده‌اند، از گرسنگی جان نداده‌اند و نابود نشده‌اند.» (۲)

دریدا همچنین ذیل بخش دیگری از کتابش «دولت دین» چنان که خود می‌گوید مکرراً و به کفایت تأکید می‌کند که نمی‌توان وضعیت یک دین به عنوان مثال دین به مارکس و مارکسیسم را درست مثل یک ترازنامه مالی با صورت مجلسی رسمی به شکلی ایستا و آماری مقرر و معلوم کرد و این که حساب‌های این دین را نمی‌توان در یک جدول صاف کرد و این که انسان فقط می‌تواند حساب خود را پس بدهد و مسئول و پاسخگو باشد اما به واسطه‌ی درگیری یا تعهد و یا مشغله‌ای که بر می‌گزیند و تعبیر و تفسیر می‌کند و بدان جهت می‌دهد و این خود همسان چیزی است که آرنت از آن به مفهوم کنش‌مندی و در عرصه‌ی عمومی بودن برای مبارزه به شیوه‌های انحصاری توتالیتراریسم یاد می‌کند.

او همچنین وجه دیگر دولت دین را با مفهوم بدهی خارجی و نیز مسئله‌ی سود سرمایه به طور عام به شیوه‌ای مستقیم و رو در رو و مسئولانه و منسجم و نظام یافته ارائه می‌دهد که در تفسیر نهایی حقوق بشر در این نظام سرمایه کمک می‌کند. «به سودی که در این نظم کنونی جهان، یا همان بازار جهانی، انبوهی از بشریت را تحت یوغ خود و تحت شکلی نوین از برده‌داری نگه می‌دارد. این مسئله همواره در اشکال یک نهاد دولتی یا بین دولتی رخ می‌دهد و مجاز شمرده می‌شود. اما پرداختن به بدهی خارجی و هر آن چه مجاز از این مفهوم باشد بدون حداقل روح نقد مارکسیستی، نقد بازار، نقد منطق چندگانه سرمایه و نقد آن چه دولت و حقوق بین‌الملل را به این بازار پیوند می‌دهد

امکان پذیر نیست.»

هنوز از عدالت ساخت‌شکنی نشده است و اخلاق قانونی تحت تصرف آن است و مسئولیت سیاسی و اخلاقی و کنش‌مندی در عرصه‌ی عمومی راجع به حقوق بشر از حد مسئولیت فردی و منادیان حقوق بشری فراتر نرفته است. هزینه را همیشه فعالین با پر کردن زندان‌ها می‌دهند ولی هرگز عرصه‌ی عمومی و کنش حقوقی راجع به حقوق بشر رها نشده است.

در راستای ساخت‌شکنی از عدالت، هنوز آن تناقض ذاتی میان حقوق طبیعی و پوزیتیوسم حقوقی که صدق یکی متضمن کذب دیگری باشد رفع نشده است و به تجربه نیامده است و سطح کنش‌مندی و ساحت اخلاق قانونی را پر نکرده است. تناقض عدالت/ظلم نیز در نهایت در ذات خود یکی از اشکال دوتایی است که هم کمیت و هم کیفیت و از حیث جهت برملا و آشکار است. محدود کردن تحلیل عدالت به سطح تناقضات حقوقی و خلاء آشکار متون قانون درباره‌ی آن و یا محدود کردن آن به دیدگاه اقتصادی و مادی در تفسیر تراسیماخوسی از آن که در خدمت اقویا قرار می‌گیرد. این تحلیل‌ها هر دو واجد اشکال است.

پوزیتیویسم حقوقی خود داعیه چه چیزی را دارد: عدالت بر پایه انصاف امری سخت ولی منصفانه است، منتها مسئله این است که اشک فقر در مقابل خواست و قدرت اغنیا و دولتمندان و حاکمان جامعه چیزی در حساب نیامدنی و نادیدنی است.

عدالت بر پایه‌ی برابری نیز حاوی دیدگاهی شرورانه و مطایبه انگیز است. به مقصودی که مونتنی در مقالات از آن پرده بر می‌دارد. «دزدی هم نیکو است فقط کافی است محصول دزدی برابر تقسیم شود» و یا «بهترین قانون آن قانون است که وجود نداشته باشد و بهترین قاضی آن است که در خواب باشد.» (۶) شاید عدالت همان آرامش دون‌کیشوت‌وار در حفظ اعتدال است منتها این جا نیز باید دست رد به سینه خرد و هر آن چه مقدس است زده شود.

منابع:

- ۱ - گامی به سوی عدالت جلد اول، دکتر امیرناصر کاتوزیان، مجموعه مقالات، بنیاد حقوقی میزان
- ۲ - فلسفه حقوق بشر، جلد نخست، پاتریک هیدن ترجمه مهدی یوسفی و رضا علیمیرزایی، نشر مخاطب
- ۳ - دست نوشته‌های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴ کارل مارکس ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه
- ۴ - جمهور، افلاطون ترجمه فؤاد روحانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۵ - اشباح مارکس، ترجمه شیدان وثیق
- ۶ - ادبیات و حقوق، فیلیپ مالوری، ترجمه مرتضی کلانتریان، نشر آگه

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



اندیشه

■ صلح پایدار و نظریه توازن معیشتی و توسعه‌ای



احمد فعال
جامعه‌شناس

می‌کردند. پس از جنگ جهانی دوم، نظریه‌پردازی‌ها در باره صلح به انحصار رئالیست‌ها درآمد، و لیبرال‌ها به حاشیه رانده شدند. انگاره‌های خوش‌بینانه جان لاک از میان رفت یا نقش خود را در نظریه‌پردازی‌ها درباره صلح از دست داد. به جای آن ایده‌های بدبینانه توماس هابز مبنای تفسیرها در باره صلح قرار گرفت. از آن زمان به بعد، صلح به مثابه یک حق، یا یک حقیقت از حقایق حیات بشری، دیگر موضوع دستور کار نظریه‌پردازان نبود. بلکه انگاره صلح براساس نوعی مصلحت عام مورد تفسیر قرار گرفت. تفاوت حقیقت و مصلحت در این امر مهم است که: حقیقت سرشت ذاتی انسان، و به انسانیت انسان ارجاع می‌شد، اما مصلحت عام به منافع مشترک میان انسان‌ها ارجاع می‌شد. به غیر از اینکه در مشترک بودن منافع، و جستجو در منافع مشترک، ابهام‌های بسیاری وجود دارد، اما از سه امر مهم نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. یکی اینکه، منافع ناپایدار است. یک منفعت خاص از میان می‌رود یا اهمیت آن از دست می‌رود و منفعت دیگر جانشین آن می‌شود. دوم اینکه، منافع متضمن تضاد با منافع دیگری است. چنانچه دورکیم در

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

دستکم بعد از جنگ جهانی اول، ایده صلح به یک آرمان بشری تبدیل شده است. لیبرال‌های آرمان‌گرا نخستین جریان فکری و سیاسی در سطح بین‌الملل بودند که در باره ایده صلح نظریه‌پردازی کردند. لیبرال‌ها صلح را به مثابه یک آرمان، از ایده‌های خوش‌بینانه جان لاک اقتباس و تعقیب کردند. اما دیری نپائید، جهان پس از ۲۰ سال مجدداً با یک جنگ جهان‌سوز مواجه شد، و آرمان‌های لیبرال‌ها نقش بر آب شد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، نه از آن لیبرال‌های آرمان‌گرا خبری بود، و نه کسی دیگر موضوع صلح را به مثابه یک آرمان تعقیب می‌کرد. لیبرال‌های آرمان‌گرا صلح را به مثابه یک حقیقت و به عنوان یک حق، در روابط میان ملت‌ها تعقیب

کتاب تقسیم کار اجتماعی می‌گوید: «اگر به محاق واقع اشیاء بنگریم، خواهیم دید که هر گونه هماهنگی منافع، خود دربردارنده تعارضی نهایی و یا به تعویق افتاده است.» (۱) سوم اینکه، مصلحت و منافع را قدرت تعریف می‌کند. طبع قدرت متلون و گسترش‌خواهی است. قدرت‌های سیاسی و حکومت‌ها هرگاه دچار ضعف می‌شوند، به یک نوع مصلحت تن می‌دهند، وقتی که از ضعف خارج می‌شوند، به نوع دیگری از مصلحت روی می‌آورند. نتیجه چنین رویکردی، ناپایداری صلح در سطح روابط بین‌الملل است. نه تئوریسین‌های واقع‌گرایی و نه سیاستمداران، هیچکدام به صلح باور نداشتند، انگاره صلح به انگاره‌ی «باری به هر جهت» تبدیل شده بود. به هر جهت، تا زمانی که منفعت اقتضاء می‌کند، صلح از جنگ بهتر است.

در انگاره‌ای که رئالیست‌ها از صلح ساخته و پرداخته بودند، دو امر دیگر وجود دارد که بر ناپایداری انگاره صلح می‌افزاید. یکی اینکه، طبق نظر هابز، تمام افراد در وضعیت طبیعی دنبال فزاینده کردن منافع خود هستند. بنا به اینکه منابع طبیعت کمیاب هستند، منافع افراد با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کند. به همین دلیل هر انسان به گرگ انسان دیگر تبدیل می‌شود. با این وجود انسان‌ها این برتری را بر حیوانات دارند، که به کمک عقل با یکدیگر قرار می‌گذارند تا با تشکیل حکومت، و اطاعت از یک قدرت برتر، با صلح کنار یکدیگر زندگی کنند. امر دیگر، وجود قدرت برتر نزد رئالیست‌ها، موضوعی جهت طرح نظریه هژمونی شد. در سطح جهان و روابط بین‌الملل، همان وضعیتی برقرار است، که در سطح افراد در یک جامعه. تا زمانی که یک هژمونی و یا یک قدرت برتر وجود دارد، مردم در صلح زندگی می‌کنند، در غیر این صورت به خاطر منافعشان، مثل سگ و گربه به هم می‌پرند. وجود منافع و ذاتی بودن، زندگی بشری را سراسر آناشیک کرده است. حتی وقتی دولت‌ها تشکیل می‌شوند، هر دولت در مقام یک فرد، در مقابل افراد دیگر قرار می‌گیرد. جنگ و نزاع میان افراد، به جنگ و نزاع میان دولت‌ها تبدیل می‌شود. وجود یک هژمونی برتر در سطح جهان همان نقشی را در صلح پیدا می‌کند، که وجود یک دولت در جامعه. به گفته هابز، برای حفظ صلح تسلط دولت باید مطلقه باشد و جامعه کاملاً در برابر هژمونی دولت تسلیم شوند. (۲) در سطح روابط بین‌الملل نیز وضع به همین قرار است. جهان در طبیعت و ذات خود، در وضعیت آناشیک قرار دارد. اگر همه دولت‌ها و ملت‌ها را به حال خودشان رها کنیم، همه ملت‌ها و دولت‌ها مثل گرگ همدیگر را می‌درند. بنابراین، وجود یک هژمونی برتر و تسلط بلامنزاع این هژمونی است که صلح را تضمین می‌کند. با این وجود، از بعد از جنگ جهانی دوم، وجود چنین هژمونی‌ای هم محل تردید، و هم محل

مناقشه‌های جدی در سطح روابط بین‌الملل شد. اگر بخواهیم طبق نظریه هژمونی‌گرایی به صلح دست پیدا کنیم، و همه دولت‌ها نیز تسلیم یک هژمونی برتر شوند، تداوم صلح در گرو دو چیز است:

الف) دائمی شدن هژمونی

ب) دائمی شدن تسلیم

اما نه هژمونی و نه تسلیم، هرگز نمی‌توانند به امور دائمی روابط سیاسی بشر تبدیل شوند. هژمونی‌ها دائماً در حال تغییر و جابجایی، با برتری هژمونی دیگری هستند. از میان حدود دویست کشوری که در جهان وجود دارد، ممکن نیست همه برای همیشه تسلیم هژمونی شوند؟ به غیر از اینکه تسلیم شدن، ناقض استقلال کشورها و ناقض شرافتمندی روابط دولت-ملت‌هاست، نه همه کشورها تسلیم می‌شوند، و نه هر کشوری که تسلیم شود، برای همیشه و دائمی تسلیم خواهد شد. از این نظر، نظریه هژمونی‌گرایی، بیش از یک توهم ذهنی در سطح نظریه‌پردازان و دولت‌های هژمونی‌گرا، باقی نخواهند ماند. توهمی که خود آستن گسترش جنگ‌ها و خشونت‌هاست. شاید به همین دلیل است که منشور سازمان ملل موضوع صلح را نه به عنوان یک حق، بلکه به عنوان یک هدف مطرح کرده است. در فصل هفتم منشور سازمان ملل، در مواد ۴۱ و ۴۲ به شورای امنیت اجازه داده است تا به کشورهایی که از قوانین سازمان ملل تخطی می‌کنند، و یا کشورهایی که به کشورهای دیگر تجاوز می‌کنند، ابتدا با روش تحریم و تهدید، و سپس در ماده ۴۲ به وسیله نیروی نظامی به کشور مزبور حمله نظامی کنند. به عبارتی، منشور سازمان ملل موضوع جنگ را به عنوان یک حق، اگر نه به آشکار، اما به صورت ضمنی مورد تأیید قرار داده است، اما حقی به عنوان حق صلح مطرح نشده است. اگر امروز در منشور سازمان ملل، صلح به عنوان یکی از اهداف و مقاصد سازمان ملل تلقی شده است، تعیین این هدف ممکن است به عنوان یک مصلحت در جامعه جهانی امروز در نظر گرفته شده باشد. مثلاً اقتضای رشد و پیشرفت و توسعه کشورها و همچنین توسعه تجارت بین‌الملل، نیازمند صلح و آرامش در سطح روابط بین‌ملت‌هاست. این نیاز چیزی جز یک مصلحت نیست. اگر روزی به دلیل ازدیاد جمعیت و یا به دلیل رویارویی تمدن‌ها و مسئله شدن آلت‌رنا‌تیوها و بدیل‌های کشورهای ضعیف، و یا به هر دلیل دیگری، بشریت پذیرفت که جنگ یک مصلحت است، و بشر آن روز برای بقاء خود به یک جنگ سراسری نیازمند شد، آن وقت هم دولت‌های هژمونی و هم جامعه بین‌الملل و سیاستمدارانی که جهان را اداره می‌کنند، مصلحت جنگ را برتر از صلح معرفی خواهند کرد. بدین ترتیب است که در پرتو منفعت و

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

مصلحت، هیچ صلح پایداری در میان نخواهد بود. سرانجام به همین نظریه‌ای می‌رسیم که بیش از یک صد سال پیش دورکیم گفت: «زیرا در جایی که نفع حکومت دارد، چون هیچ چیز سدکننده خودخواهی نیست، هر "من"ی در برابر "من" دیگر در حالت جنگ است. و هر گونه متارکه‌ای در این مخاصمه و ستیزه‌جویی جاویدان، دراز مدت نمی‌تواند بود».(۳)

در مقابل نظریه هژمونی، عده‌ای از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به نظریه توازن قوا روی آورند. به این معنا که تضمین صلح بین‌الملل در گرو توازن قدرت میان بازیگران اصلی در صحنه سیاست بین‌الملل است. نظریه توازن قوا پیش از نظریه هژمونی توسط منتسکیو مطرح شده بود. محتوای نظریه منتسکیو در بیان نظریه توازن قوا، ایجاد توازن قدرت میان نهادهای قانون‌گذاری و نهادهای اجرایی بود. اما انگیزه‌های منتسکیو در ارائه نظریه توازن قوا چی بود، بماند تا خواننده محترم به مطالعه کتاب قدرت، قانون و آزادی اثر نویمان، مراجعه کند.

(۴) نظریه توازن قوای منتسکیو وقتی از سطح نظام قانونی و حقوقی یک کشور به سطح روابط بین‌الملل تسری پیدا کرد، سراسر ابهام آمیز و مغشوش بود، به همین دلیل عده‌ای از رئالیست‌ها از دهه ۱۳۷۰ به بعد به نظریه هژمونی روی آوردند. نظریه توازن قوا بر این قاعده استوار بود، که قدرت در یک جا نباید جمع شود. اگر قدرت در یک جا جمع شد، و هیچ راهی برای خروجی آن پیدا نکرد، مثل آبی می‌ماند که در یک جا جمع شود، و همه محیط را از درون و بیرون به گندابی از فساد تبدیل می‌کند. انتقادی که طرفداران نظریه هژمونی به نظریه توازن قوا وارد کردند، این بود که باید یک قدرت فائده وجود داشته باشد تا نظم و صلح جهانی را تضمین کند. اگر قدرت و قدرت‌های دیگری در برابر وی وجود داشته باشند و دنبال توازن قوا با وی گردند، دائماً هم باید منتظر کشمکش دائمی میان آنها باشیم، و هم آنکه یک قدرت باید همواره اندازه قدرت مقابل خود را رصد کند و ببیند با او توانسته موازنه ایجاد کند یا خیر؟ از این رو موازنه قدرت منجر به یک نوع رقابت پایان‌ناپذیر تسلیحاتی میان ابرقدرت‌ها می‌شود و شد. به عنوان مثال، والتز یکی از نظریه‌پردازان موازنه قدرت معتقد بود، افزایش قدرت هسته‌ای صلح بین‌المللی را تضمین می‌کند. انتقادی که در این قسم از نظریه موازنه قدرت وجود دارد، این است که در سطح روابط بین‌الملل، چون طرفین موازنه هیچ اطلاعی از چندی و چونی قدرت طرف مقابل خود ندارند، وارد یک نوع رقابت تسلیحاتی کور می‌شوند، که هیچ نتیجه‌ای برای آن نمی‌توان قائل شد. این نظریه منجر به تخریب بخش بزرگی از نیروهای محرکه طبیعت و جامعه می‌شود، تا قدرت‌ها «در به در» دنبال نقطه تعادل قدرت در تاریکی بگردند. نقطه‌ای که

هیچگاه دست یافتنی نیست.

واقعیت این است که نه نظریه توازن قوا و نه نظریه هژمونی‌گرایی، هیچکدام نتوانستند، صلح پایدار در سطح روابط بین‌الملل ایجاد کنند. نظریه هژمونی‌گرایی تا اندازه‌ای می‌توانست موفق باشد، که به جای متمرکز کردن و انباشت قدرت در دست یک دولت، نیروهای محرکه بازدارندگی قدرت‌های سیاسی و متجاوز را در یک کانون بی‌طرف بین‌المللی، مانند سازمان ملل، متمرکز کنند. بسیار از کشورهای ضعیف و جهان سومی درخواست چنین هژمونی‌ای را در سطح روابط بین‌الملل دارند. اما قدرت‌های بزرگ هرگز مایل به توانمندسازی سازمان ملل به مثابه یک هژمونی بلامنازع نیستند. این است که سازمان ملل، به خصوص در بخش‌های مالی و امنیتی، مثل بانک جهانی و شورای امنیت، خود به عرصه تلکه‌گیری منافع میان قدرت‌های بزرگ تبدیل شده‌اند. اگر سازمان بین‌المللی می‌توانست خود را از موازنه قدرت میان قدرت‌های سیاسی آزاد کند، و اگر تمام کشورها می‌توانستند، هر کدام یک رأی مساوی و فارغ از نقش آنها در موازنه قدرت در سطح بین‌المللی داشته باشند، جامعه جهانی شانس زیادی برای دستیابی به صلح پایدار بدست می‌آورد. اما این شانس بدون تغییر بنیادی در دیدگاه‌های نظری در سطح حقوق بشر و در سطح روابط بین‌الملل، و از جمله در باب حق صلح و مفهوم صلح پایدار، دوام جدی‌ای نخواهد داشت.

نظریه توازن معیشتی، و توسعه‌ای

نظریه توازن قوا نیز اگر به نظریه «توازن معیشتی و توازن توسعه‌ای» در سطح جهان تبدیل می‌شد، از نظریه هژمونی سازمان ملل، نیز شانس بیشتری در برقراری صلح بین‌المللی خواهد داشت. به دیگر سخن، عدالت یکی از مولفه‌های اساسی صلح است. در نظریه هژمونی‌گرایی مشاهده کردیم که برای ایجاد یک صلح نیاز به دائمی شدن هژمونی و دائمی شدن تسلیم داشتیم. اما تغییرات قدرت و تغییر در شتاب توسعه در سطح کشورهای صنعتی و قدرتمند، هیچگاه مجال دائمی شدن هژمونی را به هیچ کشوری نمی‌دهد. چنانچه رشد اقتصادی چین در دو دهه اخیر رقیب جدی‌ای برای هژمونی آمریکا ایجاد کرد که عملاً نقش هژمونی آمریکا را همراه با قدرت‌های روسیه و اروپا، در بسیاری از عرصه‌های سیاست بین‌الملل خنثی کرده‌اند. علاوه بر این، چه تضمینی وجود دارد که هژمونی برتر، اساساً صلح طلب باشد و خود بنا به قاعده هابزی، جنگ‌های تازه‌ای به خاطر حداکثر کردن منافع خود ایجاد نکند؟ اگر ایجاد کرد، تجاوزهای او توسط کدام هژمونی متوقف خواهد شد؟ آیا برای جلوگیری از خیره‌سری‌های دولت هژمونی، به یک هژمونی دومی نیاز خواهد بود؟ ملاحظه کردید

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

که سازمان ملل نمی‌توانست نقش این هژمونی را بازی کند، چون کشورهای قدرتمند حقوق ویژه برای خود قائل هستند، و با اهرم‌های مالی که در اختیار دارند، نهادهای آن را تحت سیطره خود نگاه می‌دارند، کشورهای فقیر هم با ناتوانی‌های مالی، تسلیم سیاست‌های جاه‌طلبانه کشورهای قدرتمند می‌شوند. نظریه «توازن معیشتی و توازن توسعه‌ای» می‌تواند بهترین مدل جایگزینی برای نظریه‌های هژمونی‌گرایی و نظریه توازن قوا باشد. این نظریه بر حقوق ذاتی و طبیعی انسان استوار است، هرگاه:

۱- صلح بدون یک توازن معیشتی و توسعه‌ای و بدون عدالت و مساوات معنایی جز تسلیم شدن ضعیف در برابر قوی ندارد. در بسیاری از مصالحه‌ها و صلح‌نامه‌ها در سطح بین‌الملل صلح زمانی به دست آمده که یک دولت تسلیم دولت دیگر شده است. صلح‌نامه‌ها اغلب بر اساس موازنه قوا تنظیم می‌شوند. طرفی که در قدرت «دست برتر» دارد، بهتر می‌تواند مفادی در صلح‌نامه به نفع خود تنظیم کند. نمونه آن برجام است که در مقالات دیگر توضیح داده‌ام چیزی جز تسلیم‌نامه نبود. این توافق زمانی صورت گرفت که دولت ایران و اقتصاد ایران کاملاً ورشکسته بود و دول اروپا و آمریکا موفق شدند اراده و خواست خود را به دولت ایران تحمیل کنند. در دولت ایران برای خروج از بن بست ورشکستگی، راه حلی جز تسلیم‌شدن در برابر اراده قدرت‌های اروپایی و آمریکایی نداشت. یکی از دلایل شکست برجام نیز همین بی‌عدالتی در توافق‌نامه بود. گروه‌های افراطی در ایران که میل به گسترش خواهی و جاه‌طلبی منطقه‌ای را در سر می‌پروراندند، نه به خاطر بی‌عدالتی‌ها بلکه به خاطر زمین‌گیرکردن دولت، بی‌عدالتی‌ها را بهانه موشک‌پرانی و تشدید مداخلات منطقه‌ای کردند. به این ترتیب، زمینه‌ای به دست دولت بعدی آمریکا دادند، تا از برجام خارج شود. جنگ جهانی دوم به طور روشن به موجب بی‌عدالتی‌هایی بود که در پایان جنگ جهانی اول علیه آلمان صورت گرفت. این بی‌عدالتی‌ها زمینه رواج گرفتن ناسیونالیسم و روی کار آمدن حزب نازی‌ها و در نتیجه منجر به جنگ جهانی دوم شد. در جنگ‌ها نیز اغلب یک دولت برای به دست گرفتن برگ برنده در لحظات پایانی جنگ، قسمتی از سرزمین دشمن را اشغال می‌کند تا موازنه قوا را به نفع خود تغییر دهد. روشن است که این گونه مصالحه‌ها، تا وقتی که یک طرف ضعیف است، تسلیم ادامه دارد، اما به محض خارج شدن از ضعف، مصالحه به هم می‌خورد. نتیجه آنکه بدون عدالت و مساوات هیچ مصالحه پایداري ایجاد نخواهد شد.

۲- توازن معیشتی و توسعه‌ای ضرورت یک صلح پایدار است. تقسیم جهان به جهان فقیر و غنی، جهان توسعه یافته و جهان توسعه نیافته، پیامدی جز مهاجرت، گسترش راست

افراطی، خشونت و تروریسم ندارد. اگر تقسیم جهان به جهان فقیر و غنی در دوران گذشته، هم طبیعی و هم قابل تحمل بود، اما با وجود شبکه‌های اجتماعی، انفجار اطلاعات، دسترسی آسان و ارزان به منابع اطلاعات، و در نتیجه آگاهی روزافزون به موقعیت طبقاتی و وضعیت خود، دیگر نه این تضادها طبیعی است، و نه قابل تحمل. نتیجه چنین وضعیتی، گسترش مهاجرت و خشونت، گسترش تروریسم و افراط‌گرایی، و به خطر افتادن صلح جهانی است. ممکن است گفته شود، توازن معیشتی و توسعه‌ای، تا آن حد که فاصله میان کشورهای فقیر و غنی از میان برود، ممکن نیست. به علاوه فقر در کشورهای توسعه‌نیافته به دلیل دولت‌های ناکارآمد و جامعه‌های توسعه نیافته است. با فرض پذیرفتن این ادعاها و نادیده گرفتن همه عوامل بین‌المللی و حمایت‌کننده دیکتاتوری‌ها و نادیده گرفتن سرگذشت روابط استعماری، نویسنده به لحاظ نظری از شرایط بین‌المللی یک صلح پایدار و عواملی که مانع صلح پایدار می‌شوند سخن می‌گوید، اگر استدلالی وجود دارد باید روی این ابعاد نظری صلح پایدار متمرکز شود.

۳- صلح به مثابه یکی از حقوق انسان تلقی شود. تا زمانی که اندیشه بشر بر ثنویت سرشتی و ذاتی انسان استوار است، صلح نمی‌تواند به مثابه یکی از حقوق اساسی و مسلم انسان تبدیل شود. زیرا در دیدگاه ثنویت‌گرایی، جنگ و تنازع، ذاتی انسان است. در جوامع مسلط یک نوع توافق نانوشته و پنهان در باره این حقیقت وجود دارد که سرشت انسان ثنویت‌گرا، منافع‌جو و در نتیجه و ستیزه‌جوست. دیدگاه‌های لیبرالیستی به ثنویت منافع سرشتی و دیدگاه‌های سوسیالیستی به دیالکتیک ستیز سرشتی ارجاع می‌دهند، بنابراین تا زمانی که این دیدگاه‌ها در تئوری‌های روابط بین‌الملل فرض گرفته می‌شوند، نه صلح به مثابه یک حق پذیرفته می‌شود و نه هیچ انتظاری می‌توان از یک صلح پایدار داشت.

۴- عدالت به مثابه یکی از حقوق انسان تلقی شود. عدالت بدون عدالت اقتصادی و عدالت اقتصادی بدون ایجاد حداقل‌هایی از مساوات اقتصادی (مساوات نسبی) به مهمترین ابزار بی‌عدالتی و فریب عدالت تبدیل می‌شود. مراد من در اینجا مساوات نسبی و حداقلی است. ایجاد مساوات کامل و حداکثری یک خواست آرمانی و آخر زمانی است. درخواست چنین عدالتی در دنیای واقعی هم ناممکن است و هم نامطلوب. ناممکن است چون هیچ بستر عینی و ذهنی برای چنین عدالتی وجود ندارد. نامطلوب است چون وقتی زمینه‌های ذهنی و عینی وجود ندارد، ایجاد برابری کامل هم منجر به برقراری بدترین استبداد می‌شود و هم پیامد آن ایجاد بدترین نابرابری‌هاست. با این وجود مساوات آرمانی، می‌تواند الگویی برای مساوات نسبی باشد. ماده هفتم و ماده بیست و یکم اعلامیه جهانی

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

حقوق بشر، اشاره‌ای به مساوات در برابر قانون و حمایت‌های قانونی و مساوات شرایط اشتغال کار ارائه کرده است، جان راولز هم در کتاب خود از عدالت سیاسی یاد می‌کند (۵)، اما هیچ اشاره‌ای به عدالت معیشتی و توسعه‌ای به عنوان یک حق ندارند. بدون شناختن عدالت به عنوان یک حق، نمی‌توان تصویری از یک صلح پایدار ارائه کرد.

۵ - توازن معیشتی و توسعه‌ای، بدون عدالت و عدالت بدون آزادی دستاویز رژیم‌های توتالیتار و تمامیت‌خواه است. دستکم وقتی در یک جامعه فقر زده و عدالت رخت‌برسته است، کسانی که تحت ستم و بی‌عدالتی قرار می‌گیرند، باید بتوانند فریاد استغاثه سر دهند. یک کارفرما اگر به زیردست خود زور بگوید و بخواهد او را به استثمار بکشد، باید بتواند یا از طریق فریاد و یا از طریق تهییج افکار عمومی یا از طریق تشکیلات کارگری و صنفی از

حقوق خود دفاع کند. به علاوه بدون وجود آزادی‌ها هر دولتی می‌تواند با آمارسازی‌های جعلی کارنامه خود را مظهر عدالت و مساوات معرفی کند بدون اینکه بتوان یک نقد جدی‌ای در منظر دید و آگاهی عمومی ارائه داد.

حاصل سخن

می‌دانیم کسانی که اعلامیه حقوق بشر را نوشتند، و فلاسفه طبیعی در غرب، وقتی حقوقی را برای انسان تعریف می‌کنند، این حقوق را در تضاد و تعارض با یکدیگر می‌شناسند. نه تنها این، بلکه حقوق هر فرد را با حقوق سایر افراد در تعارض و تضاد می‌شناسند. به عنوان مثال حق مالکیت بر اصل منافع تعریف می‌شود، ملاحظه کردید که در ذات منافع تضاد وجود دارد. هر فرد برای حراست از منافع خود و یا حراست از حقوق خود با دیگران وارد رقابت می‌شود. حالا این رقابت چه عوارضی ایجاد می‌کند؟ چیزی است که امروز، نگفته، در جهان شاهد آن هستیم. هابز هم در کتاب لویاتان مثال روشنی را در تضاد و تعارض حق ناشی از حیات و حق ناشی از آزادی ارائه می‌دهد. او می‌گوید هر فردی که در زندان قرار دارد، برای رهایی و آزادی خود از زندان، حق دارد که زندانبان خود را بکشد. از دید فرد زندانی، حق آزادی او، مقدم بر حق امنیت زندانبان است. این تقدم و تأخر در تمام حقوق وجود دارد. مثلاً تقدم امنیت بر آزادی. امروز تمام کشورها برای خود منافع ملی و امنیت ملی تعریف کرده‌اند و در پرتو آن به خود حق می‌دهند که آزادی‌های جامعه را محدود کنند. این طرز

تفکر مانع هرگونه صلح پایدار است. قراردادهای ممکن است صلح ایجاد کنند اما این قراردادهای نمی‌توانند صلح را تضمین کنند. باید مسئله صلح پایدار در خاستگاه و سرچشمه خود روشن شود. باید حقوق انسان را مکمل یکدیگر بشناسیم، نه تنها این بلکه باید حقوق هر فرد انسانی را مکمل حقوق افراد دیگر و حتی فراتر از آن، حقوق هر ملت را مکمل حقوق سایر ملل بشناسیم. نظریه‌های موازنه قوا و هژمونی‌گرایی نه تنها نتوانستند صلح پایدار ایجاد کنند، بلکه به جنگ و خشونت دامن زدند. میزان و حجم خشونت‌های آشکار و پنهانی که امروز در سطح جهان وجود دارد، چندین برابر خشونت‌هایی است که پیش از دو جنگ جهانی اول و دوم وجود داشت. نظریه‌های هژمونی‌گرایی و توازن قوا، تنها کاری که پیش بردند این بود که یک رشته از تسلیم‌نامه‌هایی بر اساس ضعف و قوت نیروهای سیاسی در سطح روابط



بین‌الملل ایجاد کردند، که با به هم خوردن موازنه ضعف و قدرت، تسلیم‌نامه‌ها به ورق پاره‌هایی تبدیل شدند، که جهان را به کام خشونت و مرگ فراخواندند. بدون توازن معیشتی و توسعه‌ای، هیچ تصویری از یک صلح پایدار نمی‌توان داشت. توازن معیشتی و توسعه‌ای پایان دادن به تقسیم جهان فقیر و جهان غنی، و پایان دادن به موازنه قوا، و پایان دادن به هژمونی‌گرایی است. طرح «نظریه توازن معیشتی و توسعه‌ای» در گرو ذاتی شماردن حق صلح و حق عدالت است. پیشرفت این نظریه در گروه تعمیم اصل تکمیل‌گری نیلز بور در حوزه حقوق انسانی و حقوق بشر است. بدین معنا که حق صلح و حق عدالت و حق آزادی و سایر حقوق انسان مکمل یکدیگر هستند. چنین نظریه‌ای می‌تواند معیاری برای ارائه یک صلح پایدار تلقی شود.

منابع:

- ۱ - دورکیم / امیل، کتاب تقسیم کار اجتماعی، با ترجمه دکتر حسن حبیبی انتشارات قلم، ص ۲۴۱
- ۲ - هابز / توماس، کتاب لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، انتشارات نشر نی
- ۳ - دورکیم / امیل، کتاب تقسیم کار اجتماعی
- ۴ - نویمان / فرانس، کتاب قدرت، قانون و آزادی، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، صفحه ۲۴۷
- ۵ - راولز / جان، کتاب عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتی، انتشارات ققنوس

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



گفتگو

■ عدالت اجتماعی مستمسکی برای غارت، ظلم و نابرابری؛ در گفتگو با سعید معیدفر



گفتگو از سیامک ملامحمدی

دکتر سعید معیدفر، جامعه شناس و استاد سابق دانشگاه تهران، که در سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷- رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران را نیز بر عهده داشته است، اکنون به عنوان مشاور اجتماعی وزیر راه و شهرسازی مشغول به کار است. دکتر معیدفر دارای تالیفات و مقالات زیادی به زبان‌های فارسی و انگلیسی در زمینه جامعه‌شناسی است. از جمله آثار وی می‌توان به «بنیادهای نظریه اجتماعی» و «جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی معاصر در ایران اشاره کرد.

وی در گفتگو با خط صلح راجع به مفهوم عدالت اجتماعی ابراز بدبینی می‌کند و تمایل دارد آن را به کار نبرد و از واژه‌هایی دیگر از دید ایشان علمی‌ترند و کمتر این قابلیت را دارند که مورد سوء استفاده قرار بگیرند. شرح این گفتگو در ادامه می‌آید:

■ در شروع صحبت می‌خواهم تعریف شما از عدالت اجتماعی را بدانم!

مفهوم عدالت در معنی تحت‌اللفظی عبارت است از «هر چیزی را در جای خود قرار دادن» و در مفهوم لاتین (justice)

عمدتا یعنی اگر کسی متهم باشد باید یک قضاوت عادلانه نسبت به او انجام بگیرد، اگر بی‌گناه باشد تبرئه شود و اگر گناهکار باشد در حد گنااهش بتواند جزا داده شود. اما از آنجایی که عدالت هم مانند خیلی از مفاهیم دیگر بار ارزشی داشت (خصوصا در میان کسانی که پیرو ایدئولوژی اسلامی بودند، چه قبل از این چه بعد از این) این مفهوم و مفاهیم دیگر عمدتا خیلی مطرح شدند، مثلا مستضعف یا مفاهیم دیگر شبیه به آن. این مفاهیم که در قالب شعار مطرح می‌شدند، هیچ‌گاه نه تنها محقق نشدند بلکه به ضد خود نیز تبدیل شد. به هر حال شاهد بودیم که چگونه در سال‌های گذشته مفهوم مستضعف با تفاسیر جدیدی مطرح شد و همه کسانی که فکر می‌کردند در این مقوله قرار می‌گیرند از آن خارج شدند. این موضوع را می‌توان در مورد عدالت اجتماعی هم مطرح کرد. عدالت اجتماعی اصطلاح علمی‌ای نیست، بلکه بیشتر در قالب ایدئولوژی‌ها و نگرش‌های تحول‌خواهانه یا برابرطلبانه مطرح شده و تهی از معنا است. اگرچه گاهی برای توضیح آن شاهد مثال‌هایی از آنچه که در صدر اسلام گذشته (مثلا دستگیری و کمکی که از مظلومین و ستم‌دیدگان و فقرا و محرومین انجام گرفته توضیح داده شده یا مثلا برای توضیح چگونگی انباشت ثروت در یک جا و به وجود آمدن محرومیت در جای دیگر. گفته می‌شود که عدالت به این معناست که به ما فاصله‌های طبقاتی و انباشتن ثروت از یک طرف و به وجود آمدن محرومیت را از طرف دیگر بتوانیم جبران کنیم، یعنی کاری بکنیم که همه انسان‌ها از رفاه و همه امکاناتی که در شان یک انسان است برخوردار باشند. اما به نظر می‌آید که این واژه هم از واژه‌های بسیار تهی است که هر چه بیشتر به

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

کار رفته از هدف‌های اصلی خودش بیشتر دور شده است. به عبارت دیگر مستمسکی شده برای غارت، ظلم و نابرابری و اجحاف بیشتر. بنابراین من دگر خیلی به این مفهوم علاقه‌ای ندارم. به نظر می‌آید اگر بیایم تجربه کشورهای مختلف دنیا را بررسی کنیم و ببینیم که در بین این کشورها کدام‌ها توانستند جهات انسانی، مساوات و حقوق انسانی را برقرار کنند، باید از معادل‌های این مفهوم استفاده کنیم، نه مفهوم عدالت اجتماعی که می‌تواند به ضد خودش تبدیل بشود.

■ برداشت من از صحبت شما این است که در مورد این مفهوم یک تجربه تاریخی و سیاسی دارید و این تجربه خصوصاً از طرف گروه‌های دینی و یا با ایدئولوژی چپ تجربه شده و شما نسبت به این مسئله دید مثبتی ندارید اما آن چیزی که بیشتر مد نظر بنده هست این است که سازمان ملل تحت لوای چهارچوب حقوق بشر روزی (۲۰ فوریه) را تعیین کرده به عنوان روز جهانی عدالت اجتماعی. تعریفی که در این اسناد از این واژه می‌بینیم این است که فرصت‌های برابری برای شهروندان وجود داشته باشد و جامعه‌ای عاری از تبعیض داشته باشیم. یعنی در این مورد هم آیا شما این مفهوم رو قبول ندارید یا این مسئله امر متفاوتی است؟

حتی اگر سازمان ملل بحث عدالت اجتماعی را مطرح کرده باشد، بیشتر جنبه‌های قضایی دارد تا چیزی که ما تصور می‌کنیم. یعنی که ما نگذاریم حقوق یک انسان که بیشتر جنبه‌های امنیتی است تا الزاماً اقتصادی و اجتماعی نادیده گرفته بشود. پس مفاهیم دیگری داریم که می‌توانند به بحث رفاه و برابری بپردازند. ولی عدالت اجتماعی احتمالاً شرایطی را ایجاد می‌کند که انسان‌ها نتوانند در آن به هم تعدی کنند، یعنی قانون بتواند بین آنها یکسان عمل کند و به کسی ظلم روا نداشته نشود و آزادی کسی از او سلب نشود (مثلاً در زمینه‌های آزادی اندیشه، آزادی فکر، آزادی در سبک زندگی، لباس پوشیدن و جنسیت و خیلی چیزهای دیگر). به نظر من مفهوم عدالت اجتماعی بیشتر به این برگردد تا به آن تصویری که ما از لحاظ ایدئولوژیک در مورد آن به معنای برابری در بخش اقتصادی یا فقدان تبعیض‌های طبقاتی داشته‌ایم.

■ امروز در کشور ما کارگران در مورد دستمزد اعتراض هست و خبر رسیده که ممکن است میزان دستمزد بین کارگر و کارفرما توافقی شود و حداقل دستمزدی که باید به کارگر داده می‌شد قانوناً لغو شود. کارگرها این را نا عادلانه می‌دانند یا این که اقلیت‌های مذهبی، قومی، جنسی جنسیتی با توجه به وضعیتی که در ایران در جریان است مطالباتی دارند و از فرصت‌هایی که یک شهروندی که باید داشته باشند را ندارند. نظر شما در این مورد و شرایطی که کشور ما در آن قرار دارد چیست؟

من از واژه‌های دیگری استفاده می‌کنم، چون واقعاً دیگر علاقه‌ای ندارم از مفهوم «عدالت اجتماعی» و چهره زشتی که برای آن درست کردیم استفاده کنم. به همین دلیل مثلاً واژه‌های امروزی که خیلی علمی‌تر هم هستند، مثل سیاست اجتماعی، سیاست‌گذاری اجتماعی یا حقوق بشر، مفاهیمی هستند که حداقل می‌توان بحث‌هایی را که شما مطرح کردید با آنها توضیح داد. مثلاً سیاست اجتماعی یا رفاه اجتماعی که به بررسی تفاوت‌های طبقاتی و تفاوت در انباشت سرمایه می‌پردازد. ما می‌دانیم که در جهان سرمایه‌داری اعتقاد بر این بود که اگر تولید انباشته بیشتری ایجاد شود یا اگر دست سرمایه‌گذار برای سرمایه‌گذاری و تولید بیشتر باز شود، به همان میزان هم انسان‌ها به رفاه خواهند رسید که دیدیم چنین چیزی اتفاق نیفتاد. بنابراین عملاً از همان اوایل قرن بیستم که سیاست‌های اجتماعی، دولت‌های رفاه، برنامه‌های سیاست اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی مطرح شد، بحث از این شد که هر چه ضریب جینی بالاتر باشد تبعیض و مشکلات اقتصادی بیشتر خواهد بود. بنابراین باید ضریب جینی را کنترل کرد بعد برنامه‌های مددکاری و توسعه و تعاون اجتماعی را گسترش داد، باید برنامه‌های فقرزدایی را در نظر گرفت. بنابراین امروزه انبوهی از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی را مانند ارزیابی‌هایی که خصوصاً در کشورهای توسعه‌یافته و دولت‌های رفاه (کشورهای اسکاندیناوی، شمال اروپا یا حتی کشوری مثل نیوزیلند) می‌بینید. آنها دیگر برای توزیع عادلانه‌ی ثروت نه با واژه‌ها، شعارها و بازی با کلمات به صورت ایدئولوژیک، بلکه با ارزیابی وضعیت، فاصله‌های طبقاتی که به وجود آمده و تغییر برنامه‌های اجرایی سروکار دارند. برای دستیابی به عدالت باید به توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها پرداخت و نام‌گذاری‌های بی‌اساس ایدئولوژیک، به شکلی که بتوان زمینه‌های توسعه بیشتر را فراهم کرد و به توسعه پایدار رسید.

امروزه در کشورهای سرمایه‌داری یا توسعه‌یافته صرفاً با مفهوم توسعه اقتصادی روبرو نیستیم، بلکه توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی و توسعه پایدار هم هستند و ذیل آنها نیز سیاست‌هایی تعیین شده است. اقدامات و سیاست‌هایی که به تعدیل و کنترل رابطه انسان با محیط زیست و روابط طبقات اجتماعی می‌پردازد. مثلاً در کشوری مثل آمریکا که امروز بزرگترین نظام سرمایه‌داری دنیا است بسیاری از معیارها که ما آنها را به اسم عدالت می‌شناسیم، بیشتر و بهتر از کشوری مثل چین (که ظاهراً کمونیستی است) اجرا می‌شود. آنها توانستند مالیات‌های سنگینی را از بنگاه‌ها بگیرند و آنها را به نحو درستی توزیع کنند. در مقابل، کشوری مثل ایران که از اول با ایدئولوژی حمایت از مستضعفان، عدالت اجتماعی و این شعارها شروع شد، الان در اکثر شاخص‌های انسانی مانند شاخص‌های فاصله طبقاتی، ضریب جینی و شاخص شفافیت اقتصادی یکی از بدترین کشورهای دنیا است. بنابراین من فکر می‌کنم که به جای پرداختن به واژه‌ای مثل عدالت اجتماعی باید راجع به شفافیت اقتصادی، توسعه پایدار، توسعه اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی صحبت کنیم. با بررسی این مسائل

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

بیشتر به این نتیجه می‌رسیم که اهداف مفهوم عدالت اجتماعی به ضد خودش تبدیل شده است. به همین دلیل با این مفهوم حس قربانی ندارم چون متأسفانه به ضد خودش تبدیل شده است.

■ چیزی که من متوجه شدم تا اینجا این بود که ما به جای این که به ایدئولوژی‌ها وعده‌های اتوپیایی دل‌بندیم باید در یک مسیر روبه رشدی قرار بگیریم که به وسیله مفاهیم علمی و نگاه علمی به جامعه و انسان به پیش می‌رود. حال که این وضعیت برای ما محقق نشده و حاکمیت ایدئولوژیک ما را به عقب برده، پرسش این است که برای در مسیر درست قرار گرفتن، چه تغییر و تحولات اجتماعی‌ای لازم است؟

اولین گام حرکت به سوی یک تحول درست، قبول اشتباه راه رفته است. اخیراً دیدم که یکی از این آقایان وزیر سابق برای تأکید بر مفهوم عدالت اجتماعی، آن را به ایران باستان پیوند می‌داد و همین آرمان‌ها را هم در گذشته جستجو می‌کرد. امروزه این امور جز مصیبت چیز دیگری تولید نمی‌کنند، همانطور که می‌بینید در جهان اسلام بیشتر آرمان‌هایی که روزی باعث پیشسازی جامعه و تمدن بودند، الان به ضد تمدن تبدیل شده‌اند.

حرف من این است که قبل از هر چیز بپذیریم وارد یک جهان دیگر شده‌ایم، دیگر با آن مفاهیم و سازه‌ها نمی‌توان به تفسیر یک زندگی خوب برسیم و یک جامعه مناسب بسازیم.

حالا برگردیم به دنیای جدید، این دنیا با تجربه انسان‌های عالم، انسان‌های فرهیخته، انسان‌هایی که تلاش کردند دنیای جدید را به خوبی تبیین کنند، با مفاهیم و سازه‌های دقیق شناخته می‌شود. حالا من سر منبر عدالت بشنیم، فرد دیگری با من مخالفت کند و سر این مفهوم با ذهنیات ساختگی بازی کنیم، مشکلات جامعه بدبخت و فلاکت‌زده ما روی زمین حل نخواهد شد. در حالی که در هر زمینه دیگر از دانش و فناوری و دستاوردهای آنها حتی در زمینه انرژی هسته‌ای استفاده می‌کنیم، چرا این اتفاق در حوزه اندیشه و جانشناسی اتفاق نیفتاده است؟ در حوزه معرفت‌شناختی، دانش اجتماعی، فرهنگی هم به اندازه حوزه فناوری اتفاقاتی افتاده است. حالا ممکن است که این اتفاقات انواع مختلفی مانند ژاپنی، آمریکایی و ... داشته باشد.

حداقل ما باید بین این نمونه‌ها را ببینیم کدام یکی با جامعه ما بیشتر سازگار است، نخواهیم دوباره چرخ را اختراع بکنیم، دنیای نوین امروز ما سازه‌ها و مفاهیم خودش را دارد که ثمره‌ی صدها سال تلاش انسان در حوزه‌های مختلف و گذار جهان به مدرنیته است. مثلاً حقوق بشر محصول کار فکری و انرژی بسیار زیاد آدم‌های بزرگی بوده است، حالا اساس حقوق بشر باشد یا سازه‌های دیگری، بحث این است که با جامعه ما سازگار باشد و ظرفیت به‌کارگیری داشته باشد. فرض کنید در جامعه ما که یک جامعه دینی با اعتقادات و باورهای خاص است، باز انواع توسعه نسبت به چنین جامعه‌ای پیش روی

خود داریم. کشورهایی داریم که با محدودیت‌ها و مضیقه‌های فراوان مسیر توسعه خود را پیدا کرده و در پیش گرفته‌اند. مگر در صدر اسلام کاری به جز این کردند، منابع علم و دانش را از روم و یونان گرفتند، ترجمه کردند و به‌کار گرفتند. بنابراین نخستین گام برای ما پذیرش اشتباه است، دومین گام نیز عبارت است از جستجو و یافتن نمونه‌های موفق توسعه اجتماعی، سیاست اجتماعی، رفاه اجتماعی و انواع تجارب موفق بشر و بررسی اینکه کدام نمونه تناسب بیشتری با جامعه ما دارد. راه درست همین است، پس باید دست از جدال‌های مفهومی بر سر سازه‌های گذشته برداریم.

■ یکی از مهمترین موانع، سیاسی است و مانع دیگر از نظر من خواست بومی‌سازی دانش و دستاوردهای جهانی. مثلاً ما معمولاً دوست داریم حقوق بشر رو که می‌گیریم تبدیلش کنیم به حقوق بشر اسلامی، روانشناسی و پزشکی هم همینطور، من این را یک آسیب می‌دانم. نظر شما چیست که ما بیاییم این تجربه علمی جهانی را بومی، اسلامی یا ایرانی کنیم. اصلاً چنین چیزی ممکن است؟

نه. با بومی کردن مخالفم. به یک عبارت بومی کردن هم نوعی مداخله‌ی نارواست. بومی کردن خود شکلی از اعمال سیاست ایدئولوژیک در زمینه‌های مختلف است. مثلاً فرض کنید علوم انسانی را بومی می‌کنیم، می‌خواهیم بهداشت و درمان را بومی کنیم، این‌ها مداخله‌گرانه و مبتنی بر ایدئولوژی هستند و ما را دچار گمراهی خواهند کرد. مثلاً ژاپن ده‌ها سال پیش در دوره قاجار دانشجویانی را به کشورهای توسعه‌یافته فرستاد. آنها انواع دانشگاه‌ها و انواع شیوه‌های زندگی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را یاد گرفتند و برگشتند. بدون این که با نیت بومی کردن بخواهند این کار را بکنند، در کشورشان از هرچه که توانستند استفاده کردند. مثلاً می‌دیدند که فلان سازمان خیلی با جامعه‌شان سازگار نیست، گفتند پس این را فعلاً استفاده نمی‌کنیم یا مثلاً این بخش آن خیلی مفید است و استفاده کردند. در عمل توانستند به آن اضافه کنند یعنی اتفاقاً یک گام به پیش ببرند.

■ یعنی کارکردها را نگاه کردند؟

به عبارتی آنها همه علوم و فناوری‌ها را از یک فیلتر خاص عبور ندادند، بلکه تمام این دانش‌ها و فناوری‌ها و تجاری را که کسب کرده بودند در کشور خودشان اجرا کردند. برخی در عمل به مشکلاتی خورد و سعی کردند اصلاحش کنند. مثلاً فرض کنید نوعی از صنعت غربی را با مدیریت ژاپنی ترکیب کردند و چیز نوینی در آمد، اتفاقاً چیز قشنگ‌تری درآمد. این بومی کردن نیست. بلکه شما دانش و فناوری را به کار می‌گیرید و بعد در حین بهره‌برداری و استفاده آن را اصلاح می‌کنید، چیزی به آن اضافه می‌کنید یا برخی از جنبه‌هایش را که به مشکل خورده تصحیح می‌کنید. این ادامه تجربه است.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

شما در نظر بگیرید همین الان تو خود اروپا یا آمریکا فلسفه تو کشور آلمان هست تو فرانسه هم هست تو انگلستان هم هست. هم در آمریکا، هم در فرانسه و آلمان و انگلستان فلسفه و دانش‌های دیگر وجود دارد، اما اینها با هم یکی نیستند و هر کدام از زاویه خاصی به جهان مدرن نگاه کرده‌اند. این زاویه هم به خاستگاه آن یعنی همان آلمان، انگلستان و فرانسه برمی‌گردد. از همان زاویه به چیز جدیدی رسیدند. اینجا اصلاً بحث بومی نیست، ولی هر کدام از این کشورها می‌توانند ادعا کنند که در این سازه‌های جدید نقش دارند. همه اینها در عین حال که با یکدیگر در کل یک تجربه واحد به نام مدرنیته را دنبال کردند اما هر کدام هم روشنایی دیگری به آن بخشیدند و آن را یک گام جلوتر بردند و بهبودش بخشیدند.

امروز تجربه کشورهای اسکاندیناوی در بحث رفاه اجتماعی تجربه‌ی موفق است که نهایتاً ممکن است الگویی برای بقیه کشورهای اروپایی هم قرار بگیرد. همین قضیه ممکن است در کشور ما انجام بگیرد. ما در عین حال که در یک رابطه گفتگویی در حوزه‌های تمدنی و علمی با غرب قرار می‌گیریم، هم می‌توانیم به توسعه و رشد کشور خودمان بیفزاییم و مشکلاتمان را حل کنیم و هم می‌توانیم یک محصول نوینی را با رهیافت‌های نوین به دنیا عرضه کنیم. یعنی آن‌ها هم از این استفاده کنند. بومی کردن اصطلاح بسیار بد، بسیار ایدئولوژیک و شومی است که به نظر من یکی از موانع حل مسائل کشورمان شده است.

■ در واقع از نظر شما تعامل جوامع راه حل است و نه این که ما دستاوردها را بومی کنیم یا از فیلتر ایدئولوژیک جامعه خودمان بگذرانیم.

بله. ببینید حتی همین قوانینی که ما به اسم قوانین اسلامی می‌شناسیم، لزوماً مربوط به اسلام نیستند.

خیلی از این‌ها در جوامع دیگر وجود داشته و در آن زمان توسط جامعه اسلامی درک و دریافت و به کار گرفته شده است. حالا ما فکر می‌کنیم این دیگر آخرالزمان است. نه، خیلی از اینها پیشتر اتخاذ شده است، از یونان و شمال آفریقا یا از ایرانیان گرفته شده‌اند. مثلاً فلان اصل اقتصادی را از شمال آفریقا گرفتند و هیچ کدام از این ارزش‌ها و قوانین ذاتی اسلام نیستند. البته می‌گویند قرآن هم خیلی از این‌ها را تأیید کرده است، بنابراین علم و دانش و تجربه بشر امری است جهانی نه مختص به یک جامعه خاص و همه باید آن را به کار بگیرند. مگر در اسلام گفته نمی‌شود «اطلب العلم ولو به سین»؟ بین همه چیز، بهترینش را ببینید و تجربه کنید، اما با نگاه ایدئولوژیک خود به آن نگاه نکنید، بلکه اگر دیدید مناسب است آن را به کار بگیرید، اگر در عمل به مشکلی برخورد آن را اصلاح کنید و بهبودش ببخشید، اینطور به دنیا هم کمک کرده‌اید.

■ سوال پایانی که آسیب شناسانه است این است که ما مثلاً به تجربه خوبی تو شمال اروپا داریم به عنوان فرضاً

دولت رفاه و جامعه خودمان را هم تجربه کردیم. انسان ایرانی با انسانی که در شمال اروپا دولت رفاه را تجربه می‌کند از نظر جامعه‌شناختی و روانشناسی چه تفاوت‌هایی دارد. یعنی چه آسیب‌های اجتماعی‌ای به دنبال دارد وضعیتی که ما داریم تجربه می‌کنیم نسبت به جوامعی که موفق عمل کرده‌اند؟

انسان ایرانی را با انسان اروپایی نمی‌توان مقایسه کرد. ما می‌توانیم وضعیت امروز کشور را با وضعیت دنیای همین اطراف خودمان مقایسه کنیم، اما نمی‌توانیم با اروپا مقایسه کنیم و چنین مقایسه‌ای هم اصلاً لازم نیست. شما شاخص‌ترین نتایج بین‌المللی را مشاهده کنید و ببینید جایگاه ما کجاست. ببینید جایگاه نابرابری در کشور ما کجاست. جایگاه فساد در کشور ما کجاست. ببینید فقر کجاست. دیدید رئیس جمهور در کشور ما آخرین کسی است که به فکر اقتصاد مردم است. نیازی نیست من اینها را بگویم، چون از قبل مشخص و منتشر شده و همه می‌دانند.

امروزه کارنامه‌ی بسیار منفی‌ای در دست داریم که حتی در سطح منطقه هم نمی‌توانیم عرضه‌اش کنیم. بر اساس چشم انداز بیست ساله قرار بود چهار سال دیگر از نظر معیارهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی برسیم به مقام اول منطقه، در برخی عرصه‌ها هم در سطح بین‌المللی رقابت کنیم. ولی در حال حاضر کارنامه‌ی ما بدترین کارنامه منطقه است. یعنی اگر حُسنی هم بوده بیشتر در خود مردم و شاید گذشته‌ای بوده که ما داشتیم و گرنه ما چه کارنامه مثبتی داریم؟ در بحث سیاست اجتماعی کجاییم؟ در رفاه اجتماعی کجاییم؟ در بی‌عدالتی چطور؟ در حال حاضر با کشورهای اروپای شمالی اصلاً قابل مقایسه نیستیم. اینجا متأسفانه نشان‌دهنده شکست است. ما در آن رویکردهای ایدئولوژیکی که می‌خواسته بر اساس سازه‌های ایران باستان و سازه‌های صدر اسلام و تمدن اسلامی بنا شود، نهایتاً به اینجا رسیده‌ایم، یعنی که این سازه‌ها کارایی ندارند. بعد از ما خیلی از کشورهای دیگر اسلامی به خصوص آن‌ها که یک نوع تمدن پیشین داشته‌اند یا وابسته به یک تمدن باستانی بوده‌اند، هم همچنان می‌خواهند آن سازه‌ها را به کار بگیرند. این کشورها جز شکست‌خورده‌ترین کشورها به حساب می‌آیند چون در واقع رویای پوشالی آن‌ها نگذاشته که واقعیت روزمره و مسائل جاری مردم کشور را ببینند. بنابراین ناچار می‌شوند بگویند که مستضعف به این معنی نیست. معنای مستضعف چیز دیگری است. بحث عدالت را هم دیر یا زود همینطور توضیح و تغییر می‌دهند، چون در این زمینه هم کارنامه موفق نداشته‌اند. مثلاً می‌گویند عدالت اجتماعی یعنی ما بیشتر به فلسطین برسیم، بیشتر به یمن کمک بکنیم، بیشتر به فلان جا کمک کنیم، یا هر چیز دیگری که دلشان بخواهد. چرا؟ چون این‌ها امروزی نیستند و می‌شود هر محتوایی را در این قالب‌ها ریخت.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

■ با تشکر از فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.



روستای سولان، همدان - خبرگزاری دانشجو

اجتماعی

■ آیا ایرانیان به طور عادلانه به خدمات پایه‌ای دسترسی دارند؟



معین خزانلی
روزنامه‌نگار

رویای عدالت اجتماعی در ایران؛

کمتري حکومتی را در جهان می‌توان یافت که دسترسی به عدالت اجتماعی از جمله اهداف تعیین شده‌ی آن در مانیفست‌ها، منشورها، قوانین اساسی و حتی قوانین موضوعه‌ی عادی‌اش نباشد. قریب به اتفاق سیاستمداران و دولتمردان در اکثریت مطلق کشورها (البته کشورهایی که قدرت سیاسی انتخابی است) در سخنرانی‌های خود توسعه و گسترش عدالت اجتماعی را از جمله برنامه‌های خود اعلام می‌کنند. حتی در کشورهایی نیز که دسترسی به قدرت سیاسی موروثی است، ادعای برقراری عدالت اجتماعی از جمله ادعاهایی است که توسط حکومت تکرار می‌شود.

تلاش برای برقراری، گسترش و پایدار نگه داشتن عدالت اجتماعی اما صرفاً یک شعار جذاب سیاسی و رای جمع کن یا ادعایی از سوی حکومت‌های غیر انتخابی و یا صرفاً یک ژست ایده‌آلیستی نیست؛ بلکه موضوعی است که در آموزه‌های حقوق بشری نیز بر آن تاکید کرده و با کرامت انسان پیوند خورده است. ماده‌ی ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر به صراحت حق بهره‌مندی از سلامتی و رفاه و دسترسی مناسب به خوراک، پوشاک، مسکن و دیگر خدمات اجتماعی برای همه افراد جامعه را فارغ از هر عامل تبعیضی و به طور مساوی به رسمیت شناخته شده است. میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در ماده‌ی ۱۱ خود دسترسی به زندگی کافی و مناسب را حق همه‌ی افراد جامعه دانسته است.

بر این اساس حق دسترسی به خدمات اساسی اجتماعی برای تامین نیازهای ذاتی انسان که بر مبنای کرامت ذاتی اوست، حقی است که همه‌ی افراد جامعه باید به طور مساوی و عادلانه از آن بهره‌مند باشند. در عمل اما عدالت اجتماعی در بسیاری از کشورها از جمله ایران صرفاً در حد همان شعار سیاسی جذاب و رای جمع کن باقی مانده است.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

اهمیت برقراری عدالت اجتماعی در جوامع برای تضمین حق کرامت ذاتی انسان‌ها به حدی است که شاخص‌های روشنی نیز برای اندازه‌گیری و سنجش آن وجود داشته و حکومت‌ها خود به طور مداوم با هدف اعمال سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب سطح عدالت اجتماعی را در جامعه خود مورد سنجش قرار می‌دهند.

یکی از روش‌های معمول در بررسی میزان عدالت اجتماعی در جوامع رویکردی است که نسبت به نتیجه‌ی عملی آن در سطح درآمدی شهروندان قابل مشاهده است. به این معنی که مقدار تفاوت درآمد ثروتمندترین بخش جامعه با فقیرترین بخش آن (همان چیزی که با عنوان ضریب جینی نیز شناخته می‌شود) نشان دهنده‌ی میزان عدالت اجتماعی در آن است و هر چه این رقم پایین‌تر باشد مسلماً شاخص‌های عدالت اجتماعی در آن جامعه بیشتر است.

به عنوان نمونه در حالی که در کشورهای توسعه یافته این رقم (تفاوت درآمد دهک اول و آخر) نهایتاً ۵ تا ۷ برابر است، در ایران این رقم در پایان تابستان ۱۳۹۹ چهارده برابر بوده است. یعنی درآمد دهک اول جامعه در ایران که فقیرترین محسوب می‌شوند، ۱۴ برابر کمتر از دهک پایانی (ثروتمندترین) است. این رقم در فرانسه ۶.۹ برابر، در سوئد ۵.۶، در دانمارک ۵.۳ و در نروژ ۶.۱ برابر است. روشن است که بر اساس این شاخص، عدالت اجتماعی در ایران بیشتر به افسانه شبیه است تا موضوعی که حتی امکان و احتمال تحقق برای آن متصور باشد. روش دیگر در بررسی میزان عدالت اجتماعی که البته محبوب‌تر است، محاسبه میزان دسترسی برابر و یکسان شهروندان یک جامعه به خدمات و فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. در این رویکرد به مفهوم عدالت اجتماعی، علاوه بر آن که میل و خواسته‌ی انسان برای دسترسی بیشتر مد نظر قرار می‌گیرد؛ بر لزوم ایجاد فرصت‌های برابر نیز تاکید می‌شود. بر اساس این دیدگاه پیشرفت جامعه در گرو وجود فرصت‌های پایه‌ای برابر و نه حداقلی برای همه افراد بوده و تنها در چنین شرایطی است که امکان بروز استعدادهای بیشتر یا تشویق افراد به تلاش برای دسترسی بیشتر به امکانات معنی پیدا می‌کند. چرا که در غیر این صورت اساساً قشر محروم فرصت تلاش برای پیشرفت را پیدا نکرده و چرخه‌ی محرومیت آنها تا همیشه ادامه خواهد یافت. البته روشن است که شانس افراد در دسترسی آنها به موقعیت برای رشد بیشتر در بهترین حالت نیز به طور کامل برابر نبوده و همواره موقعیت اجتماعی-اقتصادی خانواده و شرایط در آن تاثیرگذار است، اما فراهم‌آوری شاخص‌های ابتدایی در بهره‌مندی از خدمات و فرصت‌های برابر اجتماعی نقش مهمی در ایجاد بستر مناسب برای رشد همگان ایفا می‌کند.

در همین زمینه گزارش تفصیلی «بنیاد برکت» وابسته به «ستاد اجرایی فرمان امام خمینی» در سال ۱۳۹۶ درباره‌ی مناطق محروم در ایران نشان می‌دهد بیش از نیمی از مناطق مسکونی در ایران شامل استان‌ها، شهرها و روستاها (۵۶.۸ درصد) مناطق کمتر توسعه یافته و محرومند. البته میزان محرومیت این مناطق و عدم توسعه یافتگی آنان به یک میزان نبوده و در برخی مانند استان سیستان و بلوچستان ۱۰۰ درصد استان دارای محرومیت و عدم توسعه یافتگی است. در این گزارش پس از استان سیستان و بلوچستان، ایلام با ۹۵ درصد، کهگیلویه و بویراحمد با ۸۸ درصد، بوشهر با ۸۷ درصد، کردستان با ۸۶ درصد، خراسان جنوبی با ۸۵ درصد و هرمزگان با ۸۱ درصد استان‌هایی هستند که بیشترین مناطق محروم و کمتر توسعه یافته را دارا هستند.

البته آن طور که این گزارش می‌گوید به عنوان مثال اگر چه میزان محرومیت سیستان و بلوچستان بر اساس شاخص‌های گزارش ۱۰۰ درصد است اما این به آن معنی نیست که ۱۰۰ درصد جمعیت استان سیستان و بلوچستان از خدمات اجتماعی و پایه‌ای مانند برق، آب آشامیدنی، گاز، تلفن، مدرسه و بهداشت و درمان محروم هستند.

آنچه اما روشن است این است که به عنوان نمونه میزان دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی در بیش از نیمی از مناطق کشور بسیار کم است. یعنی دستکم ۲۵ درصد از مناطق محروم ایران که خود نیمی از بخش‌های مسکونی کشور را تشکیل می‌دهد، از دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی حداقلی محرومند. به گفته گزارش بنیاد برکت، در حالی که استاندارد حداقلی برای بهره‌مندی از خدمات بهداشتی و درمانی در ایران هشت خانه بهداشتی یا درمانگاه به ازای هر ده هزار نفر است، این رقم در بیش از نیمی از مناطق محروم در ایران زیر هشت است. بر این اساس یعنی با توجه به پراکندگی جمعیت در مناطق محروم چیزی نزدیک به ۱۰ میلیون نفر در ایران از دسترسی به خدمات حداقلی درمانی و بهداشتی محرومند یا دستکم برای دسترسی به آن با دشواری فراوان روبرو هستند.

همچنین میزان دسترسی به مدرسه راهنمایی بر اساس این گزارش در ۳۳ درصد از مناطق محروم کشور کمتر از ۲۵ درصد است و تنها همین میزان ۳۳ درصد از جمعیت مناطق محروم کشور به مدرسه راهنمایی دسترسی دارند. بر این اساس کمتر از ۳۵ درصد از جمعیت مناطق محروم کشور دسترسی حداقلی مناسب به مدرسه راهنمایی دارند و برای ۶۵ درصد از ساکنان این مناطق ادامه تحصیل پس از مقطع ابتدایی به شدت دشوار بوده و چه بسا پایان تحصیل محسوب شود.

در مورد دسترسی به آب آشامیدنی سالم نیز اگرچه وضعیت بهتر است اما نتایج پژوهش صورت گرفته از سوی «ستاد اجرایی فرمان امام خمینی» نشان می‌دهد میزان دسترسی ده درصد از ساکنان مناطق محروم در ایران به آب آشامیدنی



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

سالم نزدیک به صفر است. یعنی در صورت تاخیر در آبرسانی تانکری یا بروز مشکل در آن، این بی آبی مطلق است که در این مناطق حکمفرمایی خواهد کرد. همچنین بر اساس این گزارش تنها نیمی از مناطق محروم کشور دسترسی مناسب به آب آشامیدنی سالم دارند؛ بدین معنی که ۲۵٪ از ساکنان مناطق مسکونی در ایران از دسترسی مناسب به آب آشامیدنی سالم محرومند.

در زمینه دسترسی به مسکن نیز اگرچه این گزارش ساکت است، اما شواهد، به ویژه در سال‌های اخیر نشان می‌دهد میزان دسترسی به مسکن به عنوان یک حق ابتدایی برای شهروندان در ایران هر سال در حال کاهش است. در همین زمینه بررسی شاخص امید به خانه‌دار شدن در ایران نشان می‌دهد این شاخص در حالی که در سال ۱۳۹۵ هجده سال بوده در مهر ماه سال ۱۳۹۹ به بیش از ۴۵ سال رسیده است؛ یعنی به فرض عدم افزایش قیمت‌ها و تورم ۴۵ سال طول خواهید کشید که یک خانواده چهار نفره معمولی که در آن هم زن و هم شوهر شاغل است توان مالی لازم برای خرید یک آپارتمان ۸۰ متری را کسب کنند. گزارش‌های هر روزه منتشره در زمینه انواع و اقسام روش‌های «جا خوابی» که صرفاً به معنی محلی برای خواب است نه مسکن مانند «ماشین خوابی، پشت بام خوابی، کانکس خوابی و گور خوابی» نیز حکایت از افزایش شمار افرادی دارد که از دسترسی حداقلی به مسکن نیز محرومند. نکته قابل توجه در این میان این است که محرومیت به ویژه

در دسترسی به برخی خدمات پایه‌ای مانند برق ثابت نبوده و پدیده‌ای سیال است. به این معنی که اگرچه ممکن است بر اساس آمارهای رسمی ۱۰۰ درصد جمعیت شهری در ایران از برق بهره‌مند باشند اما افزایش فقر و در نتیجه ایجاد روز افزون مناطق حاشیه‌ای این دسترسی را با اختلال مواجه می‌سازد. ضمن این که در برخی از فصول سال دسترسی مناطق شهری غیر حاشیه‌ای به برق نیز ثابت نبوده و گاهی با خاموشی‌های گسترده و موقت (ناشی از کمبود برق نه اشکالات فنی) روبرو هستند. در این میان نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که صرف دسترسی به بخشی از این خدمات پایه‌ای و اساسی یا دسترسی محدود به همه آنها به معنی ایجاد فرصت برابر برای همه افراد جامعه نبوده و برقراری عدالت اجتماعی نیست. چرا که امروزه به عنوان مثال صرف دسترسی به مدرسه به معنی بهره‌مندی از نظام آموزشی کشور نیست؛ به ویژه این که در شرایط فعلی این بهره‌مندی از اینترنت و دسترسی به ابزار اتصال و استفاده از اینترنت است که در عمل نیاز اول دسترسی به محتوای آموزشی است. به علاوه این که اساساً آن چه که توسط نظام آموزشی کشور ارائه می‌شود ظرفیت‌های برابری را جهت پیشرفت افراد فراهم نمی‌آورد. از این رو باید دانست دسترسی حداقلی به امکانات و خدمات پایه‌ای صرفاً به جهت تضمین حق حیات است و الا تضمین حق امنیت، زندگی با کیفیت و به ویژه حق انتخاب با سطح ابتدایی عدالت اجتماعی موجود در ایران قابل تحقق نیست.

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹





کارگران

■ «عدالت اجتماعی» از شعارهای انقلاب ۵۷، بعد از چهار دهه همچنان نقره داغ می‌شود

بپردازد» (۱) خود این نامه به مثابه تیر خلاصی به دستمزد کارگران شد. نامه معاون حقوقی رئیس جمهور در اساس غیرقانونی است، چون سازمان تامین اجتماعی حق افزایش یا کاهش مزد را ندارد و این سال‌های سال است که طبق قانون کار به عهده «شورای عالی کار» گذاشته شده است. با توجه به اینکه اجرای مزد توافقی و منطقه‌ای در شورای عالی کار پذیرفته نشده؛ با توجه به فاصله چشمگیر مزد و هزینه معیشت، با اجرای آن نه تنها ضررهای بسیاری را متوجه ۹۰ درصد کارگران قراردادی می‌کند بلکه آخرین میخ را بر تابوت سازمان تامین اجتماعی می‌کوبند. چرا که امروز رشد قارچ‌گونه شرکت‌های پیمانکاری نیروی انسانی - که عملاً ارتباط حقوقی و قانونی کارفرمای اصلی و کارگر را حذف کرده‌اند - باعث شده امتیازدایی از طبقه کارگر با جدیت عملی شود و حتی کارگران متخصص و دارای مدارک دانشگاهی نیز با وجود برخورداری از سال‌ها سابقه کار، مجبور شوند با امضای قراردادهای موقت پیمانکاری با دستمزد نزدیک به حداقل



امیر جواهری لنگرودی
فعال کارگری

از من خواسته شد برای این شماره مجله در محور بحث «عدالت اجتماعی» در خصوص مزد توافقی و سبد معیشتی کارگران ورود کنم و بنویسم.

چراغ سبز «مزد توافقی» لولو خورخوره‌ای بود که «پژمان محمدی»، معاون هماهنگی و برنامه‌ریزی امور حقوقی دستگاه‌های اجرایی معاونت حقوقی رئیس جمهوری، پیرو درخواست طرف کارفرمایی، طی نامه‌ای که به مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی ارسال و اعلام کرد: «در صورتی که قرارداد موقت کارگران در پایان سال تسویه شود، الزامی برای رعایت توالی افزایش مزد کارگران بر اساس مزد سال قبل وجود ندارد و کارفرما می‌تواند ضمن رعایت حداقل حقوق مصوب، همان حقوق سال قبل یا حتی کمتر را به همان کارگر

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

قانون کار و مزایای نصف و نیمه کارکنند. در یک کلام این نامه بخشنامه یا ابلاغیه را باید به منزله استثمار نیروی کار در اقتصاد ایران باز شمرد.

می توان گفت که مزد توافقی را در همسویی با اعضای کارگری شورای عالی کار پیش کشیده اند که در رودرویی با تشکلهای مستقل کارگران پس نیفتند. در حالی که طی سال گذشته، دادههای اقتصادی پرشماری در دست است که نشان می دهند روند رشد اقتصادی متأثر از همه گیری ویروس کرونا در کشور ما نیز مانند بسیاری دیگر از کشورها کاهش شدیدی داشته و تأثیرات مخرب آن در همه عرصه ها، خاصه در معیشت لایه های پایین و میانی جامعه مشخص است و روند زندگی یکایک آنان را با دشواری های زاید الوصفی روبه رو کرده است. واقعیت این است که این فشارها و بحران های اقتصادی در بستری از فساد و ناکارآمدی ساختاری ایجاد می شوند و از خود ردهای یکسان به جا نمی گذارد.

شرایط اقتصادی ایران در فاصله دو جلسه تعیین نرخ دستمزد سالیانه - اسفند تا اسفند - به گونه ای ویرانگر افتاد که شکاف طبقاتی عمیق تر شده و رشد گرانی و تورم را نقطه به نقطه تعریف کرده اند. دیگر تنها صحبت از وضعیت نگران کننده کارگران واحدهای تولیدی، صنعتی و بخش خدمات در سطح پرستاران، معلمان، بازنشستگان در میان نیست، بلکه جمع عظیمی از اقشار و گروه های شهری و روستایی را به درجات مختلف ناتوان و ضعیف تر کرده و آشکارا فلاکت عمومی را در کل حیات جامعه به نمایش می گذارد. این روستائیان زحمتکش، زنان سرپرست خانواده، سوختبران و کولبران، دستفروشان، انبوه بی خانمان ها، کارتن خواب ها، کودکان خیابانی کار و جمعیت میلیونی حاشیه نشینان شامل می شود که از فرط فقر نهفته در جامعه، همه و همه به مثابه آواری در حال فرو ریختن برفرق جامعه اند. درست در چنین شرایطی موضوع تعیین حداقل دستمزد برای نیروی پر شمار میلیونی حقوق بگیران جامعه مطرح می شود.

در ایران طبق برآوردهای انجام شده «حدود ۱۴ میلیون و ۷۰۰ هزار بیمه شده اصلی تامین اجتماعی در کشور داریم که با احتساب خانواده های آنها، دایره جمعیت رسمی کارگران حداقل به حدود ۴۸ میلیون نفر می رسد. از این رو تعیین دستمزد کارگران یکی از مهم ترین مؤلفه های اقتصاد کشور محسوب می شود. همچنین با توجه به تبعات اقتصادی ناشی از شیوع ویروس کرونا و تأثیر آن بر زندگی مردم، تعیین دستمزد سال ۱۴۰۰ از اهمیت بالایی برخوردار است.» (۲) تشکلهای مستقل کارگران، بازنشستگان و معلمان در بیانیه ای پیرامون

حداقل مزد سال ۱۴۰۰ می نویسند: «... مسلم است که "حداقل مزد" کارگران نباید از هزینه زندگی متوسط یک خانوار شهری کمتر باشد. بر همین اساس، تشکلهای مستقل کارگری، "حداقل مزد" کارگران برای سال ۱۳۹۹ را معادل ۹ میلیون تومان در ماه محاسبه و اعلام کردند. این مبلغ معادل هزینه زندگی ماهیانه یک خانوار شهری، با تعداد متوسط اعضای ۳/۳ نفر در سال ۱۳۹۹ در کشور بود. با چنین مبنایی و با توجه به تورم افسار گسیخته و فزاینده کنونی و تورم مورد انتظار در سال آتی، حداقل مزد کارگران در سال ۱۴۰۰ نمی تواند کم تر از دوازده میلیون و پانصد هزار تومان در ماه باشد و مبلغی کمتر از این زندگی کارگران و خانواده های شان را دچار کمبودهای جدی خواهد کرد و به سلامت، تغذیه، دارو و درمان، پوشاک، مسکن، رفت و آمد و تامین نیازهای فرهنگی و در یک کلام، تامین نیازهای اساسی کارگران و خانواده های آنها، لطمات سنگین و جبران ناپذیری وارد خواهد کرد. ضمن این که بحران سلامت در شرایط بیماری همه گیر کووید ۱۹ که حتی طبق آمارهای رسمی به مرگ ده ها هزار و ابتلای صدها هزار تن منجر شده است و هزینه های گزاف ناشی از این بیماری، ضرورت مبارزه برای مزد حداقل فوق را باز هم برجسته تر می کند. با توجه به تورم فزاینده موجود، کارگران آگاه و فعالان کارگری خواستار این هستند که تعیین حداقل مزد سالانه کارگران، لااقل هر شش ماه یک بار انجام شده و با سبد معیشت واقعی خانوارهای کارگری هماهنگ گردد. مزد کارگران در سال ۱۴۰۰ نباید از دوازده و نیم میلیون تومان کمتر باشد.» (۳)

در ایرانی که توده میلیونی بیکاران و حاشیه نشینان اش، سونامی غیر قابل کنترلی را بر کل حیات جامعه تحمیل کرده است، در کشوری که چنین بازار سیاه دهشتناکی وجود دارد، عملاً نه تنها اجرای مؤثر مقررات مربوط به حداقل دستمزد و تعیین سبد معیشت و اجرای این و آن بند قانون کار ناممکن می شود، بلکه در مجموع قدرت چانه زنی تشکلهای کارگری در مقابل سرمایه داران به شدت پایین می آید. در جمهوری اسلامی که کارگاه های زیر ۱۰ نفر رسماً از شمول قانون کار خارج شده اند و امروز بیش از ۹۰ درصد کارگزارانش با قراردادهای موقت و سفید امضاء کار می کنند، بازار سیاه کل اقتصاد را دربر می گیرد و بخش اعظم کارگران رسماً به قانون جنگل سپرده شده اند. در کشوری که فضیلتش را پول تعریف می کنند و برای بدست آوردنش به همه راه های غیر قابل پیش بینی متوسل می شوند. این تنها توده کارگرانند که زیر دست و پا و استثمار و بردگی مزدی له می شوند.

در کشوری که تشکلهای کارگری مستقل از دولت وجود ندارند، و تشکلهای زرد و فرمایشی موجود در ساختار شورای عالی کار هیچ ضمانتی برای اجرای تعیین با پشتوانه حداقل دستمزد ندارند، و در برابر نمایندگان دولت به مثابه بزرگترین کارفرما و نمایندگان کارفرمایان، همچون سالهای پیش، همه چیز را به لطف و کرم دولت و سرمایه داران وا می نهند - امری که در تمام سالهای گذشته شاهد بودیم - بدون هیچ تردیدی وجود تشکلهای کارگری وابسته به دولت نه تنها کمکی به کارگران نمی کند، بلکه در عمل، چنان که از کارکرد نمایندگانشان در شورای عالی کار مثال آورده شد، به عنوان مانع جدی در مقابل مبارزات و سازمانابی مستقل کارگران قرار می گیرند. چرا که وظیفه اصلی و دلیل وجودی تشکلهای وابسته به دولت، کنترل کارگران است، نه سازمان دادن اراده آنها؛ این نوع تشکلهای گاهی حتی بیش از دستگاههای سرکوب دولتی به سازمانابی مستقل کارگران حساسیت دارند و آن را خطری برای موجودیت خود تلقی می کنند.

این تشکلهای زرد وابسته از فردای بعد از انقلاب بهمن و در طی این چهار دهه حاکمیت ضد کارگری رژیم اسلامی هر نوع تشکل مستقل کارگری را تهدیدی علیه موجودیت خود می دانند. از هین روست که در روز ۱۷ اسفند، وقتی سرکوب بازنشستگان در مقابل وزارت کار با اعتراض آنها مواجه شد، مأموران می گفتند که از طرف کانون بازنشستگان، تشکل زرد وابسته به خانه کارگر اسلامی که همان روز، تجمعی موازی در مقابل مجلس برگزار می کردند، گفته شده: تجمع کنندگان دیگر مقابل وزارت کار و تامین اجتماعی «ضد انقلاب» هستند. و با این انگ و به این بهانه به شکلی وقیح و ننگین بازنشستگان را با ضرب و شتم متفرق کردند تا این فقط تشکلهای زرد و وابسته باشند که بتوانند حتی تجمعات اعتراضی را تحت مدیریت و کنترل خود، به نحوی خنثی برگزار کنند.

سرانجام شورای عالی کار، افزایش ۳۹ درصدی حقوق کارگران ۴ میلیون و دویست هزار تومان اعلام شد!

و اما خبری که از میزان و نحوه افزایش ۳۹ درصدی دستمزد بعنوان رقم حداقل دستمزد سال ۱۴۰۰ در رسانه های کشور بازتاب یافت هم در روزنامه های رسمی با واکنش های منفی روبرو شده است. روزنامه «همدلی» نوشته که «دغدغه معیشتی خانوارها به پیشگیری از سو تغذیه رسیده». روزنامه «مردم سالاری» یادآوری کرده که این میزان «سه میلیون تومان زیر خط فقر» است. روزنامه «نواوران» با اشاره به این که «کمر مردم زیر بار گرانی ها پر شده است» پرسیده که آیا «سفره خالی کارگران در سال ۱۴۰۰ پُر می شود؟». روزنامه «همشهری»

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

سقوط قدرت خرید مردم را که دستمزدهای زیر خط فقر و پائین تر از نرخ تورم از دلایل مهم آن است به صورت «کاهش ۳۰ درصدی تقاضا برای مواد غذایی و میوه در شب عید تیر کرده است». روزنامه «تعالی» نیز با اشاره به «کاهش هر روزه قدرت خرید کارگران» یادآوری کرده که «فاصله حقوق کارگران با خط فقر ۶ میلیون تومان است» و روزنامه «آسیا» به وضعیت کارگران زیر زمینی اشاره کرده و از قول اصلانی نوشته که «۵ تا ۶ میلیون کارگر زیرزمینی داریم که بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار تومان حقوق می گیرند و قانون کار در قبال آنها اجرا نمی شود و هیچ نهادی هم نیست که به داد آنها برسد». در این باب کانال تلگرامی روزنامه نگاران مستقل ایران نوشته: «...این درحالی است که افرادی از انجمن صنفی روزنامه نگاران تهران، ضمن عادی سازی دستمزد زیر خط فقر، استثمار نیرو کار را تنها راه نجات حیات رسانه عنوان می کنند. رسالت روزنامه نگاران و اهالی رسانه این است که در چنین شرایطی، چه در مقام کارگر چه در مقام رکن چهارم دموکراسی، صدای محذوفان، فرودستان و طبقه کارگر باشند و پرده از این پروژه فقیرسازی و کشتار سیستماتیک بردارند و مقابل دولت و صاحبان سرمایه که تنها ذینفعان رقم حداقل دستمزد هستند، بایستند. همانطور که کامیار فکور(۴) در تجمع ۱۷ اسفند گذشته مقابل وزارت کار حضور یافت.»

جمع بندی: چهار دهه پس از انقلاب ۱۳۵۷، هنوز نمی توان از تحقق «عدالت اجتماعی» در جمهوری اسلامی صحبتی به میان آورد. تو گویی این خواست و شعار انقلاب، به سان کفر ابلیس است در سرزمین معلی! امروز مفهوم حداقل دستمزد در کشورهای سرمایه داری، یکی از مفاهیم شکل گرفته در جریان پیکارهای طبقاتی کارگران است و بیرون از آن نمی تواند معنایی داشته باشد. زیرا وظیفه تعیین حداقل دستمزد، دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب پذیرترین بخش طبقه کارگر است که ضمانت اجرای آن قدرت تشکلهای کارگری است. در حکومتی که از تشکلهای کارگری مستقل از دولت به خشن ترین وجه، با سرکوب و شکنجه و زندان، ممانعت می شود، ضمانتی برای اجرای حداقل دستمزد وجود ندارد و همه چیز به لطف و کرم نداشته دولت و سرمایه داران بستگی دارد. نمایش هر ساله شورای عالی کار و گشودن جعبه مارگیری رقم «کمیت دستمزد» قوای آرایش یافته به اصطلاح سه جانبه گرای شورای عالی کار، که همواره جانب سرمایه را نمایندگی می کنند، تنها برای مشروعیت بخشیدن به نهادهای کارگری رژیم که ماهیت کاملاً ضد کارگری دارند، برگزار می شود.

مهم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه ما برای مقابله با سیاست ضد کارگری جمهوری اسلامی، متمرکز شدن روی مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری است. کارگران بدون نیرومند شدن نمی‌توانند به فلاکت عمومی کنونی پایان بدهند و نیرومند شدن فقط با مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل و قدرتمند حول خود موضوع دستمزد آغاز می‌شود، نه با های و هوی جناحی-سیاسی، غیر متشکل و نامنظم!

امروز یگانه راه برای پاک کردن جنبش مطالباتی مزد و حقوق بگیران از نا اهل‌ها که با قلب و غصب نام شریف کارگر و با گذر از غربال اطلاعاتی و امنیتی حکومت در شورای عالی کار و کمیته دستمزد سالیان سال لانه کرده‌اند، تنها و تنها در دست خود کارگران است. خاصه با تمرکز بر کانون‌های مبارزاتی دارای ظرفیت همگرایی پایدار برای شکل دادن به یک بلوک کارگری-عدالت‌خواه مستقل و متعلق به «پایینی‌ها» یعنی اکثریت مردم ایران، که ستون اصلی هر تحول رادیکال هستند. جنگ بر سر دستمزد را نباید در نمایش زنگار گرفته پایان اسفندماه هر سال خلاصه کرد، این جنگ باید از همین امروز و طی سال با سازمان‌یابی متشکل همه لایه‌های کارگران به شکل یک مبارزه هدفمند به پیش برده شود.

همگرایی همین جمعی که بیانیه و قطعنامه تجمع اعتراضی تشکلهای مستقل کارگران، بازنشستگان، معلمان را برای افزایش مزد حداقل سال پیشرو امضا کرده‌اند، با افق برگزاری تجمعات وسیع و صدور بیانیه‌هایی با اشتراکات و فراگیری لایه‌های بیشتری از اردوی کار و زحمتکشان، در اول ماه مه سال جاری که در پیش است، می‌تواند سنگ بنای چنین آرایشی باشد. نباید درنگ کرد، باید از همین امروز چنین مبارزه‌ای را برای اول ماه مه سال ۱۴۰۰ سازمان داد.

پانوش‌ها:

- ۱ - روزنامه همشهری، مزد توافقی ... چراغ سبز معاونت حقوقی ریاست جمهوری به کارفرمایان، دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۹، کد خبر ۵۸۳۸۸۵
- ۲ - خبرگزاری مهر، برای تعیین هزینه سبد معیشت... کارگران چشم انتظارند، دوشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۹۹، کد خبر ۵۱۴۷۴۳۸
- ۳ - وبلاگ اندیشه، بیانیه تشکلهای مستقل کارگران، بازنشستگان و معلمان پیرامون حداقل مزد سال ۱۴۰۰، ۲۶ بهمن ۱۳۹۹
- ۴ - کامیارفکور، دانشجو و روزنامه‌نگار مدافع حقوق کارگران در تجمع اعتراض به دستمزد ۱۴۰۰ بازنشستگان در مقابل وزارت کار در ۱۷ اسفند با ضرب و شتم شدید بازداشت شد.

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹





■ راه دشوار عدالت در ایران

محمدنیستانی
فعال مدنی



عدالت یا قسط، موضوع و شاخصی است که در عین داشتن کثیرِ هواخواهان، نه تنها سخت مورد غفلت واقع شده است، بلکه همواره ملعبه رهنان سیاسی بوده است تا با دم زدن از این ارزش فطری در میان مردم، مطامع سیاسی و اقتصادی خویش را پیش برند. با وجود آن که آیات وحیانی قرآن کریم، قسط و عدالت را تا آن پایه مورد تاکید قرار داده است که از طریق برپایی این ارزش فطری از سوی انسان‌ها، بُعدی از ابعاد چرایی ارسال رُسل تبیین می‌شود، مشخصاً در خصوص جغرافیای سیاسی کشور ایران، عدالت هم‌پای آزادی به مذهب رفته است و به نام شریعت و به بهانه‌ی حکومت دینی و صد البته به ناحق، ذبح شده است.

هر چند امروزه عدالت دارای انشعابات متعددی از جمله جنسیتی، قضایی، آموزشی، سیاسی و ... است اما همچنان عدالت اقتصادی از جمله مهم‌ترین دسته‌بندی‌های عدالت است که در آن به مسأله تخصیص منابع پرداخته می‌شود. از قضا اقتصاد نخستین امری است که پس از شنیدن عدالت به ذهن متبادر می‌شود. از این رو در این نوشتار نیز بیشتر در خصوص این معنا از عدالت به اختصار سخن خواهیم گفت. ضریب جینی به‌عنوان یک شاخص قدیمی برای سنجش

نابرابری از سوی مراجع رسمی کشور، عددی نزدیک به ۴۰ درصد را برای سال ۱۳۹۸ نشان می‌دهد و مسئولان مصرانه تاکید می‌کنند که همچنان در این شاخص وضعیت بهتری نسبت به برخی کشورهای توسعه‌یافته داریم، حال آن که اختلاف طبقاتی شدید میان توده مردم با اقلیتی متنعم و برخوردار از مواهب رانتی، کارد را به استخوان رسانده است. شاید ایران تنها کشوری باشد که حاکمانش آنجا که سخن از آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌رود کشور و شرایط موجود را با نظام‌های توتالیتر، دیکتاتوری یا سوسیالیستی مقایسه می‌کنند و لحظه‌ای بعد، آنجا که شاخصی از عدالت و برابری و ... روی میز می‌آید، موقعیت کشور را با اقتصادهای نئولیبرال و سرمایه‌داری قیاس می‌کنند. پس اینگونه است که در جمهوری اسلامی ما توأمان هم از چین برتریم و هم از ایالات متحده.

اما پیش از آن که به تبیین و توصیف دقیق‌تر موضوع بپردازیم و ناراستی‌ها را به سود اکثریت ملت اصلاح نماییم ضروری است تا اشاره شود که عمق تیره‌روزی‌های تحمیل شده بر ملت ما، پیش از سیاست‌گذاری اقتصادی و به سطحی از معرفت شناسی بازمی‌گردد، آنجا که ما از اسلام انتظار ارائه راهکار اقتصادی داشته‌ایم. اخیراً همین امر در یک بحث حوزوی میان دو تن از استادان مطرح شد. جالب آنجاست هنگامی که جناب آقای علوی بروجردی، به عنوان منتقد این تلقی که اسلام مکتبی اقتصادی دارد، گفتند که همه آنچه از اسلام در خصوص اقتصاد آمده است و به عنوان فقه اقتصادی مطرح است، علی‌الغالب احکامی امضایی و ناشی از بنای عقلا بوده است و سایر موارد نظیر رعایت بیشتر انصاف و ... در معاملات جنبه

حُجَّتْ

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

ارشادی و اخلاقی دارد، با نظر به چنین منظومه‌ای نمی‌توانیم از مکتب اقتصادی اسلام یاد کنیم. همچنین در پاسخ آقای خسروپناه، به عنوان مدعی مکتب اقتصاد اسلامی فرموده‌اند که مراد ما از مکتب چیزی غیر از همین آموزه‌ها و موارد کلی نیست. جالب اینجاست که این بزرگوار چندمرتبه و برای ایضاح بیشتر مواضع خود تاکید کردند که مرادشان از مکتب همان School است. معنای این سخن این است که فی المثل مکتب شیکاگو یا نئولیبرالیسم و یا نهادگرایان و سوسیالیست‌ها و صرفاً با ارائه چند آموزه کلی که غالباً فاقد هرگونه ابداعی بوده است، مکاتب اقتصادی خود را سامان داده‌اند. پر واضح است که تلقی به قبول این سخن از رد آن بسیار دشوارتر است. و از بد روزگار چنین اندیشمندانی با چنین نگاه‌های خامی سکان‌دار کشور شده‌اند. مشخصاً تا زمانی که این نگاه ناپخته به اسلام اصلاح نشود، که البته آبخشور اصلی این دست کژاندیشی‌ها در دین اسلام ریشه‌هایی عمیق‌تر دارد، سایر اقدامات اصلاحی به منظور بسط عدالت اقتصادی به بار نخواهد نشست. چرا که این دست رویکردها به اقتصاد، به دلیل نارسایی ذاتی آن نمی‌تواند منجر به رشد، توسعه و خلق ثروت شود، چه برسد به اینکه ضرورت لزوم توزیع و تخصیص منابع حاصل از افزایش تولید در آن مطرح شود. البته آن که در شرایط اضطرار نحوه توزیع و تخصیص نابهره‌مندی‌ها نیز می‌بایست الگویی مطابق با درک عمومی جامعه از مقوله عدالت داشته باشد، امری ثانوی است.

اما پس از اشکال اساسی فوق و در مقام سیاست‌گذاری و از پس آن برنامه عمل می‌بایست به مقوله سیاست‌های مالیاتی، به عنوان مهم‌ترین ابزار مداخله‌آمیز و با کمترین میزان تبعات منفی در پایه پولی و چرخه اقتصادی، اشاره کرد. برای فهم صحیح این امر ابتدا باید به سیاست‌های مالیاتی حکومت که در قوانین مالیاتی کشور انعکاس یافته است و سپس به روند جاری در چرخه نظام مالیاتی توجه کرد. اگر از این سخن مبنی بر اینکه در جمهوری اسلامی کمتر از ۳۰ درصد از منابع قدرت در اختیار رئیس‌کابینه است استفاده کنیم، باید در نظر داشته باشیم که دو سوم باقیمانده قدرت در جمهوری اسلامی اگر نه بیشتر بلکه در کمینه شرایط به میزان قدرتی که در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی کسب کرده است اقدام به کسب منافع اقتصادی برای خود کرده است و منافع خود را با انباشت سرمایه به حداکثر می‌رساند. فارغ از آن که این کسب درآمد تا چه حد وابسته به رانت بهره‌مندی از قدرت سیاسی باشد، توجه مخاطبان را به متن ماده ۲ قانون مالیات‌های مستقیم جلب می‌کنم:

«ماده ۲ اشخاص زیر مشمول پرداخت مالیات‌های موضوع این قانون نیستند:

- ۱- وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی ۲- دستگاه‌هایی که بودجه آنها به وسیله دولت تأمین می‌شود ۳- شهرداری‌ها و دهیاری‌ها ۴- بنیادها و نهادهای انقلاب اسلامی دارای مجوز معافیت از طرف حضرت امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری».
- با خوانش صرف متن دومین ماده قانون مصوب کشور به

وضوح مشخص است که بخش عمده‌ای از صاحبان ثروت در ایران به صورت قانونی از پرداخت هر گونه مالیاتی معاف هستند، همچنین این نکته را نیز نباید از یاد برد که با اندکی درنگ در متن این قانون و دستورالعمل‌های اجرایی آن می‌توان به مصادیق متعدد دیگری دست یافت که در آن بخش عظیمی از اقتصاد کشور از معافیت مالیاتی برخوردار شده‌اند یا به صورت واضحی شرایط برای پول‌شویی از طریق برخی فعالیت‌ها فراهم شده است. بنابراین در مهم‌ترین قانون مالیاتی کشور شاهد هستیم که شرایط فعلی، کارکردی برخلاف کارکرد مدرن خود در جوامع امروزی یافته است. یعنی به جای آنکه به کاهش اختلاف طبقاتی و اخذ مالیات بیشتر از ثروتمندان منجر شود دقیقاً مسیری خلاف جهت را طی می‌کند. اما اگر بنا باشد که به اجمال به بحث رویه‌ها و ساز و کارهای اجرائی نیز بپردازیم باید به بحث شفافیت اشاره کنیم. شفافیت در بودجه‌ریزی به عنوان مهم‌ترین سند مالی سالانه کابینه، شفافیت در تخصیص اعتبار، شفافیت در اخذ مالیات و در نهایت شفافیت در تراکنش‌های مالی. هرچند در زمینه شفافیت به لطف رسانه‌ها و انفجار اطلاعات گام‌های بسیار مثبتی برداشته شده است، اما همچنان مشکلات عدیده‌ای وجود دارد که هم در نظام مالیاتی (محل درآمدهای دولت) و هم در نظام بودجه‌ریزی (محل هزینه‌های دولت جهت کالاهای عمومی و کاهش شکاف طبقاتی) به چشم می‌خورد که به نظر ریشه‌هایی سیاسی دارد.

از آنجا که به واسطه ساخت قدرت در جمهوری اسلامی رئیس‌جمهورها، نمایندگان مجلس و اساساً کلیت حاکمیت منعکس‌کننده خواست اکثریت جامعه نیست و به منابع درآمدی سرشار نفتی تکیه دارد:

اولاً در نظام بودجه‌ریزی ضرورتی به هزینه کردن منابع جز در راستای تقویت پایگاه‌های محدود اجتماعی خود نمی‌بیند و ثانیاً در نظام مالیاتی نیز نه تنها ضرورتی به اصلاح قوانین احساس نمی‌کند بلکه بر اجرای قوانین حاضر نیز به دلیل عدم نیاز جدی اصرار نمی‌ورزد. اینگونه است که فساد در دستگاه مالیاتی در افواه شایع است، به نحوی که بسیاری از اشخاص حقیقی و حقوقی اصل فعالیت خود را براساس پرداخت رشوه به ماموران دولتی بنا می‌نهند. بدیهی است در سالیان اخیر و با افزایش تحریم‌ها خصوصاً بر فروش نفت شاهد تلاش دولت برای ایجاد شفافیت بر نظام مالیاتی هستیم اما همچنان در نظام بودجه‌ریزی راه بلندی تا ایجاد عزم برای گسترش شفافیت و قطع بودجه‌های بلاوجه در خیر عمومی از سوی مسئولان داریم. متأسفانه باید اذعان داشت که هرگونه تغییر در شرایط خصوصاً از پس حوادث آبان ۹۸ که حاکمیت در ایران را در مرز اقتدارگرایی قرار داده است از دالان فشار به حاکمیت می‌گذرد. در پایان باید توجه داشت که بسیاری از مسائل ایران در حوزه سیاسی و اقتصادی و به صورت خاص در حوزه عدالت اقتصادی در چنان وضعیت بحرانی و حادی هستند که ادامه شرایط موجود برای مدت زمان زیادی ممکن نخواهد بود و حاکمیت می‌بایست ولو برای بقا تغییراتی در خود اعمال کند.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



گفتگو

■ ستم مضاعف بر زنان اقلیت‌های دینی؛ در گفتگو با رضا کاظم‌زاده، روانشناس



گفتگو از ماری محمدی

در حکومت جمهوری اسلامی شاهد هستیم که برخورد با اقلیت‌های دینی غیررسمی (مانند مسیحیان فارسی زبان، بهاییان، یارسان‌ها و غیره) به دو شیوه‌ی برخوردهای مستقیم و امنیتی و هم برخوردهای غیر مستقیم و اعمال محرومیت‌های جدی اجتماعی با شدت تمام با هدف حذف آن‌ها صورت می‌گیرد. اما همزمانی قرار گرفتن در گروه‌هایی که به طور سیستماتیک مورد تبعیض‌های جدی قرار می‌گیرند، شرایط را به گونه‌ای خاص و بسیار دشوار رقم می‌زند. در این شماره از خط صلح به وضعیت زنانی که به اقلیت‌های دینی غیر رسمی تعلق دارند پرداخته‌ایم؛ زنانی که علاوه بر تحمل تبعیضات گسترده به واسطه زن بودن و اقلیت دینی غیر رسمی بودن، باید در برابر مشکلاتی که به طور خاص برای زنان اقلیت‌های دینی غیررسمی علیه‌شان سینه سپر کرده نیز مقاومت کنند. به همین منظور در این شماره، خط صلح با آقای رضا کاظم‌زاده گفتگو کرده است.

رضا کاظم‌زاده روانشناس بالینی و روان درمانگر خانواده است. او تحصیلات خود را در دانشگاه **ULB** بروکسل و دوره تخصصی‌اش را در دانشگاه **UCL** لوون به پایان رسانده است. از او تا کنون سه کتاب «ادبیات، فرهنگ و جامعه از منظر روانشناسی» ۲۰۰۸، «روانکاوای یوف کور» ۲۰۰۹ و «روان

شناسی خشونت سیاسی» ۲۰۱۹ به چاپ رسیده است. از او مقالات متعددی در زمینه روانشناسی خشونت، روانشناسی خانواده، نقد ادبیات (بررسی روانکاوانه آثار هدایت) و نقد فیلم (بررسی برخی از آثار اصغر فرهادی، حمید نعمت‌الله و مازیار میری) در مجلات داخل و خارج از ایران منتشر شده است. با این حال علاقه و مرکز اصلی کارهای تحقیقی او مطالعه فرهنگ (به ویژه فرهنگ ایرانی) از منظر علوم روانشناسی است. او در این حوزه مقالاتی در باب مفاهیمی همچون «تعاریف»، «آبرو»، «احترام» و «غیبت» نوشته است. کاظم‌زاده در حال حاضر مدیر کلینیک روان درمانی **Exil** در شهر بروکسل در بلژیک است. **Exil** یکی از قدیمی‌ترین مراکز درمان در اروپا است که با قربانیان خشونت سازمان یافته کار می‌کند. او هم زمان در زمینه روانشناسی فرهنگی، مسائل مربوط به مهاجرت و ارتباط در موقعیت میان فرهنگی در چند مدرسه عالی در بلژیک دوره‌های آموزشی برگزار می‌کند.

■ به تبعیض‌های اعمال شده بر زنان و اقلیت‌های دینی غیررسمی معمولاً به طور تفکیک شده پرداخته می‌شود. اما ادغام این دو چه وضعیتی برای زنان اقلیت‌های دینی غیررسمی پدید می‌آورد؟

زنان اقلیت‌های دینی ستم مضاعف را تحمل می‌کنند و قربانی هر دو نوع ستمی که در جامعه ایران به بخش‌هایی از اجتماع اعمال می‌شود، هستند؛ یکی در ارتباط با زن بودنشان و دیگری در ارتباط با تعلق داشتن به اقلیت دینی غیررسمی. از یک طرف آن‌ها به عنوان زن به رسمیت شناخته می‌شوند اما قوانینی که در مورد زنان در جامعه ما در حال حاضر اجرا

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

می‌شوند قوانین کاملاً تبعیض‌آمیزی هستند که آن‌ها را تبدیل به شهروند درجه دوم کرده است. از طرف دیگر به عنوان عضوی از یک اقلیت دینی که به رسمیت شناخته نشده، مثل نوکیشان مسیحی و بهائیان، با نوع دیگری از ستم رو به رو هستند؛ ستمی که این بار حتی مقام و منزلت فردی که به این اقلیت‌ها تعلق دارد را به رسمیت نمی‌شناسد. به عبارت دیگر برخلاف موردی که پیش‌تر اشاره کردم، اعضای اقلیت‌های دینی غیررسمی افرادی هستند که به حاشیه جامعه رانده می‌شوند. مکانیزمی که تبعیض به کار می‌برد این است که حتی آن‌ها را در تعریفی که از خودشان دارند، مثلاً به عنوان یک انسان مسیحی، حاضر نیست به رسمیت بشناسد و به شیوه‌های کاملاً متفاوت و غیرمستقیم سعی می‌کند آن‌ها را به حاشیه جامعه براند و در حاشیه نگاه دارد. در واقع سعی می‌کند به نوعی با تحمیل محرومیت از امکانات اجتماعی امیدشان را به آینده نابود کند.

■ **سلب حق تحصیل و حق کار و جلوگیری از پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی متأثر از این محرومیت‌ها چه عواقبی برای زنانی که اقلیت دینی غیر رسمی نیز هستند، به بار می‌آورد؟**

هدف از سلب حق تحصیل و حق کار و جلوگیری از پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی از زنانی که به اقلیت‌های دینی غیررسمی متعلق هستند در ارتباط با همان سیاست به حاشیه راندن است. می‌توان گفت تمامی امکاناتی را که یک فرد به لحاظ اجتماعی می‌تواند داشته باشد که از طریق آن زندگی خود را سامان دهد، اداره کند و پیشرفت کند، از این افراد می‌گیرند. به عنوان مثال تحصیل در جوامع مدرن یکی از مهم‌ترین وسائل پیشرفت اجتماعی، جابه‌جایی طبقاتی و تغییر وضعیت اجتماعی فرد است. وقتی فردی را از حق تحصیل محروم می‌کنید مانع رشد و پیشرفت او می‌شوید و تلاش‌تان این است که آن فرد را به طور کلی تا آن جا که می‌شود از بافت‌های پیشرفته‌تر و الیت جامعه جدا کرده و دور نگاه دارید. در واقع، سعی می‌کنید این اقشار را در جامعه همچنان ضعیف نگاه دارید. ضعیف نگاه داشتن سبب القای احساس خود کم بینی نیز به این افراد می‌شود. هدف حکومت از القای این احساس حقارت به این افراد و فرزندانشان که به طور مداوم در این محرومیت‌ها تجربه می‌کنند، این است که با تحقیرهای مکرر به نوعی احساس خود کم بینی و در مواردی حتی نفرت و بی‌زاری از خود، موقعیت و تعلقات اجتماعی خانوادگی، دینی و غیره را ایجاد کند که به طور صریح و روشن هویت اجتماعی، مرکزی و فردی افراد را هدف قرار می‌دهد و به چالش می‌کشد و سعی می‌کند این هویت‌ها را به طور مدام سرکوب کند و یا لااقل آن‌ها را در بحران نگاه دارد.

■ **سال گذشته شاهد سلب حق حضانت فرزند از یک زوج مسیحی فارسی زبان بودیم. حکومت از این اقدام چه هدفی دارد؟ چرا یک زن مسیحی فارسی زبان حق مادر شدن ندارد؟**



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

جمهوری اسلامی مانند تمامی رژیم‌های تمامیت‌گرا و غیردموکراتیک تصویری از انسان و جامعه ایده‌آل ارائه می‌دهد. یکی از وظایف مهم این نوع حکومت‌ها به وجود آوردن این انسان و جامعه ایده‌آل است. این انسان یا جامعه ایده‌آل که بر اساس ایدئولوژی تعریف می‌شود توجهی در اختیار این قبیل حکومت‌ها قرار می‌دهد تا بتوانند شهروندانی را که از نظر آن‌ها برانزده این سیستم یا نظام نیستند و یا ضد آن تعریف می‌شوند به عنوان پارازیت و موجودات اخلاخل‌گر را که باعث نرسیدن به این اهداف می‌شوند شناسایی و به جامعه معرفی بکنند و به حاشیه بفرستند و حذفشان کنند. این نوع ایدئولوژی، یا ظاهراً اخلاق‌گرایی و ایده‌آلیسم در خدمت سرکوب مستقیم هر کسی است که مخالف تشخیص داده شود. از این بابت می‌توان گفت رژیم‌های تمامیت‌گرا از جمله جمهوری اسلامی، رژیم‌های کمونیستی سابق مثل اتحاد جماهیر شوروی، رژیم‌های فاشیستی مثل نظام‌های هیتلری و موسولینی همگی حکومت‌های ایده‌آلیست بودند. یعنی هدف دولت را در درجه اول رسیدن به یک ایده‌آلی از یک انسان و جامعه تعیین می‌کردند. این اهداف ظاهراً بسیار والا و ایده‌آل است که امکان سرکوب و وضع قوانین تبعیض‌آمیز را در جامعه ایجاد می‌کند که موردی که شما ذکر کردید را هم می‌توان به عنوان یکی از این موارد به حساب آورد.

■ **چرا سایر اقشار جامعه درک صحیحی از وضعیت اسفناک زنان اقلیت‌های دینی غیر رسمی ندارند؟ این مسئله چه فشارهای روانی بر این قشر وارد می‌کند؟ غالباً دیده شده حتی مردان اقلیت‌های دینی غیر رسمی درک و تصویری از رنج و تبعیض زنان هم کیش خود ندارند.**

یک خصوصیت مشترک بین تمامی نظام‌هایی که بر تبعیض استوار هستند، ایجاد گروه‌های اجتماعی جدا از هم و کاهش ارتباط میان این گروه‌ها است. به عنوان مثال در مورد جامعه خودمان برای این که بتوانند بر زن تبعیض قائل شوند باید زن و مرد را کاملاً از هم تفکیک کرد که این کار در ایران به نام دین انجام می‌شود، رابطه زن و مرد را شدیداً کنترل کرد و تا آن جا که امکان دارد محیط تربیتی، رفت و آمد و حتی شغل‌ها و نقش‌هایی را که در جامعه می‌توانند بر عهده بگیرند نیز تفکیک کرد. هدف از این تفکیک‌ها این است که هر چه بیشتر امکان ارتباط میان این دو بخش از جامعه را کاهش دهند. کاهش رابطه بین این دو بخش باعث عدم اطلاعات کافی از موقعیت، وضعیت و گرفتاری‌هایی که ممکن است هر کدام از این دو بخش به آن‌ها دچار شده باشند، می‌شود. این امر در ارتباط با اقلیت‌های دینی هم صدق می‌کند. یعنی در ضمن این که این اقلیت‌ها را از هم تفکیک می‌کنند، قواعد و فرهنگی را در جامعه ترویج می‌کنند که این اقلیت‌ها تا آن جا که امکان دارد با یکدیگر و با اکثریت مسلمان جامعه در ارتباط نباشند. این سیاست که افرادی که به گروه اکثریت تعلق دارند از اطلاعات هر چه کمتر در مورد اقلیت‌ها برخوردار باشند و نیز هر چه کمتر با آن‌ها ارتباط داشته باشند از جمله روابط عاطفی، دوستانه، همسایگی و حتی روابط نزدیک‌تر مثل ازدواج و غیره که می‌دانیم در جامعه ایران سدهای عظیمی برای این نوع

ارتباطات بین گروه‌ها ایجاد کرده‌اند، بر این اصل استوار است که شما هر چه کمتر از یک فردی بدانید نسبت به وضعیت، حال و ظلمی که به آن فرد می‌شود هم کمتر حساسیت از خود نشان می‌دهید. اساساً در تمامی نظام‌هایی که بر اساس تبعیض استوار است یک سری ارزش‌های اخلاقی به نام ایدئولوژی، مذهب و یا قراردادهای عرفی برقرار است که سعی می‌کنند بخش تحت ستم را از سایر بخش‌ها جدا کنند و ارتباطش را با گروه‌های دیگر شدیداً کاهش دهند. ظلم بر اساس نوعی ناآگاهی از سرنوشت افراد می‌تواند دوام بیاورد و در دراز مدت به شکل یک روند همیشگی به اجرا دربیاید.

■ چرا سایر اقشار جامعه باید نسبت به تبعیض علیه قشری که به آن تعلق ندارند، اقدام عملی کنند؟

موضوعی که از اهمیت بسیاری برخوردار است این است که نظامی که بر اساس تبعیض شکل گرفته برای آن که بتواند خودش را بازتولید کند و به حیاتش ادامه دهد این است که پیوندهای اجتماعی را شدیداً تحت کنترل درآورد و در مواردی حتی آن را کاملاً شکننده و سست کند. یعنی به میزانی که در جامعه افراد به دلایل مختلف مورد تبعیض قرار می‌گیرند رابطه میان انسان‌ها حتی روابط خانوادگی، دوستی و شغلی در خارج از خانه شکننده، سست و به راحتی بحران پذیر است. فرض کنید هنگامی که هم‌زمان به زن در جامعه ستم می‌کنید مسلماً به رابطه زن و مرد صدمه می‌زنید. چرا که زن می‌تواند در خیلی از موارد احساس کند که مرد حتی به عنوان همسرش در بعضی از مواقع اگر منفعتی داشته باشد همدست حکومت و پاسدار آن سیستم و نظام است. ما این مسئله را در فرهنگمان و در آن چه که آن را قتل‌های ناموسی می‌نامیم، همکاری و همبستگی میان مردان با حکومت و نظام تبعیض را شاهد هستیم. یعنی ایدئولوژی‌ای که توسط تربیت به کودک، خصوصاً کودک پسر، انتقال داده شده به نوعی از مردان همدستان ساکت و یا فعال با حکومت ساخته است. این مسئله در رابطه با اقلیت‌های دینی هم صادق است. پیوند و نگاه اقلیت‌های دینی نسبت به اکثریت جامعه توأم با تردید و گاهی بدبینی است. کسانی که به عنوان اکثریت در جامعه زندگی می‌کنند، باید این موضوع را در نظر بگیرند که در تمامی مواردی که به خاطر یک خصوصیت فردی به عنوان یک مرد، مسلمان و یا دگرجنسگرا می‌توانند حتی با سکوتشان در کنار حکومت قرار بگیرند، به نام مسلمانان، به نام مردها و به نام دگرجنسگراها به اقشار دیگر جامعه ستم می‌کنند. اگر شما به عنوان شهروندی که به اکثریت جامعه تعلق دارید از حقوق اقلیت‌ها دفاع می‌کنید از یک طرف به اقلیت‌ها کمک کرده‌اید اما از طرف دیگر که بسیار مهم است از شرافت انسانی‌تان و پیوندهای اجتماعی‌ای که با یکایک اعضای گروه‌های دیگر جامعه دارید، دفاع می‌کنید. به هر حال ممکن است شما از برخی زوایا هم طرف حکومت قلمداد شوید (مثلاً شیعه زاده و مرد باشید) اما از زاویه‌ای دیگر چون دگرجنسگرا نیستید، همین یک تفاوت می‌تواند باعث شود مورد ستم جدی قرار بگیرید. به همین خاطر هر کسی باید به خودش بگوید عین تجربه‌ای که این افراد به طور سیستماتیک از لحظه تولد تحمل

می‌کنند، امکان دارد این اتفاق برای خودشان نیز بیفتد. هیچ کس در چنین نظام‌هایی در امان نیست. با تقویت و بازسازی پیوندهای اجتماعی که توسط نظام تبعیض تضعیف شده‌اند می‌شود جامعه بهتری برای همه ساخت.

■ چگونه حکومت با بیش از چهل سال اعمال تبعیض سازمان یافته همچنان پابرجاست؟

یکی از دلایل بسیار مهم این است که سیستمی که بر پایه تبعیض استوار است و قصد دارد در دراز مدت به حیات خود ادامه دهد باید بتواند بخش‌هایی از جامعه را شریک و همدست خودش بکند. این شراکت و همدستی می‌تواند بسیار فعالانه باشد یا به شکل کاملاً منفعلانه باشد. یعنی همین که علیه ستمی که به بخش‌هایی از جامعه اعمال می‌شود اعتراض نمی‌کنیم، همدستان خاموش و منفعل سیستم تبعیض هستیم. همان طور که در پاسخ‌های قبلی اشاره کردم، در جامعه دو صف کاملاً مجزا از قربانی و جلاد نداریم. شاید بتوان گفت در مجموع بیست درصد از جامعه‌ی ما کاملاً قربانی یا کاملاً جلاد هستند. سایرین ترکیبی از این دو هستند. من امکان دارد به عنوان یک شهروند به لحاظ عقاید سیاسی‌ام تحت ستم باشم ولی به عنوان یک مسلمان زاده و شیعه زاده، فارس و دگرجنسگرا احساس کنم حکومت به نوعی طرف من است و از حقوق من دفاع می‌کند. کاری که نظام تبعیض در تقریباً تمامی این سیستم‌ها انجام می‌دهد این است که از منی که در رابطه با مسائل سیاسی خود را متفاوت احساس می‌کنم، حکومت با سکوت من در زمینه‌های دیگر مثل حقوق زنان از من به عنوان یک مرد یا به عنوان یک مسلمان زاده در ارتباط با بهایان برای خودش همدست می‌سازد. این سیستم تبعیض در ضمن اعمال سرکوب، بخش‌های دیگری را هم فاسد می‌کند چرا که به آن‌ها در جامعه آوانتاژهایی می‌دهد که امکان دارد بعدها به خاطر حفظ این آوانتاژها مثلاً یک مرد به عنوان شهروندی که نسبت به زن حقوق بیشتری در مسائلی مثل ارث، انتخاب شغل و بسیاری از موارد دیگر دارد، به طور غیرمستقیم فقط به صرف سکوت کردن به نوعی رضایت خود را برای سرکوب زنان در جامعه نشان بدهد. برای این که بتوانیم یک سیستم تبعیض را از بین ببریم باید بتوانید با افراد جامعه با تربیت درست و به بحث گذاشتن این نکات نشان دهیم که حتی بی‌تفاوتی نسبت به ظلمی که در جامعه اعمال می‌شود، همین که ما نسبت به آن واکنشی نشان نمی‌دهیم به نوعی در حال همدستی با سیستم هستیم و گاهی اوقات پشت این همدستی حتی حفاظت از منافع خودمان هم خوابیده است. اگر در یک جا که صاحب منافع هستیم و سکوت می‌کنیم باید مطمئن باشیم که وقتی در جای دیگری مورد ظلم قرار می‌گیریم دیگران هم ساکت خواهند ماند. با این مکانیزم جدا کردن و تقسیم بندی انسان‌ها به گروه‌های اجتماعی متفاوت و با آوانتاژ دادن به برخی از آن‌ها در برخی از زمینه‌ها است که یک سیستم می‌تواند به طور سیستماتیک و دراز مدت به نظام تبعیض خودش ادامه دهد.

■ با تشکر از فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



اجتماعی

■ بیکاری و نیروی کار ارزان به دنبال نیم قرن سیاست اقتصادی نادرست در ایران



کیومرث امیری
روزنامه‌نگار

اقتصاد در دنیا هر تعریفی که داشته باشد در این سال‌های طولانی هیچ نماد و نمودی از آن در جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد و نزدیک به نیم قرن است که جایی برای یک اقتصاد پویا، واقعی و علمی تعریف شده در این سرزمین وجود ندارد.

در فقدان یک برنامه‌ی اقتصادی اصولی، آنچه هست بلبشویی است لجام‌گسیخته و هرج و مرجی غیر قابل پیش‌بینی در سطوح مختلف جامعه که بعضی‌ها از آن با عنوان اقتصاد رانتی، اقتصاد دلالی و یا اقتصاد زیرزمینی یاد می‌کنند. به یمن همین اقتصاد بیمار، پیچیده و درهم‌ریخته و ناکارآمد است که بیکاری در این کشور به یک بحران بزرگ و روزافزون و لاینحل تبدیل شده و جامعه را به انحطاط و تیره‌روزی کشانده است.

معضل بیکاری در جامعه‌ی امروز ایران به سان غده‌ای سرطانی کلیه‌ی شئون زندگی به‌ویژه سرنوشت جوانان را نسل از پی نسل متأثر از خود کرده و آنها را در تشکیل یک زندگی ساده هم ناتوان کرده است. کلیت نظم و نظام جامعه دچار چالش شده و در معرض تهدیدی جدی قرار گرفته است.

معضل بیکاری در جامعه‌ای که اختلاف طبقاتی در آن با هیچ کجای دنیا قابل قیاس نیست، پیامدهای زیان‌بار خاص خود را دارد و بانی پدیده‌های خطرناک بسیاری است که جامعه امروز ایران با آن روبروست.

در وانفسای بیکاری مدام و گسترده در جامعه امروزی ایران پدیده‌های ناپسند و معضلات خطرناک زیادی سر برآورده‌اند که پیش‌تر وجود نداشتند. اخلاق، راستگویی، حفظ ارزش‌ها در جامعه از میان رفته و رفتارهای ناشایست، دروغ و ضد ارزش‌ها پدیدار شده است.

در زندگی امروز مردم ایران هیچ معیار و تضمینی برای این که مثلاً در طول یک شبانه‌روز چه کسی یا کسانی ناگهان صاحب ثروت‌های بادآورده و افسانه‌ای می‌شوند و از قبل آن چند هزار خانوار از زندگی کوچک‌شان سقوط کرده و به دام فلاکت و گدایی می‌افتند، وجود ندارد. ممکن است با یک امضا، معروف به امضاهای طلایی که این سال‌ها در ایران رایج شده است یا انعقاد یک قرارداد آن‌چنانی، فردی یک شبه دارای ثروت

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

هنگفتی بشود یا صدها خانوار از هستی ساقط شوند.

این روال و رویه‌ی غیر اصولی که نتیجه‌ی ویرانی اقتصاد کشور و همچنین فقدان عدالت و کاردانی و دلسوزی عقلای قوم در جمهوری اسلامی است، باعث شده در ایران امروز ارزان‌ترین نیروی کار موجودیت پیدا کند و سطح فقر و فلاکت در جامعه روزبه‌روز افزایش یابد.

در سایه‌ی چنین ساختار معیوبی است که جوانان برای پیدا کردن کاری ساده با تحصیلات بالا ناکام مانده و سال‌ها سرگردان هستند.

به دنبال این فاجعه بزرگ اقتصادی و اجتماعی که باعث پیدایش جمعیت بیکار فراوان در کشور شده است دختران و پسران جوان با تحصیلات عالی حاضر می‌شوند برای ماهانه کمتر از ششصد هزار تومان حقوق، چهارده ساعت و حتی بیشتر در روز به کارهای سخت و طاقت‌فرسا تن بدهند، بدون آن که کوچکترین حامی‌ای از ناحیه‌ی قانون و یا دیگر نهادهای اجتماعی داشته باشند.

کار کردن با ششصد هزار تومان دستمزد ماهانه در حالی است که مسئولین اجرائی کشور، زیر ده میلیون تومان درآمد ماهانه را خط فقر در جامعه‌ی ایران تعیین کرده‌اند. حال شکاف به این بزرگی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ شاید فقط هنر سردمداران جمهوری اسلامی است که در شکل دادن به معضلات ید طولایی دارند و برای رفع مشکلات گوش شنوا نداشته و ندارند.

آمار و ارقام رسمی در رابطه با نرخ بیکاری در کشور رقم ۲۲ درصد و در برخی استان‌ها چون استان‌های کرمانشاه و ایلام ۴۲ درصد و در سیستان و بلوچستان ۶۵ درصد را نشان می‌دهد، در حالی که واقعیت آن است که نرخ بیکاری در کشور غیر قابل محاسبه است. بیان چنین درصدهای غیر واقعی شاید ناشی از آن است که نگاه آماری در این داده آن است که زنان خانه‌دار، سربازان وظیفه، دانش‌آموزان و دانشجویان و ... را نیز شاغل قلمداد کرده‌اند.

گذری بر علم جامعه‌شناسی گویای این واقعیت است که مادر بسیاری از معضلات و مشکلات در جوامع، «مشکل بیکاری» است. معضلی که در عین حال که علت معلول‌های بسیاری است، خود معلول علت‌های زیادی نیز هست. به دنبال بیکاری در جامعه است که معضلاتی چون، فقر، دزدی، یاس و ناامیدی، سرخوردگی از زندگی، خودکشی، اعتیاد و ده‌ها نوع معضل گوناگون و خطرناک دیگر در جامعه شکل گرفته و افزایش می‌یابد و ارکان زندگی انسانی مورد تهدید قرار می‌گیرد و فرو می‌ریزد. تجارب نشان داده است که هر اندازه که نرخ بیکاری در جامعه‌ای بالا باشد، نرخ فلاکت، بزه و فساد در آن جامعه نیز سیر صعودی پیدا می‌کند و معضلات و گرفتاری‌ها یکی از پس دیگری خودشان را نشان می‌دهند، معضلاتی که سال‌هاست گریبان‌گیر جامعه ایران است.

بی‌عدالتی در استخدام

اگر چه به دنبال نبود اقتصادی پویا و از سوی دیگر هرج و مرج‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مدام و طولانی در کشور طی این سال‌ها نه تنها مراکز و کارخانجاتی برای جذب نیروهای آماده‌ی کار در کشور به وجود نیامده، بلکه بسیاری از مراکز کار و کارخانجات بزرگ و کوچک نیز تعطیل و کارگران‌شان به جمعیت بیکاران اضافه شده‌اند. متأسفانه برای جذب همان اندک نیرو که گاه و بیگاه و به ندرت صورت می‌گیرد هم هیچگونه ضابطه و عدالتی وجود ندارد و معمولاً این مقدار کم جذب نیرو هم به برخی از خانواده‌های شهدا و جانبازان و ... تعلق می‌گیرد و عموم مردم از آن محروم و بی‌نصیب هستند.

علاوه بر آن، کسانی که با هر مشکلی موفق شده‌اند یا از طریق سهمیه و یا با پرداخت رشوه و ترجیح روابط بر شایستگی‌ها، شغلی نامتناسب با رشته‌ی تحصیلی و علاقه‌شان به دست آورده‌اند هم حین کار با مشکلات زیادی از قبیل پائین بودن دستمزد و فقدان محل امن و استاندارد حین انجام کار روبرو هستند. دلیل آن نیز مشکلاتی است که در قوانین کار به وجود آورده‌اند. طی سال‌های گذشته قوانین کار و امور اجتماعی روزبه‌روز چتر حمایتی خود را بیشتر از سابق از سر کارگران برداشته و قوانین را به ضرر کارگران و به سود کارفرمایان و البته به سوی هرج و مرج تغییر پیدا کرده است. تغییراتی مانند برداشتن ماده‌ی الزامی بودن بیمه‌ی کارگران توسط کارفرماها به اشکال گوناگون و یا عدم توجه کافی به ایجاد محیط امن و استاندارد کارگاه‌ها. این تغییر و تحولات زیان‌بار به ضرر طبقه کارگر و خیل بیکاران تا جایی بوده که وزرات کار و امور اجتماعی اخیراً و از چند سال گذشته با ادغام در سازمان تعاون، عملاً نقش وزارتی این وزارتخانه بسیار کم اهمیت شده است و به شکلی درآمده که توجه چندانی به مسئله‌ی مهم کار و مسائل اجتماعی ندارد. این موارد در خصوص کسانی که در مراکز کارگاهی و کارخانجات شاغل هستند صدق می‌کند، در حالی که خیل جوانان تحصیلکرده بیکار و جویای کار به دلیل نبود کار اکثراً امید به زندگی را از دست داده و راه به بیراهه برده‌اند و در دام فلاکت افتاده‌اند. یا قشر وسیع دیگری از جوانان که به دلیل بیکاری دست از تشکیل زندگی زناشویی شسته و یله و سرگردان شب‌ها را به روز پیوند می‌دهند. در این وانفسای نبود کار و کاسبی، بسیاری از جوان‌ها ناگزیر به مشاغل کاذب روی آورده‌اند. دستفروشی یکی از عمده مشاغلی است که جوان‌های بیکار و بعضاً با تحصیلات عالی به آن هجوم برده‌اند، دایم در جنگ و گریز با ماموران شهرداری هستند و هر بار داستان دردناکی از این درگیری‌ها رقم می‌خورد و دودش به چشم جوان‌ها و جامعه می‌رود.

چنین وضعی باعث شده که کارفرمایان اندکی که نیاز به کارگر دارند از افراد بیکار و جویای کار با کمترین دستمزد و کمترین مزایا استفاده کنند. همچنین برای آنکه صاحب کار



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

خانواده‌هایی هستند که نورچشمی نظام بوده و کلیه اعضا خانواده‌شان در هر شرایطی شاغل و دارای درآمدهای سرشار هستند.

این تضاد و تبعیض‌ها بیشتر خود را در استان‌های مرزی کشور چون کردستان، سیستان و بلوچستان، کرمانشاه، ایلام و ... که نرخ بیکاری در آنها حتی تا ۷۵ درصد هم می‌رسد، خودش را نشان می‌دهد و وجود مشاغل کاذب و سخت و زیان‌آوری چون کولبری، سوختبری یا کارهایی چون زباله‌گردی و ... نتیجه وجود بیکاری شدیدی است که سالهاست در این استان‌ها ادامه داشته و روزه‌روز نیز بدتر می‌شود.

هم‌اکنون هزارها دختر و پسر جوان با تحصیلات عالی در تهران و دیگر استان‌ها به ناچار تن به مشاغلی با دستمزدهای ماهانه ۶۰۰-۷۰۰ هزار تومان داده‌اند و هزارها جوان دیگر از فارغ التحصیلان مقاطع فوق لیسانس و دکترا سال‌هاست به دنبال کار سرگردان هستند.

به همین دلیل هم شاهد موج خودکشی‌ها به‌ویژه در میان قشر جوان در این مناطق هستیم. خودکشی‌هایی که بیشتر آنها به خاطر بیکاری و فقر بوده و شکل اعتراضی دارند.

این سال‌ها در جامعه مصیبت‌زده ایران هزاران هزار جوان که سن و سالی از آنها گذشته است به دلیل آنکه پس از سال‌ها پیگیری شغلی به‌دست نیاورده‌اند، امید به زندگی و تشکیل خانواده را از دست داده و در شرایط بسیار سختی به‌سر می‌برند و هزاران جوان دیگر به دنبال کار یله و سرگردان هستند، در مقابل هیچ کسی به فکر آنها نیست پس به خیل جوانان نا امید می‌پیوندند و این حکایت تلخ همچنان باقی است.

هر طور دلش بخواهد با کارگر رفتار کند و پس از آنکه اخراج شد، حق هیچگونه ادعایی نداشته باشد قبل از به کارگیری از آنها سفته و با چک با مبالغ بالا اخذ می‌کنند و این روند در جامعه امروز ایران حالت همه‌گیری به خود گرفته است.

متأسفانه چنانچه برای بررسی دقیق معضل بیکاری در شرایط به‌وجود آمده قصد تحقیق به صورت آماری را داشته باشیم، آمار قابل استنادی وجود ندارد و آمارها به حدی مخدوش و دور از واقعیت هستند که امکان دسترسی و نتیجه‌گیری درست از آن کاری عبث و بیهوده است.

چنین اوضاعی در کشور باعث شده مقوله‌ای به نام عدالت و اخلاق در جامعه بطور کلی از بین برود.

جامعه‌ای امروز ایران افسانه‌ای هزارگون است که دل هر انسان آزاداندیشی را به درد می‌آورد. در جامعه ناهمگون امروز ایران ثروت کشور در دست عده‌قلیلی قرار دارد، بر این اساس یک سو سردمداران و وزرا و وکلای مجلس هستند که ثروت خود و اطرافیان‌شان به رقم‌های نجومی می‌رسد و سمت دیگر ملتی که در فقر و بیکاری و گرانی و تورم روزه‌روز زندگی‌شان سخت و سخت‌تر می‌شود.

نگاهی به وضعیت جامعه کنونی ایران گویای این واقعیت تلخ و نگران‌کننده است که بعضی خانواده‌ها با داشتن چهار فرزند و کمتر یا بیشتر که بعضی از آنها دارای تحصیلات عالی هستند همگی بیکار و فاقد درآمد هستند. علی‌رغم آنکه سن و سالی از آنها گذشته است، ناامیدانه سربار پدران و مادران‌شان بوده و امیدی به یافتن کار ندارند. همچنین به دلیل بی‌عدالتی گسترده در جامعه و نگاه خودی و غیرخودی حاکمیت به شهروندان،

صباح

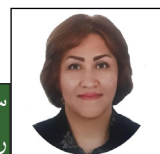
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹





اجتماعی

■ کار اجباری؛ سهم کودکان از عدالت اجتماعی



سایه رحیمی
روزنامه نگار

در قرن هجدهم میلادی، در نتیجه انقلاب صنعتی و تمایل کارفرمایان به استخدام نیروی کار ارزان قیمت و غیرمتخصص و همچنین مهاجرت افراد از روستاها به شهرها برای یافتن شغل مناسب، نرخ بیکاری به طور سرسام آوری افزایش یافت و پدیده‌ای به وجود آمد که بعدها از آن به عنوان معضل بزرگ جوامع امروزی یاد کردند. پدیده «کودکان کار» و استثمار آن‌ها در چرخه مشقت‌زای کار اجباری.

پدیده‌ای که با وجود همه تلاش‌های جهانی، همچنان یکی از چالش‌های اساسی جوامع به خصوص در کشورهای در حال توسعه و فقیر است و با وجود اینکه در ۲۰ سال گذشته شمار کودکان کار در جهان کاهش چشمگیر داشته اما به گواهی آماری که توسط سازمان جهانی کار و یونیسف منتشر شده همچنان بیش از ۱۵۰ میلیون کودک، در جهان محروم از کودکی کردن و محکوم به کار اجباری هستند.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار، در سال ۲۰۱۸ در سراسر جهان ۱۵۲ میلیون کودک میان ۵ تا ۱۷ سال قربانی

پدیده «کار کودک» بوده‌اند.

ماده ۳۲ پیمان جهانی حقوق کودک می‌گوید کودکان باید در برابر هر کاری که رشد و سلامتی آن‌ها را تهدید می‌کند حمایت شوند و دولت‌ها نیز باید حداقل سن کار و شرایط کار کودکان را مشخص کنند و یونیسف «فقر» را به عنوان مهم‌ترین دلیل کار کودک اعلام کرده و گفته تا زمانی که فقر در کشورها به طور کامل ریشه‌کن نشده امیدی به پایان بخشیدن به کار کودک نیست. طبق گزارش یونیسف از هر ۱۲ کودک در جهان یک کودک به صورت اجباری ناچار به کار می‌شود.

در ایران، طبق آمار رسمی دو میلیون و طبق آمارهای غیررسمی هفت میلیون کودک کار وجود دارد. کودکانی که در زمین‌های کشاورزی، کارگاه‌ها، خانه‌ها و کف خیابان مشغول به کار هستند و از حقوق اولیه‌ی خود مانند حق آموزش و تحصیل محروم مانده‌اند.

تنگناهای اقتصادی، فقر و بی‌نوایی، بیکاری، اعتیاد، تمرکزگرایی و فقر فرهنگی از جمله مهم‌ترین دلایلی هستند که منجر به کار کودکان می‌شوند؛ معضلاتی که ارتباط مستقیم با نابرابری‌های اجتماعی دارند و در نتیجه فروپاشی «عدالت اجتماعی» حادث می‌شوند.

عدالت اجتماعی به عنوان پیش‌شرط ضروری توسعه پایدار، یعنی توزیع برابر فرصت‌های اجتماعی اقتصادی، آموزشی،

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

رفاهی، سلامت و بهداشت برای همه اقشار جامعه و در همه جا و این هرگز به معنای نادیده گرفتن استعداد و توانایی‌های متفاوت افراد نیست، بلکه به این معناست که فرصت‌های یکسان و عادلانه‌ای در اختیار افراد قرار بگیرد تا استعدادها و توانایی‌هایشان، شکوفا شود و هر فردی با بهره‌گیری از فرصت‌های یکسان، مشروط به اینکه توانایی، استعداد و اشتیاق داشته باشد و تلاش کند به اهداف خود دست یابد. ایجاد شرایط عادلانه و فرصت‌های برابر نیز وظیفه‌ای بر دوش دولتمردان است. درباره اینکه حاکمیت ایران با وجود شعارهایی که در تمام چهل سال گذشته درباره عدالت اجتماعی داده چقدر این مسیر موفق بوده، شواهد موجود از وضعیت اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و سیاسی کشور به قدر کافی گویاست.

توزیع نابرابر فرصت‌های آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به‌گونه‌ای که همه این فرصت‌ها در اختیار گروهی از اقشار جامعه قرار بگیرد و گروهی دیگر از آن برخوردار نباشند، منجر به پدیدار شدن معضلات اجتماعی می‌شود و کودکان از آنجا که جزو اقشار آسیب‌پذیر جامعه هستند در نتیجه نابرابری‌های موجود قربانی پدیده‌هایی همچون ازدواج زودهنگام و کار اجباری خواهند شد.

نسبت فقر و کار کودک

فقر و سنت‌های غالب بر خانواده، مهم‌ترین عواملی هستند که پدیده کار کودک را تداوم می‌بخشند؛ فقر، بی‌نوایی و ناکامی‌های اقتصادی شرایطی را در خانواده ایجاد می‌کند که آن‌ها مجبور می‌شوند برای تأمین نیازها و ارتزاق روزانه کودکان خود را به بازار کار بفرستند. سرپرستان این کودکان به دلیل اینکه خود نیز از کودکی، کار را شروع کرده‌اند به دلایلی از جمله بیماری، زود بازنشسته می‌شوند و در نتیجه این کودکان آن‌ها هستند که باید بار زندگی را بر دوش بگیرند.

اما اینکه چرا در جامعه‌ای همچون ایران با وجود ظرفیت‌های موجود پدیده فقر وجود دارد و منجر به کار کودکان می‌شود، پرسشی است که پاسخ آن را می‌توان در اقتصاد سیاسی کشور، توزیع نابرابر فرصت‌های اقتصادی، تمرکزگرایی، عدم حمایت از فرصت‌های شغلی، انحصار اقتصادی و رانت‌جویی‌ها یافت که فقر عمیق و شکاف طبقاتی را در جامعه ایجاد کرده و یکی از مهم‌ترین پیامدهای چنین رویه‌ای نیز افزایش تعداد کودکان کار است؛ به عبارت دیگر ریشه‌های کار کودکان و بهره‌کشی از آن‌ها را نه در فقر که باید در ساز و کارهایی جستجو کرد که منجر به فقر، بی‌نوایی و فروپاشی نظام خانواده می‌شوند و کودکان را در همه‌آسیب و ناکامی، بی‌پناه و یله می‌کنند. سرپرست خانواده‌ای که در نتیجه بحران اقتصادی بیکار شده یا دستمزد اندک او مخارج خانواده را تأمین نمی‌کند و زیر بار مشکلات زندگی کمر خم کرده و از هیچ‌گونه حمایت دولتی، هم برخوردار نیست ناگزیر می‌شود فرزندش را برای اینکه کمک‌خرج خانواده باشد از ادامه تحصیل منع کرده و او را به بازار کار بفرستد.

در شرایطی که فلاکت به مرحله هشدار رسیده و خطر بیکاری و گرسنگی اقشار فرودست جامعه را تهدید می‌کند، دیگر مجالی برای تحصیل نیست، چون خانواده به نان‌آوری هر چه بیشتر نیاز دارد و هرچه تعداد فرزندان بیشتر باشد، تعداد کسانی که باید به‌جای مدرسه به خیابان‌ها فرستاده شوند بیشتر می‌شود.

کودکان کار و سرپرست‌های کارگر

بر اساس آمارهای رسمی در کشور ۲۴ میلیون خانوار وجود دارد که از این تعداد حدود ۲۲ میلیون نفر فرزند کودک دارند و حدود هفت و نیم میلیون خانوار از این تعداد نیز خانواده‌های کارگری هستند که به طور تقریبی نیمی از کودکان کشور، یعنی حدود ۱۲ میلیون کودک، فرزندان خانواده‌های کارگر هستند. این کارگران در بخش‌های عمومی، خصوصی به صورت دائم، روزمزد و فصلی کار می‌کنند اما ۸۵ درصد آن‌ها در بخش خصوصی هستند و قوانین کار درباره آن‌ها اعمال نمی‌شود یعنی ضمانت شغلی ندارند و به همین دلیل خطر سقوط آن‌ها به زیر خط فقر بسیار است. چنانچه مرکز پژوهش‌های مجلس ایران در یکی از جدیدترین گزارش‌های اعلام کرده ۲۷ میلیون ایرانی زیر خط فقر مطلق هستند و این یعنی نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی دایره آسیب‌پذیری خانواده‌های کارگر و کودکان آن‌ها را وسیع‌تر کرده و آموزش، سلامت، رفاه و از همه مهم‌تر معیشت آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. سال گذشته شبکه یاری کودکان کار در بیانیه‌ای به مناسبت دوازدهم ژوئن روز جهانی مبارزه با کار کودک، ضمن هشدار درباره وضعیت نگران‌کننده کارگران، به عنوان اصلی‌ترین نیروی خلق‌کننده ثروت و سرمایه در کشور اعلام کرد: «درآمد کارگران حتی کفاف اجاره‌بهای منزلشان را نمی‌دهد و در این جولانگاه یک‌سویه که صاحبان قدرت و ثروت گروه‌های اجتماعی بیشتری را به ورطه فقر و ناداری کشانده‌اند چگونه می‌توان صحبت از پایان بخشیدن به کار کودکان کرد و یا آرزوی فرصت «رؤیا پردازی، به جای کار» برای آنان را داشت؟» شبکه یاری در این بیانیه فاصله گرفتن از رویکردهای نابرابر اقتصادی، سمت‌گیری در جهت رویکردهای مشارکتی و بسط و استقرار عدالت اجتماعی به عنوان راهکارهای حذف کار کودک نام برده بود.

بحران اشتغال والدین و کودکان کارگر

بیکاری، ابر معضل جوامع امروز است که نسبت مستقیم با فقر و نابرابری‌های اجتماعی دارد و می‌تواند زمینه‌ساز آسیب‌های اجتماعی و معضلات ثانویه در جامعه شود چون رشد بیکاری، باعث خواهد شد برخی افراد به فعالیت در بخش‌های غیرقانونی و اقتصاد زیرزمینی تمایل پیدا کنند، اما خطر بزرگ دیگر بیکاری، افزایش شمار کودکان کار است. خانواده‌ای که از ضمانت شغلی برخوردار نیست و کاپوس بیکاری و از دست دادن درآمد همواره او را تهدید می‌کند، برای کاهش میزان خسارات موجود و تأمین امنیت، کودک خود را به کار وادار می‌کند این در حالی است که افزایش شمار کودکان کار و

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

به کارگیری آن‌ها کاهش دستمزد بزرگترها و افزایش نرخ بیکاری آن‌ها را در پی دارد. چراکه کار کودک با وجود اینکه به نسبت کار یک فرد بزرگ سال بازدهی کمتری دارد اما به خاطر دستمزد پایین‌تر، جایگزین آن می‌شود و همین مسئله موجب کاهش دستمزد بزرگسالان شده و در نتیجه کار کودک و بیکاری بزرگسالان به موازات هم گسترش پیدا می‌کند.

کودکان کار و مهاجرت و حاشیه‌نشینی

مهاجرت پدیده‌ای چندعاملی است که باید از جوانب و ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار بگیرد، اما اکثریت قریب مهاجران با هدف دستیابی به زندگی و امکانات بهتر، اقدام به مهاجرت می‌کنند و مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک نیز از این قاعده مستثنا نیست. در واقع دلیل عمده‌ای که باعث می‌شود ساکنان روستاها و شهرهای کوچک، به همراه خانواده مهاجرت کنند، تمرکزگرایی و توزیع ناعادلانه فرصت‌هاست به طوریکه روستاییان و ساکنان شهرهای کوچک، از امکانات و فرصت‌های به مراتب کمتری نسبت به شهرهای بزرگ برخوردار هستند. آن‌ها برای پایان بخشیدن به محرومیت و یافتن شغل و درآمد مناسب به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند اما چون توان پرداخت هزینه‌های زندگی در شهر را ندارند در حاشیه شهرها ساکن می‌شوند. حاشیه‌نشینی، علاوه بر اینکه خانواده‌ها را در معرض انواع آسیب‌ها قرار می‌دهد آن‌ها را با بحران عمیق بیکاری و دستمزدهای ناچیز نیز مواجه می‌کند و نتیجه چنین رویدادی، روانه کردن تعداد زیادی از کودکان این خانواده‌ها به چرخه کار است به خصوص اینکه در حاشیه شهرها امکانات مناسبی برای تحصیل و آموزش آن‌ها نیز وجود ندارد و کودکان در معرض آسیب‌هایی همچون بزه‌کاری و اعتیاد نیز قرار می‌گیرند. مهاجرانی که سکونت در حاشیه شهرها را انتخاب می‌کنند و فرزندان خود را به کار اجباری می‌گمارند، نیک می‌دانند که دستمزدهای پایین و نرخ بیکاری میان آن‌ها و زندگی شهری فاصله زیادی ایجاد کرده اما چون وضعیت اقتصادی نا امن و نابسامانی در روستاها دارند و نابرابری‌ها برای آن‌ها محرومیت بوده به مهاجرت ادامه می‌دهند.

کودکان کار و بحران بی‌سوادی والدین

فقر فرهنگی، بی‌سوادی و اعتیاد نیز از جمله عواملی افزایش پدیده کار کودک هستند. اعتیاد نسبت مستقیمی با فقر و بیکاری دارد و بی‌سوادی، نا آگاهی و فقر فرهنگی نیز نتیجه بلامنازع توزیع نابرابر امکانات آموزشی است. بسیاری از والدین که خود نیز از امکانات آموزشی مناسبی برخوردار نبوده‌اند درک عمیقی از اهمیت آموزش کودکان و حق تحصیل آن‌ها ندارند و چه بسا مانع ادامه تحصیل کودکان خود شوند؛ و برای جبران بخشی از هزینه‌های خانواده و آماده‌سازی کودکان برای ورود به مرحله مسئولیت‌پذیری کودکان خود را وارد چرخه کار می‌کنند. نکته قابل تأمل اینجاست که درباره این کودکان که به دلایل فرهنگی و سنت‌های رایج خانوادگی

از تحصیل منع می‌شوند نه تنها حمایت مؤثری وجود ندارد بلکه عدم وجود امکانات آموزشی و تسهیل‌گر در مناطقی که آن‌ها زندگی می‌کنند باعث شده، این رویه همچنان تداوم داشته باشد به عنوان مثال می‌توان برخی دختران دبیرستانی را در روستاهای استان‌های محروم مثل سیستان و بلوچستان مثال زد؛ در بسیاری از این روستاها مدارس دوران متوسطه وجود ندارد و دختران نوجوان در صورت تمایل به ادامه تحصیل باید هر روز مسیر زیادی را تا روستای دیگری پیاده بروند و همین موضوع باعث شده برخی خانواده‌های متعصب مانع ادامه تحصیل دختران خود شوند در صورتی که اگر مدارس متوسطه در همه روستاها وجود داشته باشد احتمال ترک تحصیل آن‌ها کاهش می‌یابد.

این مسئله به شکل دیگری درباره کودکانی که والدین درگیر اعتیاد دارند نیز صادق است؛ این گروه از کودکان نیز به دلایل شرایط خانوادگی محکوم به کار اجباری می‌شوند و در حالیکه از سوی خانواده مراقبت لازم از آن‌ها نمی‌شود از طرف نهادهای حمایتی و مسئول نیز مثل بهزیستی و آموزش و پرورش، هم حمایت‌های لازم را دریافت نمی‌کنند.

قربانیان اصلی نابرابری

کودکان و به خصوص کودکان کار قربانیان اصلی نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض هستند، چرا که یکبار به دلیل ناکارآمدی سیستم و عدم وجود حمایت‌های اجتماعی مناسب قربانی کار اجباری می‌شوند و یکبار دیگر هم توسط همین سیستمی که شرایط را برای آن‌ها ایجاد کرده با برخوردهای قهری و مجرمانه روبرو می‌شوند. منظور اجرای طرح‌هایی مثل ساماندهی کودکان کار و خیابان است که در طول سال‌های اجرا به کودکان کار بسیاری صدمات روحی و روانی وارد کرد و هرگز منجر به کاهش تعداد کودکان کار نشد.

کودکان کار در محیط کار هم با شرایط ظالمانه و نابرابری مواجه می‌شوند، کم نیستند کارفرمایانی که در سایه اقتصاد بیمار و نبود نظارت‌های اصولی کودکان را با دستمزدهای پایین استخدام کرده و با تحمیل شرایط ظالمانه به آن‌ها آسیب‌های جسمی، روحی، روانی و حتی جنسی وارد می‌کنند. کودکان کار عمدتاً در شرایط نامناسب از نظر ایمنی و بهداشت فعالیت می‌کنند و در معرض انواع خطرات از جمله آسیب‌های جسمی و روانی قرار دارند. این کودکان علیرغم ساعت‌ها کار طولانی در شبانه‌روز ممکن است حتی روزی یک وعده غذای گرم نیز نداشته باشند و این موضوع خود زمینه‌ساز بروز انواع بیماری‌هاست. علاوه بر بازماندگی از تحصیل، سوء تغذیه، ویروس اچ آی وی، اعتیاد، افسردگی، خودزنی، خودکشی، آزارهای جنسی و خشونت کنترل نشده آسیب‌هایی است که کودکان کار را تهدید می‌کند و همه این‌ها نتیجه قهری نابرابری‌های اجتماعی است. «کار» انتخاب آگاهانه کودکان نیست، بلکه نتیجه اجبار و تحمیل شرایط و ساختار نادرست جامعه، به ویژه شرایط بد اقتصادی است.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



■ فساد سیستمی و پادشاه لُخت، حکایت اقتصاد امروز ایران



علی کلائی
فعال حقوق بشر

و بسیاری دیگر، ما با فساد پیچیده و نظام‌مند و تو در تو در تمام سطوح حاکمیتی مواجهیم و باید اراده‌ای سیاسی برای مقابله با آن وجود داشته باشد و پرسش این است که آیا چنین اراده‌ای اصلاً موجود است؟ (۳)

وبسایت سازمان شفافیت بین الملل (Transparency International)، ایران را در سال ۲۰۲۰ در رتبه ۱۴۹ از نظر شفافیت و همدیف با لبنان، گواتمالا، نیجریه، موزامبیک، کامرون، تاجیکستان و ماداگاسکار طبقه بندی کرده است. این در حالی است که کشورهایی چون ازبکستان، بنگلادش و جمهوری آفریقای مرکزی در رتبه‌ای بالاتر از ایران (۱۴۶) قرار دارند. این نهاد غیردولتی بین‌المللی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی و صداقت و امانتداری را از جمله عواملی می‌داند که با توسل به آنها می‌توان به فساد در جامعه پایان داد. بر مبنای گزارش سالانه این نهاد بین‌المللی، ایران در سال ۲۰۲۰ با سه پله سقوط در زمینه فساد اداری و اقتصادی در رتبه‌ای گفته شد قرار دارد. (۴)

به نظر لازم است که در ابتدا با چه بودگی پدیده فساد آشنا شویم. سن توریو فساد را سوء استفاده از قدرت دولتی برای منافع شخصی می‌داند و آمندولسن آن را سوء استفاده و بهره‌گیری شخصی از کالاها و امکانات دولتی و عمومی توسط مأمورین دولتی می‌شمارد. (۵) باید توجه داشت که در اینجا

خرداد ۱۳۹۶ بود که رهبر نظام به سخن درآمد و منکر فساد سیستمی یا سیستماتیک در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران شد. او گفت که از نظر او فسادهای این دوران موردی هستند نه سیستمی. (۱) اما نظر همه باورمندان به نظام حاکم این گونه نیست. احمد توکلی، عضو امروز مجمع تشخیص مصلحت نظام و رقیب دیروز اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی بر این باور است که در ایران فساد سیستماتیک شده و اگر با آن مبارزه نشود، این فساد حکومت را ساقط می‌کند. (۲)

تنها توکلی و امثال او قائل به این مسئله نیستند. دانشگاهیان هم در برابر فساد سیستماتیک در حاکمیت به صدا در آمده‌اند. علی اصغر پورعزت، استاد دانشکده مدیریت دانشگاه تهران هم این فساد را سیستماتیک می‌داند و از لزوم برانگیختن عزم ملی در مسیرهای قانونی سخن می‌گوید. ابراهیم حاجیانی، جامعه شناس هم گفته است که «فساد ماهیتاً شبکه‌ای، ساختارمند و نظام‌مند است و بدون این‌ها امکان بقا ندارد.» وی در خصوص شبکه‌های فساد در ایران هم بر این باور است که «شبکه‌های فساد در ایران، در حوزه‌های زیادی به هم متصل شده‌اند، یکدیگر را می‌شناسند و با هم هماهنگ می‌شوند.» به باور او

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

دولت، State، به معنای تمامیت حاکمیت یک کشور است و نه صرفاً آن بخشی که ما در ایران دولت می‌دانیم. در ایران تنها به بخش اجرایی حاکمیت دولت اطلاق می‌شود. اما آنچه در تعریف منظور کلمه دولت است، در گفتار ما با کلمه حاکمیت یا حکومت مترادف است.

بگذارید به چهارده پیش بازگردیم. انقلاب بهمن ۵۷ در ایران پیروز شد و نظامی آمد که هرچه داشت، دستکم با ادعای مقابله با فساد اقتصادی در حاکمیت، جایگزین نظام پیشین شده بود. جنگ و خرداد ۶۰ پیش آمد. نماد حاکمیت پس از خرداد ۶۰ مدل زندگی محمدعلی رجایی بود. اما در همین دوران، بنیانگذار نظام و رهبر آن در خانه‌ای زندگی می‌کرد که سال‌ها بعد، فاطمه هاشمی رفسنجانی، دختر یار غار بنیانگذار نظام از سه هزار متری بودن آن سخن گفت و گفت که آنچه به مردم نشان می‌دهند همه جایی نیست که در اختیار روح‌الله خمینی بوده است. البته فاطمه هاشمی بعد از مواجهه با حملات بسیاری توضیح داد که در آن سه هزار متر، همه امورات رهبری نظام از دفتر تا حسینی و درمانگاه و اقامتگاه محافظین و ... هم بوده است. (۶) حرف‌های فاطمه هاشمی در خصوص رفتار بنیانگذار نظام و دیگر مسئولان دهه اول تازگی نداشت. پیشتر اولین رئیس جمهور نظام پس از انقلاب که ساکن پاریس شده است در خصوص فساد اقتصادی رقیبش دکتر بهشتی سخن گفته بود و او را به کلاهبرداری ۲۲ میلیون دلاری متهم کرده بود. (۷) حسن عابد جعفری، از موسسین سپاه و وزیر بازرگانی در دولت‌های اول و دوم میرحسین موسوی هم منکر فساد در دهه اول نیست و تنها می‌گوید که در آن دهه «میزان فساد کمتر بود.» (۸)

اگر معنای فساد را آنچه گفته شد یعنی بهره‌گیری شخصی و غیرقانونی از امکانات حاکمیتی بدانیم، آنچه در دهه اول رخ داده و پرونده‌های بسیاری که در بایگانی‌های دادستانی انقلاب و نهاد قضایی آن روز مدفون شده نشان می‌دهد که با ظهور حاکمیت جدید، همچنان امکان استفاده‌های فراقانونی از امکانات حاکمیتی موجود بوده است. روندی که در دهه ۷۰ با پرونده‌های شهرداری تهران، اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی که در آن فاضل خداداد اعدام شد و مرتضی رفیق دوست ابتدا حبس ابد گرفت و بعد آزاد شد، اختلاس شهرام جزایری و بعد ماجرای شستا و اختلاس در صداوسیما و ... ادامه پیدا کرد. تا جایی که در دولت محمود احمدی‌نژاد از گم شدن دکل نفتی سخن به میان آمد و مشارکت‌کننده در اختلاس سه هزار میلیارد تومانی یعنی محمدرضا خاوری سر از کانادا درآورد و مرغ مختلس از قفس پرید.

اما به نظر می‌رسد که دلیل فساد در ایران پس از انقلاب را نه صرفاً در فساد یک شخص و یک نهاد و یا صرف استفاده فرا

قانونی از امکانات مملکتی که در تعدد مراکز تصمیم‌گیری در کشور و به تعبیر مهندس مهدی بازرگان در پیام تلویزیونی‌اش در زمان استعفا به ملت، «چند قطبی» بودن حاکمیت در کشور باید جستجو کرد. این عامل تا زمان حیات بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی تبلور چندانی نداشت. چرا که آنان که در کار مملکت داری از پس از کودتای خرداد ۶۰ باقی مانده بودند همگی مطیع او بودند و اگر هم آن قلتی داشتند، با منطق مولوی و ارشادی بودن سخنان رهبر نظام حل مسئله می‌کردند. اما در دهه ۷۰ و بالاخص با ورود بازیگر تازه‌ای به نام سپاه پاسداران به عرصه اقتصادی کشور، آرام آرام با این تعدد مراکز تصمیم‌گیری و برهم ریختگی ساخت مدیریت اقتصادی کشور مواجه می‌شویم. مسئله تنها ورود بازیگران جدید به عرصه اقتصادی نیست. بلکه قدرتمند شدن هر کدام و بدل شدن هر کدام از این نهادهای حاکمیتی به قطبی در برابر دولت و یا در واقع دولتی در برابر دولت (نهاد اجرایی در حاکمیت ایران) است. بدل به قدرت شدن این نهادهای دخیل خود تولیدگر فساد هستند و «به میزانی که قدرت بیشتر باشد تعداد بروز فساد بسیار بیشتر است و فرقی هم نمی‌کند که در چه پست و مقامی باشیم. قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، قدرت اطلاعاتی، قدرت اداری و هر قدرتی که از آن نام ببریم می‌تواند باعث بروز فساد شود.» (۹)

بگذارید علل فساد را در دو سطح بررسی کنیم. و گام اول، سری به نقش امر سیاست در فساد اقتصادی در ایران بزنیم. برای بازشناسی این نقش باید عوامل بسیاری را در نظر گرفت. نقطه آغاز ما می‌تواند عدم شفافیت باشد. ما بازیگران بسیاری در عرصه سیاسی در کشور داریم که دستی در سیاست دارند و دستی در اقتصاد. تنها در ۱۳۹۸ و در آستانه انتخابات مجلس یازدهم طرح پول‌های کثیف و پول سالارانی که در عرصه سیاست در ایران حضور دارند بحث‌های فراوانی را در پی داشت. (۱۰) مسئله عدم شفافیت تنها به پول‌های کثیف هم ختم نمی‌شود. از استفاده نهادهایی چون سپاه از قدرت اقتصادی برای کسب قدرت سیاسی تا نقش نهادهایی که مالیات نمی‌دهند (و یا اخیراً نحوه پرداخت مالیاتشان مشخص شده) (۱۱) چون آستان قدس رضوی و استفاده از توان مالی آستان برای حضور در بازی قدرت در ایران، بخش‌هایی از نقش امر سیاست در فساد نظام‌مند موجود است. خود احزاب و تشکلهای سیاسی هم شفافیت مالی ندارند. در مهر ۱۳۹۸ ما در ایران ۸۲ حزب با گستره فعالیت ملی، ۳۴ حزب استانی و شش جبهه سیاسی داریم که از کمیسیون ماده ده احزاب مجوز دارند. (۱۲) انصافاً چقدر از این احزاب را می‌شناسیم؟ چقدر از گردش مالی آنها و درآمد و مخارج آنها آگاهیم؟ چقدر حوزه مالی احزاب در ایران شفاف است؟ پاسخ چیزی است

نزدیک به هیچ.

ادامه این عدم شفافیت تمام عیار خود از عوامل فساد سیاسی حاکمیتی است. مقاماتی که یا خود فاسدند و یا علاوه بر فساد خودشان، خویشانان هم فاسدند. این مقامات دستشان در حوزه‌ای که قاعدتا باید با فساد مقابله کند یعنی دستگاه قضایی هم باز است و هر که بر تاریکخانه فساد ایشان نوری بیافکند، به حکم و حبس و شلاق مبتلا می‌شود. از آخرین مواردش هم محکومیت فریبرز کلانتری است که به دلیل افشای برادر اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس دولت نظام، به حبس و شلاق و جزای نقدی محکوم می‌شود. (۱۳) در چنین ساختاری، نهادهای نظارتی هم خود دچار فساد شده و ضعیف می‌شوند. رئیس پیشین دستگاه قضایی‌ای که اکبر طبری، مدیرکل امور مالی و معاون اجرایی‌اش متهم به فساد مالی می‌شود و خودش هم با افشاگری‌های هنگامه شهیدی، روزنامه‌نگار علیه او مواجه می‌شود. در زمان ریاستش شهیدی زندانی می‌شود. پس از آن با عفو رهبری، هنگامه شهیدی آزاد می‌شود. (۱۴) وقتی نهاد نظارتی خود فاسد باشد در واقع عدالتخانه به عنوان خواست بیش از ۱۱۰ ساله مردم ایران موجود نباشد، ارکان فاسد در مملکت با تمام قوا می‌تازند. در این ساختار اما اگر گردش خبگان باشد، می‌توان قدری امید داشت که ارباب فساد بروند و دیگری جایگزین آنان شوند. اما در ایران ما نه با گردش خبگان که با انسداد سیاسی تمام عیار مواجهیم. از نظارت استصوابی تا چند مرکز تصمیم‌گیری بودن قانون اساسی و قوانین ذیل آن در امر اداره کشور، در کنار بسته بودن دایره شخصیت‌های اداره‌کننده کشور، انسداد سیاسی‌ای را موجب شده است. به قول امانوئل والستین «نظامی که قدرت را به صورت غیر دموکراتیک و نابرابر توزیع کند، بدین معناست که سایر چیزها را هم به صورت نابرابر توزیع می‌کند و چنین نظام‌هایی نمی‌توانند مردم‌سالار باشند.» و علاوه بر این که نمی‌توانند مردم‌سالار باشند، چنین نظام‌هایی دچار فساد نظام‌مند در تمامی ساختار خود خواهند شد.

در این ساختار اراده سیاسی برای مقابله با فساد هم وجود ندارد. اراده سیاسی نه به معنای صرف حرف زدن‌ها که بسیار است که به معنای اقدامی عملی از سوی نهادهای نظارت حاکمیتی است. همانطور که گفته شد، خود نهاد نظارتی گرفتار فساد است و چنین در ساختاری در هم تنیده با بقیه نهادهای حکومتی قرار گرفته که امکان مقابله با فساد را هم ندارد. در ایران این اراده سیاسی باید از حرف به عمل بدل شود که خب! حرف خروار خروار است و عمل کمتر از مثقال!

در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی، علاوه بر نبودن اراده سیاسی مقابله با فساد که پیشتر از آن سخن رفت، مسئولان مملکتی هم به کسی پاسخگو نیستند. نهاد رهبری و بیت او که

به کسی حساب پس نمی‌دهند و آن قدر هم دستشان باز است که وارد بازار سهام هم می‌شوند. (۱۵) سپاه پاسداران هم در زمان ریاست دولت هاشمی رفسنجانی تازه کاری در عرصه اقتصاد ایران بود، امروز به بزرگترین نهادی بدل شده که هم پول دارد و اقتصاد. هم تفنگ دارد و در حوزه نظامی حاضر است و هم دستگاه امنیتی مخوفی دارد که «گاندو» می‌سازد و با وزارت اطلاعات رُخ به رُخ می‌شود. تنها بررسی یکی از زیر مجموعه‌های سپاه یعنی قرارگاه خاتم‌الانبیاء کافی است تا مشخص شود که سپاه تا کجا در تمامیت اقتصادی کشور حضور دارد. وقتی وزیر کابینه یعنی جهرمی با سعید محمد فرمانده وقت قرارگاه خاتم عکس می‌اندازد و با هم مسائل اینترنت استان سیستان و بلوچستان را بررسی می‌کنند (۱۶) (در حالی که قاعدتا باید مناقصه‌ای برگزار شود و همه برابر با هم برای گرفتن پروژه‌ها در مناقصه‌ها شرکت کنند) مشخص است که کسی به کسی پاسخگو نیست و عده‌ای پشت درهای بسته پروژه‌های اقتصادی را میان خود تقسیم می‌کنند. و همین می‌شود که سعید محمد، فرمانده سابق قرارگاه خاتم سودای ریاست جمهوری بر سرش می‌زند و عزم انتخابات ریاست جمهوری پیش رو می‌کند.

وضعیت بقیه نهادهای حاکمیتی هم بهتر از سپاه نیست. اصولا کسی به سازمان بازرسی و دیگر نهادهای نظارتی کشور جوابگو نیست که هم خود نهاد نظارتی از سلامت برخوردار نیست و هم بازیگران اقتصادی خُرد و کلان، خودشان را نیازمند بودن تحت نظارت نهادهای حاکمیتی نمی‌بینند. وقتی خود این بازیگران از مجموعه‌های خصولتی می‌آیند که خودشان دستی در حاکمیت دارند، دیگر نهاد نظارتی به شرط سلامت چه توانی خواهد داشت؟ وقتی پلیس شریک دزد و سود اوست، کسی نیست دزد بگیرد.

آنچه گفته شد مختصری بود از عوامل فساد در سطح سیاسی در مملکت. همین مسئله را می‌توان در سطح اقتصادی هم ردیابی کرد. سطحی که البته خود با فساد سیاسی حاکمیت در رابطه است. اقتصاد کشور رانتیر است. این رانتی بودن اقتصاد هم تنها دلیل‌اش تصدی‌گری دولت نیست. تنها در عرصه منابع مدنی، نفت و گاز و انرژی الکتریکی، ما با حضور ۲۰ بنگاه خصولتی-رانتی با مجموعه ۷۶ میلیارد تومان سود مواجهیم. (۱۷) خودتان این عدد و میزان را به بقیه حوزه‌های اقتصادی در کشور تعمیم بدهید. آن وقت در می‌یابید که خصولتی‌های رانت خوار که عموماً وابسته به نهادهای نظامی و مذهبی هستند و به پشتوانه آن نهادها به کسی هم پاسخگو نیستند، چه نقش عظیمی در این اقتصاد رانتی در کشور ما دارد. به این معجون اضافه کنید عواملی چون پایین بودن دستمزدها که خود به فقر بیشتر و نابودی اقشار کم درآمد منجر می‌شود. مدعیان البته می‌گویند که اگر دستمزدها را زیاد کنیم، تورم زیاد می‌شود.

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

یاد زنده دکتر فریبرز رئیس دانا همواره جاوید که فریاد می‌زد که اگر حقوق‌ها را ۱۰۷ برابر کنیم، تورم تنها ۴ درصد افزایش پیدا می‌کند که آن هم قابل مهار است. (۱۸) تورم از واردات لوکس جاتی چون مازراتی است نه افزایش حقوق زحمتکشان جامعه.

مرحوم شاملو در بحثی در خصوص آلودگی زبان گفت: «بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست». حال در خصوص فساد سیستمی و نظام‌مند در ایران هم باید همین را گفت. امروز، ۴۲ سال پس از انقلاب با ساختاری مواجهیم که تا بُن دندان به فساد سیاسی، اقتصادی و اداری آلوده شده است. در آن هم فقط با معلول برخورد می‌کنند. یک سلطان را می‌گیرد و اعدام می‌کنند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. وحید مظلومین را سلطان سکه خواندند و اعدامش کردند. آیا سکه از ۲۳ آبان ۱۳۹۷ که مظلومین اعدام شد، بالاتر نرفت؟ مسئله بیماری است که به بیماری خود آگاه نیست و یا آگاه است و عزمی برای درمانش ندارد. فقط سعی می‌کند که خود را جوری بنمایاند که انگار خبری نیست که نیست. همین فساد سیستمی است که گسل‌ها و شکاف‌های موجود در جامعه را فعال کرده و عمق می‌بخشد. جامعه‌ای که امروز با شکاف جنسیتی، سیاسی، قومی و طبقاتی روبروست. ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آن وجود ندارد. وقتی هم مردم، کسانی که این سیاست‌ها بر سرشان آوار می‌شود و روز به روز زندگی‌شان را تحت الشعاع قرار می‌دهد به میدان می‌آیند و به تصمیمی اعتراض می‌کنند هم حاکمیت آبان ۹۸ می‌آفریند و از نیروی زمینی ارتش تا سپاه و نیروی انتظامی به میدان می‌آیند و مردم را به گلوله می‌بندند و صدها کشته و زخمی و هزاران بازداشتی بر روی دست مردم می‌گذارند.

سیاست حاکمیت در برابر فساد سیستمی‌ای که به آن گرفتار است و اعتراض مردم، انکار است و برخورد امنیتی تمام عیار. پادشاه لُخت است. اما نمی‌خواهد بپذیرد که لخت است. فساد سیستمی است و مانند موریانه تمام حاکمیت را جویده است. کی این عصا را موریانه بجود و هیکل بر زمین بیافتد و پادشاه لخت بفهمد که فسادش سیستمی است و موردی نیست و واقعا هیچ در برش نیست را هم تاریخ مشخص می‌کند. کاش پادشاه بفهمد که لباسی بر تنش نیست!

منابع:

- ۱ - رهبر انقلاب: فساد موردی داریم نه سیستمی، خبر آنلاین، ۱۷ خرداد ۱۳۹۶
- ۲ - احمد توکلی: فساد سیستماتیک شده/ اگر مبارزه با فساد نشود قطعا جمهوری اسلامی را ساقط می‌کند، آفتاب نیوز، ۱۷ بهمن ۱۳۹۶

۳ - داندلند فایل‌های تصویری و صوتی همایش مبارزه با فساد در ایران: نظام‌مند یا موردی؟، وب سایت دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، ۲۷ آذر ۱۳۹۷

۴ - گزارش شفافیت بین‌الملل: سقوط سه‌پله‌ای ایران در جدول فساد و وضعیت نامطلوب خاورمیانه، بی.بی.سی. فارسی، ۹ بهمن ۱۳۹۹

۵ - اقتصاد سیاسی فساد در جمهوری اسلامی ایران، سیدجمال جمالی اسگویی، احمد بخشایشی اردستانی، میرقاسم بنی هاشمی؛ فصلنامه علمی مجلس و راهبرد به صاحب امتیازی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۸ مهر ۱۳۹۸

۶ - توضیح فاطمه هاشمی درباره یک فایل صوتی، ایسنا، ۱۱ اسفند ۱۳۹۵

۷ - کلاهبرداری ۲۲ میلیون دلاری آیت الله بهشتی، محمود دلخواسته، گویانیوز، ۲۲ فوریه ۲۰۱۹

۸ - پایه‌گذاری فساد اقتصادی از تفکرات دولت دهه ۷۰/ فساد شبکه‌ای هست، سیستمیک نه، تسنیم، ۵ مهر ۱۳۹۸

۹ - وزیر بازرگانی دوران دفاع مقدس در کافه خبر مطرح کرد: ریشه فساد اقتصادی کجاست؟ / چرا در تصمیمات اقتصادی از ژنرال‌ها کمک نمی‌خواهند؟ خبر آنلاین، ۲۱ مهر ۱۳۹۸

۱۰ - ردگیری پول‌های کثیف از حواشی انتخابات، ایرنا، ۲۱ آبان ۱۳۹۸

۱۱ - با رای نمایندگان؛ نحوه پرداخت مالیات آستان قدس رضوی مشخص شد، ایرنا، ۹ اسفند ۱۳۹۹

۱۲ - توسط وزارت کشور اعلام شد؛ اسامی احزاب دارای مجوز فعالیت انتخاباتی، باشگاه خبرنگاران جوان، ۲۸ مهر ۱۳۹۸

۱۳ - محکومیت فریبرز کلانتری به حبس، شلاق و جزای نقدی / سند، هرانا، ۱۸ بهمن ۱۳۹۹

۱۴ - هنگامه شهیدی آزاد شد، هرانا، ۶ اسفند ۱۳۹۹

۱۵ - معاون نظارت بیت رهبری: نهادهای اقتصادی زیر نظر بیت وارد بازار سهام می‌شوند، بی بی سی فارسی، ۱ بهمن ۱۳۹۸

۱۶ - عکس/ سعید محمد و آذری جهرمی، جهان نیوز، ۱۰ دی ۱۳۹۹

۱۷ - سکوت و همراهی با رانت در این خصولتی‌ها؛ ۲۰ بنگاه خصولتی-رانتی با ۷۶ هزار میلیارد تومان سود، نبض بورس، ۲ اسفند ۱۳۹۸

۱۸ - مرحوم فریبرز رئیس دانا اقتصاددان چپگرا: اگر حقوق‌ها را ۱۰۷ برابر بالا ببریم، تورم فقط ۴ درصد اضافه می‌شود/ این شما هستید که خودروهای لوکسی مثل مازراتی می‌خرید و در جامعه تورم ایجاد می‌کنید، نود اقتصادی، ۲۶ اسفند ۱۳۹۸

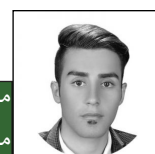
صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



اجتماعی

■ احساس امنیت اجتماعی و ارتباط آن با سلامت روان



مجیدزارعی

مشاور و معاون اتحادیه علمی روانشناسی و مشاوره ایران

امروزه با توجه به پیشرفت‌های تکنولوژی قرن حاضر و تأثیرات بر نحوه زندگی انسان، مساله سلامت در تمام ابعاد آن شامل سلامت جسمی، روانی، معنوی و اجتماعی اهمیت خاصی یافته است. امروزه سلامت اجتماعی به عنوان یکی از ابعاد سلامت در کنار سلامت جسمی، روانی و معنوی، نقش و اهمیت گسترده‌ای یافته است. به گونه‌ای که دیگر سلامتی فقط عاری بودن از بیماری‌های جسمی و روانی نیست، بلکه چگونگی عملکرد انسان در روابط اجتماعی و چگونگی تفکر وی از اجتماع نیز به عنوان معیارهای ارزیابی سلامت فرد در سطح کلان جامعه به شمار می‌رود.

اگر چه WHO از سال ۱۹۴۶ میلادی برای سلامت تعریف سب‌بعدی زیستی، روانی و اجتماعی را بیان کرده است، اما در بیشتر کشورها دو بعد روانی و اجتماعی سلامت تا حد زیادی به وسیله متولیان سامانه سلامت و حاکمان کشورها نادیده

گرفته شده، که البته کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نبوده است.

امنیت (security) نیز در لغت به معنای نداشتن و یا کم بودن دلهره و دغدغه است، بنابراین معنای لغوی آن، رهایی از تشویش، اضطراب، ترس یا احساس آرامش و اطمینان خاطر است. در دیدگاه سنتی، امنیت صرفاً به معنای حصول شرایط فردی، گروهی و اجتماعی است که عاری از خشونت و پرخاشگری باشد. در دیدگاه مدرن و نوین، امنیت هم‌ایمنی ناشی از فقدان خشونت را دربر می‌گیرد و هم مبتنی بر شرایطی است که انسان به لحاظ شغلی، خانوادگی، فکری و عقیدتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مانند آن نیز در آسودگی یا در رفاه و آسایش باشد.

سلامت مفهومی است که در فرهنگ تمام جوامع وجود دارد و اساسی‌ترین جز رفاه هر جامعه محسوب می‌شود. همه ما می‌دانیم که در حالت عامیانه سلامت را به معنی نبود بیماری و علائم آن تعریف می‌کنند. در حالی که تعریف سازمان بهداشت جهانی با تعریفی که عامه از سلامت در نظر دارند متفاوت است. سازمان بهداشت جهانی در تعریف خود سلامت را به عنوان حالتی از رفاه کامل جسمی، روانی و اجتماعی، صرفاً تعریف می‌کند نه فقدان بیماری. چراکه سلامت بخشی از

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

سرمایه انسانی هر جامعه است و یکی از شاخص‌های اصلی رفاه برای مقایسه جوامع امروزی است و علاوه بر این که متأثر از عوامل پزشکی است، به عوامل اجتماعی بیشتر وابسته است. سلامتی تحت تأثیر عوامل و شرایط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه است.

سلامت اجتماعی اثرات ویژه و مهمی بر جامعه دارد، یکی از این تأثیرات که به واسطه سلامت اجتماعی در جامعه به وجود می‌آید و در مطالعات انجام شده در ایران کمتر به آن توجه شده است، احساس امنیت روانی - اجتماعی است. چرا که امنیت نیازی اساسی و همگانی است که با داشتن ابعاد اجتماعی و فرهنگی اهمیت و ضرورتی انکار ناپذیر در زندگی اجتماعی خواهد داشت.

هر فرد در زندگی خود بعد از رفع نیازهای زیستی، نیاز به وجود امنیت دارد. مساله مهمتر از امنیت، مساله احساس امنیت است، زیرا امکان دارد، امنیت از تمام جنبه‌های مورد نظر آن در جامعه حاکم باشد ولی افراد در آن جامعه احساس امنیت نکنند. از طرف دیگر احساس امنیت یکی از حقوق اساسی هر فرد در جامعه است زیرا که احساس امنیت و آرامش در یک

جامعه زیربنایی برای تامین سایر نیازها بوده است و در صورتی که احساس امنیت در بین افراد نباشد، افراد نمی‌توانند در جامعه‌ی خود فعالیت، مشارکت، یا همکاری با یکدیگر داشته باشند و مهمتر از همه، افراد نمی‌توانند اهداف خود را با آرامش خاطر در زندگی دنبال کنند. به همین دلیل وجود احساس امنیت اجتماعی و روانی از موارد ضروری است که در یک جامعه باید وجود داشته باشد.

همانطور که اشاره شد، سلامت

در معنی عام، مستلزم نبود نشانه‌های اختلال در کارکردهای بدن است و این امر همواره مورد توجه بوده است. در برابر وجهی از سلامت که کمتر مورد توجه قرار گرفته مربوط به ابعاد اجتماعی و روانی است. افراد در جریان زندگی روزمره خود به صورت مداوم با وضعیت‌ها و مسائل گوناگونی مواجه می‌شوند که در وضعیت سلامت اجتماعی آنها تأثیرگذار است. کمیت و کیفیت درگیر شدن و تعامل فرد با اجتماع به منظور ارتقای رفاه آحاد جامعه یکی از تعاریف سلامت اجتماعی است و نتیجه نهایی این تعامل ارتقای سرمایه اجتماعی، کاهش فقر و بی‌عدالتی است که نقطه مقابل آن افزایش آسیب‌های اجتماعی است.

کشورهای مختلف با توجه به شرایط خاص خود شاخص‌های متعددی برای سلامت اجتماعی در نظر گرفته‌اند. براساس استانداردهای جهانی می‌توان گفت: جامعه سالم، جامعه‌ای است که در آن فقر و خشونت نباشد یا کم و کنترل شده باشد، رشد جمعیت متعادل باشد، بیکاری وجود نداشته باشد، تبعیض قومی و نژادی و منطقه‌ای وجود نداشته باشد، حکومت نزد مردم مشروعیت داشته باشد، تبعیض جنسیتی وجود نداشته باشد، قانون همه را در اجرا و حمایت برابر بداند، پیمان حقوق بشر برای تمام انسان‌ها رعایت شود، شهروندان از زندگی خود احساس رضایت داشته باشند، همه مردم تحت پوشش بیمه باشند، آموزش تاپایان دوره راهنمایی و دبیرستان اجباری و رایگان باشد، همگان به خدمات سلامت جسم و روان دسترسی داشته باشند، امنیت و آزادی عقیده وجود داشته باشد، توزیع درآمدها عادلانه باشد، حاکمان به شیوه مردم‌سالارانه انتخاب شوند و پس از انتخاب نیز تحت نظارت مردم‌سالارانه باشند.

درواقع سلامت اجتماعی نوعی بهداشت روانی، فردی و جمعی است که در صورت تحقق آن شهروندان دارای انگیزه و روحیه شاد بوده و در نتیجه آن جامعه شاداب و سالم خواهد بود. اهمیت

سلامت اجتماعی در حدی است که اشخاص برخوردار از سلامت اجتماعی، با موفقیت بیشتری می‌توانند با مشکلات ناشی از ایفای نقش‌های اصلی اجتماعی کنار بیایند. فقدان سلامت اجتماعی نیز حاصل عدم جذب افراد در چارچوب‌های اجتماعی و در نتیجه عدم جامعه‌پذیری صحیح آنها است. بنابراین سلامت اجتماعی عامل مهمی در کنترل آسیب‌ها و مسائل اجتماعی و حفظ نظم اجتماعی و در نهایت



تأمین امنیت اجتماعی است.

در کل هرچه شرایط به گونه‌ای باشد که افراد بتوانند احساس امنیت بالاتری داشته باشند، سطح مدارا و تحمل اجتماعی آنها بالا می‌رود و شرایط بسیار مناسب‌تری برای افزایش میزان انسجام، همبستگی، انطباق، مشارکت و شکوفایی اجتماعی و در یک کلام سلامت اجتماعی ایجاد می‌شود.

چون مدت‌هاست که مجموعه‌ای از چالش‌ها و مشکلات نبض «امنیت روان» در اجتماع ما را هدف قرار داده است. در چنین شرایطی پرسش از اینکه «تهدید امنیت روان» تا چه حد می‌تواند سرمایه اجتماعی را در معرض خطر قرار دهد، قوت می‌گیرد. چرا که چالش‌ها، کمبودها و ناکامی‌ها می‌توانند

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

سلامت روان هر عضوی از جامعه را به خطر بیاندازند و این سلامت روان آسیب‌دیده سرمایه اجتماعی و نهایتاً امنیت روانی و اجتماعی یک کشور را با مشکلات اساسی روبه‌رو می‌سازد. کوتاه سخن اگر بخواهیم خودمان را براساس سلسله نیازهای پنج‌گانه هرم آبراهام مازلو (پدر روان‌شناسی انسان‌گرا) مانند موارد زیر را بررسی کنیم:

۱- نیازهای فیزیولوژیک (هوا، غذا، آب، مسکن، نیازهای جنسی و خواب)

۲- نیازهای امنیت (حفاظت، امنیت، ثبات در قانون و شغل و نداشتن ترس از عوامل اجتماعی و محیطی)

۳- نیازهای تعلق (عشق، دوستی، پذیرش از جانب دیگران)

۴- نیازهای احترام (پرستیژ، موقعیت اجتماعی، دستاوردها)

۵- خودشکوفایی و تعالی (خودکامیابی، رشد تجارب شخصی و اجتماعی).

به این نتیجه خواهیم رسید که ما در قعر هرم سلسله‌مراتب نیازهای مازلو، در حال حفاری کف هرم هستیم. در تلاش برای سیر کردن شکم (با توجه به قیمت محصولات غذایی)، پیدا کردن سرپناه (با توجه به قیمت‌های رهن و اجاره) و تامین نیازهای مربوط به امنیت (با توجه به تهدیدات استرس‌زایی که هر روز روی سر مردم آوار می‌شود). چرا که اجتماع ما با نیازهای کف هرم دست‌وپنجه نرم می‌کند و از نبود امنیت روانی روزمره‌اش رنج می‌برد. چرا که آبراهام مازلو به این نتیجه رسید که انسان طبق هرم مازلو شروع به رفع نیازهایش می‌کند و تا زمانی که نیازهای کف هرم برطرف نشده باشد، اقدام برای رفع نیازهای سطوح بالاتر نمی‌کند.

مثلاً پدر و مادر نیاز به سرپناه و رفع گرسنگی و پوشاک کودک را برطرف می‌کنند. کودک حالا می‌تواند به مدرسه برود و درس بخواند (بدون اینکه به فکر رفع این نیازها باشد). در همین حین کودکان کار را می‌بینید که در سن مدرسه در خیابان‌ها مشغول کار کردن هستند. با خود فکر می‌کنید آنها نمی‌خواهند به مدرسه بروند و علم و دانش یاد بگیرند؟ مازلو در پاسخ به این سوال به شما می‌گوید که آنها می‌خواهند این نیازها را رفع کنند، اما نیازهای ابتدایی‌تر جلوی آنها را گرفته است. مازلو عقیده دارد نیازهای زیستی، اصلی‌ترین و پیش‌نیاز سایر نیازهاست. به این معنا که در انسانی که همه‌چیزش را در زندگی به طور کامل از دست داده، بیشترین احتمال این است که این شخص به دنبال ارضای نیازهای زیستی خود برود نه چیز دیگری. هوش، حافظه، عادات، همگی اکنون ابزاری برای ارضای گرسنگی هستند. توانایی‌هایی که برای این منظور بی‌فایده‌اند، خاموش می‌شوند و یا به حاشیه رانده می‌شوند. انگیزه سرودن اشعار، تمایل به داشتن خودرو، علاقه به تاریخ جهان و هستی، تمایل به یک جفت کفش جدید، همگی در این حالت افراطی، به دست فراموشی

سپرده می‌شوند یا اولویت کمتری دارند. انسانی که شدیداً و به‌طرز خطرناکی در معرض گرسنگی است، علایق دیگری جز غذا ندارد. او خواب غذا می‌بیند، فقط غذا را به یاد می‌آورد، فقط به غذا فکر می‌کند، فقط غذا را می‌فهمد، و فقط غذا می‌خواهد. آزادی، عشق، احساس تعلق به جامعه و فلسفه، همگی به عنوان آشغال‌هایی به کار سیر کردن شکم نمی‌آیند، به حاشیه می‌روند. چنین شخصی تنها برای نان زنده است و با توجه به همین مساله شاهد نابودی امنیت جسمی و روان فرد خواهیم بود.

بنابراین زمانی که نیازهای زیستی به‌طور نسبی ارضا شوند، آن‌وقت است که دسته تازه‌ای از نیازها که آنها را نیازهای مربوط به امنیت دسته‌بندی می‌کنیم پدیدار می‌شوند. این نیازها شامل امنیت، پایداری، تعلق، حفاظت، آزادی از ترس، اضطراب و هرج‌ومرج، نیاز به ساختارمندی، نظم، قانون و حد و حدود، داشتن محافظ قدرتمند و ... می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت که آدمیان یک اجتماع تا چه میزان از امنیت جسمی، اجتماعی و امنیت روانی برخوردارند و تا چه اندازه می‌توان به حال و آینده مردمان یک سرزمین امید داشت.

راهبردها و راهکارهایی زیر می‌تواند امید روشنی برای اصلاح سلامت روانی-اجتماعی اجتماع باشد:

لازم است وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی کشور

۱ - عوامل اجتماعی تأثیرگذار بر سلامت را شناسایی، تعیین محدوده و با موازین بومی و فرهنگی درجه‌بندی کند.

۲ - تأثیرات جسمی-روانی و حتی اقتصادی عوامل اجتماعی را بر جامعه بررسی کند.

۳ - فراز و فرود و سیر عوامل اجتماعی و تأثیر آنها را به‌طور مداوم بررسی کند.

۴ - سهم دستگاه‌ها، نهادها و اشخاص (تقنینی، اجرایی، قضایی، انتظامی، خصوصی و...) برهم‌زننده سلامت اجتماعی را تعیین و به آنها و جامعه اطلاع‌رسانی کند.

۵ - با فرهنگ‌سازی دستگاه‌ها، نهادها و اشخاص برهم‌زننده سلامت اجتماعی را از تداوم کار باز دارد.

به بیان دیگر وزارت بهداشت به همان صورت که به آلودگی‌های زیستی، میکروبی، صوتی و ... حساسیت نشان داده و اقدامات به‌جا و لازم انجام می‌دهد، ضرورت دارد نسبت به تنش‌های روانی-اجتماعی و ناهنجاری‌های ارتباطی نیز حساس و چاره‌جو باشد. بنابراین لازم است که وزارت بهداشت برای رسیدن به جامعه‌ای آرام و به‌دور از تنش، برخوردار از تعادل هیجانی، سرشار از سرور و شادی و پرهیز از غم و خشم افراطی و مراعات‌کننده جنبه‌های ارتباطی آحاد افراد بر مبنای اخلاق انسانی و اخلاقی؛ مشوق و هدایت‌گر سیاست‌گذاران، قانون‌گزاران، متولیان اجرایی، قضایی، نظامی، انتظامی، امنیتی باشد.



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



■ کولبری و سوختبری نتیجه نبود عدالت اجتماعی در ایران



بهار عباسی
روزنامه‌نگار

روز پنجم اسفند ماه نیروهای نظامی وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مناطق مرزی شهرستان «سراوان» به تعدادی از سوختبران بلوچ تیراندازی کردند. در پی این اتفاق شماری از سوختبران کشته و زخمی شدند. کشته شدگان سوختبرانی بودند که برای گذران زندگی سوخت را از ایران به پاکستان انتقال داده و آنجا می‌فروختند. «محمد بلوچی» یکی از کسانی بود که همان روز قصد داشت به پاکستان برود. بسیاری از دوستانش کشته و زخمی یا در اعتراضات بازداشت شدند. او هم به مرز پاکستان پناهنده شده است و به دلیل نبود امنیت جانی نمی‌تواند به ایران برگردد. او می‌گوید: «من یک گازوئیل کش هستم. سوختبر لقبی‌ست که در ایران به ما داده‌اند. ما گازوئیل را خودمان می‌خریم و خودمان هم می‌فروشیم. نه دزدی کردیم و نه از کسی گرفتیم.»

او در ادامه می‌افزاید: «ما سوخت را از فروشگاه‌ها می‌خریم و

آن را می‌فروشیم. در جایی که سوخت می‌خرم دوازده کارگر کار می‌کنند. آنها هم روزمزد کار می‌کنند و برای هر ماشین ده هزار تومان یا پانزده هزار تومان می‌گیرند. من به ازای هر بار پنجاه هزار تومان به کارگران می‌دهم، بعد بار را می‌زنم و به طرف مرز می‌آیم. در راه هیچ امنیت جانی‌ای ندارم. الان می‌گویند گازوئیل قاچاق است و در ایست‌های بازرسی برای ما مشکل درست می‌کنند. در مرز پاکستان هم مجبوریم به ارتش پاکستان پول حمل بار بدهیم تا اجازه دهند سوخت را به پاکستان برسانیم و در آنجا بفروشیم. بعد از سه روز به مرز پاکستان می‌رسیم و در مرز «پنجور» بار را خالی می‌کنیم. بعد پول بار را جدا می‌کنیم و پول فروشنده‌ی اولیه را از آن پراخت می‌کنیم. مبلغ ناچیزی برای خودم و خانواده‌ام می‌ماند. سه خانواده باهم زندگی می‌کنیم. حتی نمی‌توانیم مستقل زندگی کنیم. زندگی همه‌ی ما به این سوختبری وابسته است. سیستم و بلوچستان از لحاظ رفاهی زیر خط فقر است.»

محمد در ادامه می‌افزاید: «جدا از مشکلات جانی و مالی در راه پاکستان هم امنیت نداریم. مسیر پر از دزد است. دزدهای پاکستان هر شب از ما دزدی می‌کنند. در مرز ایران هم معمولاً ما را می‌گیرند بازخواست می‌کنند که چرا به مرز پاکستان رفته‌اید. اگر پول داشته باشیم پول و ماشین را می‌گیرند و

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

بیست روزی نگه‌مان می‌دارند.»

«رحمت محمودپور» در یک خانواده‌ی تحصیل کرده به دنیا آمده است ولی به دلیل مشکلات معیشتی در مرز «هرزنی» سردشت کولبری می‌کند. او سی و شش ساله و فارغ‌التحصیل رشته‌ی مهندسی برق است. رحمت می‌گوید: «به صورت قراردادی معلم بودم ولی استخدام رسمی نشدم. در نتیجه من و کل خانواده‌ام کولبر شدیم. با پدر هفتاد ساله‌ام برای یک مزد ناچیز به کولبری می‌رفتیم در این مسیر امنیت جانی و مالی نداشتیم به‌سختی زندگی می‌گذرانیدیم.» او در ادامه می‌افزاید: «ما بارها را از مرز سردشت به اقلیم کردستان می‌بردیم. بارمان معمولاً گازوئیل، پوشاک، نفت یا سیگار بود. یکی از دلایلی که به کولبری روی آوردیم فقر و بیکاری بود. ساکن روستای مرزی هرزنی سردشت بودیم. در این روستا نه‌تنها هیچ کاری به جز کولبری وجود نداشت، بلکه هیچ گونه امکانات اولیه زندگی مانند آب، برق، بهداشت، مدرسه و جاده هم نبود. در آنجا کودکان، زنان و جوانان در وضعیت بدی قرار داشتند. ما هم با کار کولبری هیچ آینده‌ای برای خود متصور نبودیم، به همین دلیل ایران را ترک کردیم.»

«عبدالله عارف» از کمپین فعالان بلوچ به ماهنامه خط صلح می‌گوید: «سوختبری مرگ‌بارترین شغلی است که شهروندان بلوچ به اجبار به آن تن می‌دهند. بر اساس رسمی، استان سیستان و بلوچستان بالاترین میزان فقر و بیکاری را در کشور دارد. همچنین سالانه بیش از ۴۰ سوختبر کشته می‌شوند و یا در جریان تعقیب و گریز توسط نیروهای دچار در پی سوانح رانندگی یا تیراندازی نیروهای انتظامی به بار آنها، در آتش می‌سوزند. همچنین در تعقیب و گریز مأمورانی که وضعیت جاده و تردد ماشین‌های معمولی را رعایت نمی‌کنند، گاهی تصادف‌هایی رخ می‌دهد که منجر به مرگ یا زخمی شدن سرنشینان دیگر اتومبیل‌ها می‌شود. سالانه ده‌ها مورد کشته و زخمی شدن شهروندان بر اثر تصادف با ماشین سوختبران گزارش می‌شود.»

او در ادامه می‌افزاید: «شهروندان بلوچ از طریق مرزهای دریای یا زمینی مشغول به کار سوختبری هستند. در مرزهای زمینی با ماشین، موتور، الاغ یا قاطر چند گالن سوخت را جابجا می‌کنند. از طرفی بعضی از مرزهای استان مین‌گذاری شده‌اند. همچنین بعضی از سوختبران به علت نبود علائم دقیق و واضح بر اثر عبور از میدان مین جان خود را از دست داده‌اند. نیروهای انتظامی در مناطق مرزی حتی به الاغ‌هایی که در جابجایی سوخت مورد استفاده قرار گرفته‌اند، تیراندازی می‌کنند. با تمامی این خطرات باز هم شاهد آن هستیم که شهروندان به کار سوختبری روی می‌آورند. در بین سوختبران، کودکانی هستند که بعد از کشته شدن پدرش به این کار روی آورده‌اند.» به گفته او «آمار دقیقی از تعداد سوختبران در دسترس نیست،

گفته می‌شود حدود ۵۰۰ هزار ماشین مشغول به کار سوختبری هستند و هر ماشین ۳ الی ۴ خانوار را پوشش می‌دهد. در نهایت درآمد ماهانه برای هر خانواده کمتر از ۷۰۰ هزار تومان خواهد بود. هر خانواده حداقل ۴ الی ۵ عضو دارد. طرح جدید دولت بنام رزاق در واقع جهت قطع روزی بیشتر از شهروندان بلوچ طراحی شده است. آنها با این طرح می‌خواهند این کار را انحصاراً در دست خود بگیرند.»

تبعیض ساختاری

توسعه‌نیافتگی استان‌های مرزی در ایران باعث شده است که شهروندان در سیستان و بلوچستان و کردستان به کارهای با مزد ناچیز روی بیاورند. کولبری و سوختبری در سیستان و بلوچستان و کردستان حاصل سیاست انکار و طرد است. در این مناطق مردم از کوچکترین امکانات اولیه‌ی زندگی محروم هستند. معمولاً لوله‌کشی آب و جاده و دراکثر مواقع مدرسه وجود ندارد و کودکان از ادامه تحصیل باز می‌مانند. گاهی بعضی از جوانان بدون هیچ امکاناتی به درجات بالای دانشگاهی می‌رسند ولی دوباره با تبعیض و طرد روبرو می‌شوند. چون مرز نشینی در ایران با سیاست انکار و طرد روبه‌روست. اقلیت‌نبودن در ایران یک مزیت حساب می‌شود. کسانی که ناخواسته در مرزها به دنیا آمده‌اند شانس این را ندارند که یک شغل دولتی کسب کنند. پس مجبورند به کولبری و سوختبری روی بیاورند. هویت کردها و بلوچها سوختبری و کولبری نیست ولی به دلیل فقر اقتصادی این شغل‌ها درست شده‌اند. این کسب و کار به یک فرصت شغلی تبدیل شده و آنها که از کار محرومند هم به خاطر آن جان خود را از دست می‌دهند. کولبری و سوختبری نتیجه‌ی سیاست‌های تک‌اتنیکی و تک‌مذهبی مربوط به توسعه است. کولبری و سوختبری بیشتر یک پدیده سیاسی هستند. کولبری به عنوان یک پدیده، نشانگر توسعه‌زدایی استقرار یافته در کردستان و نشانه وضعیت استثنایی سیاسی-اقتصادی است آنچه که مودیمبه آن را در مفهوم عمومی‌تر، «ساختار استعمارگرانه» می‌نامد. این ساختار باعث دوگانگی‌های پارادایمی مانند «اقتصادهای معیشتی در مقابل اقتصادهای مولد» می‌شود. پارادایم‌های اقتصادی دوگانه مشابه در ایران کولبری را به وجود آورده که بیانگر نوعی آپارتاید اقتصادی در کردستان و سیستان و بلوچستان است.

طرح رزاق

این طرح که به گفته مسئولان برای کمک به درآمد خانواده‌های فقیر منطقه و جلوگیری از قاچاق سازمان‌یافته سوخت ایجاد شده، از شهر سراوان در استان سیستان و بلوچستان آغاز شد. بر اساس این طرح آزمایشی، به هر خانوار مرزنشین در هفته ۲۰۰ لیتر گازوئیل با نرخ دولتی عرضه می‌شود. آنها می‌توانند

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

شروع می‌شود. مردم این مناطق از امتیازاتی که در سایر نقاط ایران به آن دسترسی دارند، محروم هستند. هیچ وقت شرایط زندگی مردم تهران با شرایط زندگی مردم در نقاط مرزی سیستان و بلوچستان و کردستان قابل مقایسه نیست. مردم در این مناطق از کوچکترین امکانات تفریحی و رفاهی محروم هستند.

افکار عمومی

در پی کشته و زخمی شدن شماری از سوختبران در مناطق مرزی سراوان و اعتراضات و اعتصابات شهروندان در استان سیستان و بلوچستان، هزاران کاربر در شبکه‌های اجتماعی کارزار مجازی در حمایت از سوختبران راه انداختند و با هشتگ‌های «سراوان تنها نیست» و «سوختبر نکشید» به شرایط معیشتی سوختبران اعتراض کردند. این کارزار به تدریج اول در ایران تبدیل شد. پیشتر نیز بارها هشتگ‌های مجازی در حمایت از کولبران ترند شد، اما متأسفانه تاثیری در رویکرد نیروهای مرزبانی نسبت به این شهروندان نداشته و روز کولبران و سوختبران بیشتری قربانی می‌شوند. درک متفاوت شهروندان از پدیده کولبری و سوختبری با حاکمیت و شیوهی برخورد با این قشر از جامعه از تبعات عدم وجود نهادهای دموکراتیک و تسلط تمامیت خواهی در کشور است که به افکار عمومی اهمیتی نمی‌دهد.

سهمیه خود را در جایگاه‌های تعبیه‌شده که ۵ کیلومتر با مرز فاصله دارد تحویل گرفته و از طریق معابر تعیین‌شده به پاکستان برده و در آنجا بفروشد. اما این طرح در اجرا با مشکلاتی مواجه شد، تا جایی که شش روز پس از کشته شدن چند تن از سوختبران بلوچ بر اثر تیراندازی ماموران در مرز ایران و پاکستان در نزدیکی سراوان، یک مسئول ستاد مبارزه با قاچاق کالا از دولت به دلیل کارشکنی در توزیع سوخت در چهارچوب طرح «رزاق» انتقاد کرد و گفت: «این طرح به وضعیت سوختبران در سیستان و بلوچستان بیشتر آسیب زده است».

کولبری و سوختبری

کولبر به کسانی گفته می‌شود که برای کسب درآمد به حمل اجناسی بین دو طرف خط مرزی اقدام می‌کنند. کولبران بیشتر در استان‌های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام مشغول به کار هستند. کولبران اجناس را بر روی پشت خود و یا به کمک حیوانات بارکش از مناطق مرزی عبور می‌دهند و پس از گذر از مرز در بازارچه‌های اقلیم کردستان به فروش می‌رسانند. بیشتر این اجناس کولر، بخاری، سیگار، تلویزیون، پوشاک و منسوجات هستند. مردم در مرزهای شرقی و غربی ایران با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند، چنین وضعیتی کولبری و سوختبری را به وجود می‌آورد. ریشه این وضعیت از تبعیض

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹





عکس از ایلنا

اجتماعی

■ قدرت خرید مردم در آستانه‌ی نوروز؛ «بنویس مردم بدبختند»



آبان پرتویی
فعال دانشجویی

سالی دیگر گذشت اما گویا وضعیت معیشتی مردم قرار است همچنان به روال سابق، سیر نزولی خود را با شدت ادامه دهد. اینک تا رسیدن سال جدید کمتر از چند روز باقی است با این حال به خاطر گرانی‌های سرسام‌آور و شیوع کرونا، امسال برخلاف سال‌های قبل از هیجان و تب و تاب نوروزی خبری نیست. به نظر می‌رسد موج تورم کم‌سابقه‌ای که در طول سال‌های اخیر به خصوص سال گذشته تمام کشور را در نوردیده است، برکت را از زندگی مردم زدوده و دیگر رمقی برای جشن و پایکوبی و چیدن سفره‌ی رنگارنگ نوروزی باقی نگذاشته است. طبق شواهد و آنچه که از بازارهای ایران بر می‌آید قیمت اقلام مصرفی و ضروری، خصوصا خوراک و پوشاک در طول این یک سال گاها تا بیش از صد در صد افزایش قیمت داشته است و بسیاری از مردم توانایی و قدرت خرید کالاهای ضروری خود را از دست داده و روزبه‌روز به

پرتگاه فقر مطلق نزدیک می‌شوند.

در روزهای پایانی سال صحبت بر سر حداقل دستمزد کارگران در سال جدید، بحث داغی است که کارگران و کارفرمایان را به نحوی مشغول خود داشته است. هر چند که در این میان کارگران بیشتر در معرض وضعیت بحرانی و نابسامان قرار

دارند. در جلسه‌ای که روز دوشنبه چهارم اسفند ماه از سوی کمیته‌ی دستمزد برگزار شد، رقم ۶ میلیون و ۸۹۵ هزار تومان برای سبد معیشت، مورد توافق نمایندگان کارگری، کارفرمایی و دولت قرار گرفت. علاوه بر این، براساس مصوباتی که برای تعیین دستمزد کارگران صورت گرفت، برای حداقل بگیران، پایه مزد و سایر مولفه‌های مزدی تنها ۳۹ درصد افزایش یافت. این در حالی است که بر اساس آمارهای موجود خط فقر در ایران بیش از نه میلیون تومان برای هر خانوار برآورد شده است که این رقم بسیار بالاتر از سبد معیشت کارگران و دستمزد آن‌ها در سال جدید است.

این عدم انطباق آشکار سبب شده است تا کارگران قدرت خرید خود را به خصوص در آستانه‌ی جشن باستانی نوروز از دست بدهند. این در حالی است که بسیاری از کارگران

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

همچنان حقوق‌های معوقه‌ی خود را از کارفرما دریافت نکرده‌اند، بسیاری مشمول عیدی و عواید جانبی نشده‌اند و بسیاری نیز به علت کرونا و رکود اقتصادی در آستانه‌ی نوروز و پیش و پس آن بیکار هستند.

موضوع کاهش قدرت خرید مردم و عدم انطباق حداقل دستمزد آن‌ها با نرخ تورم کشور، تنها برای کارگران درس‌ساز نشده است و بسیاری از کسبه و بازاریان نیز به خار این وضعیت دچار آشفتگی شده‌اند. پر واضح است که همه‌ی ما سوار یک کشتی مشترک هستیم و با کاهش قدرت خرید کارگران و اقشار کم درآمد، بازاریان نیز به تدریج مشتریان خود را از دست خواهند داد.

انبوه خریداران یا غلغله‌ی تماشاگران

در این روزهای پایانی سال، گذارم که به خیابان‌های جنوب شهر تهران می‌افتم با جمعیتی انبوه از مردم و بساط‌چیان لب خیابان مواجه می‌شوم که تقریباً خیابان را قُوق کرده‌اند و بسیاری از مسیرها را نیز بند آورده‌اند. البته هر سال دم عید، ماجرا همین است. شاید هم نسبت به سال‌های گذشته جمعیت کمتری به خیابان آمده باشد، با این حال نسبت به طول سال، جمعیت چشمگیری است.

آنچه که در وهله‌ی اول از گشت‌وگذار در خیابان‌ها به ذهن آدمی متبادر می‌شود این است که جمعیت بزرگی از مردم به خیابان‌ها آمده‌اند تا دست به جیب شده و خرید نوروزی خود را با فراغ بال انجام دهند. اما در وهله‌ی دوم کافی است که کمی دقیق‌تر شوید تا ببینید که اکثریت این جمعیت بدون بسته‌ی قابل توجه و با دستان خالی از مغازه‌ها بیرون می‌زنند. آن‌ها در واقع تماشاگران عصرگاهی خیابان‌های شهر هستند که به قصد تماشا و یافتن کالای ارزان‌قیمت‌تر در اطراف دست‌فروشان و مراکز خرید پرسه می‌زنند.

چه حرف تازه‌ای داریم بزنینم؟

بعد از کمی قدم زدن، ویتترین خوشمزه و خوش آب‌ورنگ یک آجیل فروشی نظرم را جلب می‌کند. هر چند که خرید آجیل برای من محدود به خرید تخمه‌ی کدو می‌شود که تقریباً از بقیه‌ی اقلام ارزانتر است. وارد مغازه که می‌شوم خبری از مشتری نیست. به صاحب مغازه که حدود چهل سال دارد می‌گویم که خبرنگارم و می‌خواهم درباره‌ی بازار شب عید با او گفتگویی داشته باشم. همان ابتدای کار با لهجه‌ی تُرکی آذری، زبان به شکایت می‌گشاید و می‌گوید: «چه حرف تازه‌ای داریم بزنینم؟ فقط بنویس مردم بدبختند. تمام.»

معلوم است که از وضعیت بازار و فروش مغازه به هیچ وجه

راضی نیست. چند مشتری وارد می‌شوند و شاگرد مغازه بی‌اینکه به من توجهی کند کارشان را راه می‌اندازد. از صاحب مغازه درباره‌ی تغییراتی که کسب و کارش در این یک‌سال اخیر داشته می‌پرسم. او ضمن تأکید بر کاهش قدرت خرید مردم، پاسخ می‌دهد که نسبت به سال گذشته مشتری‌هایش از نصف هم کمتر شده‌اند:

«قیمت‌ها دو برابر و بعضاً سه برابر شده است. مثل بادام هندی، مغز فندق و حتی شکلات ایرانی که آن هم سه برابر شده است. بیشتر مردم که قدرت خریدشان کم است، سراغ اینها نمی‌آیند. بیشتر آجیل درهم می‌برند چون که برایشان ارزانتر و به صرفه‌تر است. شما نگاه کنید، همان پولی که پارسال می‌دادند را می‌دهند اما نصف آنچه که قبلاً می‌خریدند را هم نمی‌توانند بخرند.»

به اطراف نگاهی می‌اندازم. همه جور آجیلی دیده می‌شود؛ باکیفیت و کم‌کیفیت، گران‌تر و ارزان‌تر. با این حال رقم‌ها به کلی بالاست. راجع به اوضاع خودش می‌پرسم و اینکه آیا برای نوروز خرید کرده است یا نه. پاسخ می‌دهد که خوشبختانه خرید عید خانواده را خیلی وقت پیش انجام داده‌اند و از آنجایی که دستشان به دهانشان می‌رسد مشکلی برای خرید و اولویت‌بندی کالا نداشته‌اند:

«دروغ چرا؟ ما خرید عیدمان را انجام داده‌ایم. حالا نه به اندازه‌ی سال‌های قبل. ولی کسی که پول زیادی دارد برای او فرقی نمی‌کند که مثلاً گوشت بشود کیلویی یک میلیون تومان. ولی من می‌بینم که طبقه‌ی پایین له شده است. مردم برای دولت هیچ ارزشی ندارند. فقط همین یک قلم آجیل شب عید که نیست. اگر تنها آجیل باشد که طرف می‌گوید به جهنم! آجیل نمی‌خریم! حالا اگر می‌توانی برو گوشت بخر، برو کشک بخر، برو مانتو بخر. هر چیزی بخری، سه برابر الی چهار برابر شده است.»

در همین موقع چند نفر وارد مغازه می‌شوند. به یک زن و شوهر جوان نگاه می‌کنم. سرگرم خرید هستند و مایل به گفتگو هم نیستند. به خاطر افزایش جمعیت و رعایت پروتکل‌های بهداشتی مغازه را ترک می‌کنم. چند قدم آن طرفتر وانت‌های میوه است و یک چهارچرخ که ترشک و چاقاله می‌فروشد. بالای چاقاله‌ها روی مقوای سفیدی نوشته شده است: چاقاله نیم کیلو ۴۰ تومان!

در دست مردم مشماهای کوچکی از میوه‌هایی چون پرتقال و سیب دیده می‌شود. به نظر می‌رسد به خاطر حجم کم مشماها، بیشتر برای خرید روزانه آمده‌اند تا خرید عید. سر راه به یک شیرینی‌فروشی می‌روم. پیرمرد صاحب مغازه پشت میزی نشسته است و چرت می‌زند. لاغر است و ماسک آبی‌رنگی به صورت دارد. از او راجع به اینکه چرا مغازه این‌قدر خلوت است



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

می پرسم. پکر جواب می دهد: «نسبت به پارسال فروشمان کم شده است. چه کاری می توانیم بکنیم؟ هر سال دو تا سه هزار تا شیرینی بشقابی می زدم، اما امسال این مقدار شده است صد و پنجاه تا. تازه معلوم نیست بتوانم بفروشم یا نه».

نگاهی به قیمت ها می اندازم. کیفیت اجناسش چندان مرغوب نیست. نازلترین هایشان از پنجاه تومان شروع می شود. روی شیشه ی مقابل شیرینی نارگیلی نوشته شده است کیلویی نود هزار تومان. سرم سوت می کشد. از آخرین باری که به یک قنادی سر زده ام چقدر گذشته است؟ خدا می داند.

دوباره به خیابان برمی گردم. لباس فروشی ها غلغله است. اخیرا یک شلوار جین معمولی را به قیمت سیصد هزار تومان خریده ام. به خودم قول داده ام حسایی مراقبش باشم!

کسانی که از مغازه ها بیرون می آیند اغلب دست خالی اند و یا اینکه بسته های کوچکی در دست دارند. به این فکر می کنم که احتمالا مردم خرید خوراکی نوروز را نه به طور ویژه بلکه مثل روزهای معمولی دیگر با حجم کم انجام می دهند و بیشتر مایلند که حداقل چند قلم پوشاک نو برای خودشان تهیه کنند. خصوصا که فصل در حال تغییر است و باید لباس های نازکتر جایگزین لباس های گرم شوند.

وارد یک لباس فروشی مردانه می شوم. دو جوان فروشنده را می بینم که روی چهارپایه نشسته اند و مگس می پرانند! هر از گاهی یک مشتری می آید و قیمت می پرسد. از آن یکی که قد بلندتر است و گمان می کنم صاحب مغازه باشد راجع به بازار عید می پرسم. می گوید: «فروشان نسبت به سال قبل خیلی ضعیف شده است. قدرت خرید مردم آمده پایین. پارسال به خاطر تعطیلی کرونا مردم هجوم آوردند و خریدشان را کردند. الان تلویزیون اعلام کند ده روز می خواهند مغازه ها را ببندند کاسبی همه خوب می شود.»

از این حرف خوشش می آید و می خندد. از همکارش که خیلی جوان است می پرسم که آیا برای عید نوروز خرید کرده است؟ جواب می دهد که برای خودش لباس خریده ولی پدر و مادرش به خاطر حقوق ناچیز بازنشستگی نتوانستند حتی اقلام خوراکی مختص عید را بخرند. می گوید:

«برای چی بخرند؟ خوردن این چیزها برای کارگر حرام است. پرتقال پارسال بود هفت تومان، الان شده بیست و خرده ای، قیمت ها خیلی فرق کرده است. حتی پرتقال هم دیگر برای مایه دارهاست.» آن یکی در جوابش می گوید: «خیار هم، موز هم.» جوان پوزخندی می زند. بعد از لحظاتی دوباره حالتی جدی به خود می گیرد و از وضع دستمزدها و عدم انطباق آن با نرخ تورم شکایت می کند:

«دستمزدی که می گیریم به هیچ جایمان نمی رسد. اگر حقوقت را روی ده میلیون نبندی به هیچ جایت نمی رسد.» سرم را به

علامت تایید تکان می دهم. کمی با نگاه براندازم می کند و می پرسد: «حالا صدای ما به جایی هم می رسد؟» می گویم: «نرسد هم باید بنویسیم.»

مجلس و بازی مرغ و تخم مرغ!

به راهپیمایی ام ادامه می دهم. بساطی ها حسایی شلوغ کرده اند. به نزدیکی یکی از لباس فروشی های مورد علاقه ام می روم. دو زن روی نیمکتی نشسته اند. یکی حدود شصت سال دارد و دیگری حدودا چهل ساله به نظر می رسد. کنارشان می نشینم و سر صحبت را باز می کنم. خانم مسن تر زودتر حرف هایم را می شنود و شروع می کند به شکوه از پایین بودن کیفیت اجناس و گرانتر شدنشان:

«نه برای سفره ی عید خرید کرده ام و نه لباس خریده ام. امروز تولد دخترم بود و آمده ام که برایش یک مانتو بخرم. چون همه چیز گران است چیز دیگری نخریدم. الان یک مانتو هفتصد تومان شده است. البته مانتوی چهارصد تومانی هم بود ولی خود مغازه دار گفته که جنسش آشغال است. خب اگر آشغال است برای چه آورده ای؟ حتی رفتم حوله بگیرم، مغازه دار گفت پانصد تومانی اش را بردار، دویست تومانی اش آشغال است.»

فکر می کنم واژه ی آشغال توصیف مناسبی برای کالاهای بی کیفیتی است که بازار را پر کرده است. هر چقدر قیمت ها بالاتر می رود، کیفیت اجناس نیز پایین تر می آید. خصوصا در زمینه ی پوشاک که اغلب وارداتی اند و از چین می آیند.

می گوید شاغل است و به همراه دخترش در یک تولیدی به عنوان خیاط کار می کنند. «خوراکی هیچ چیز نخریدم. مرغ که باید برویم صف بایستیم، امروز هم تا ساعت چهار سر کار بودیم. فردا که برویم صف مرغ بایستیم، دیگر معلوم نیست کی استراحت می کنیم.»

یادم به صف های دراز مرغ یخ زده ی دولتی می افتد. صف های طولانی که در شرایط کرونا واقعا خطرناک به نظر می رسند. روزانه تعداد زیادی از مردم ناچارند از وقت و سلامتی شان بگذرند و برای کمی صرفه جویی در هزینه ها در چنین صف هایی طویلی بایستند. این در حالی است که مسئولان دائما مردم را از سفرهای نوروزی برحذر می دارند و از سویی دیگر صف مرغ های یخ زده را راه می اندازند.

در همین زمان دختری از مغازه بیرون می آید و وقتی می بیند گرم صحبتیم به خنده می گوید: «الان درد و دل کردی؟ همه چیزها را لو دادی» زن همانطور بی حوصله جواب می دهد: «هیچ چیز لو دانی نیست که کسی نداند. دارم واقعیت را می گویم. هرکاری هم می خواهند بکنند. ما را ببرند اعدام کنند راحت شویم.»

دوباره آتشش تند می شود و حرف به مسئولان و نمایندگان

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹

مجلس می‌افتد. زن حسایی شاکی است. می‌گوید: «خجالت هم نمی‌کشند. می‌روند توی مجلس می‌نشینند و هی می‌گویند مرغ و تخم مرغ. شما شش ماهه فقط دارید می‌گویید مرغ و تخم مرغ! زن و بچه‌هایشان توی کشورهای دیگرند ما گرفتار اینها شده‌ایم. خدا گردنشان را بزند.»

دخترانش به تلخی می‌خندند. از وضعیت بازنشستگی همسرش می‌گوید که حقوقشان کفاف این گرانی‌ها را نمی‌دهد. می‌گوید بارها وعده داده‌اند که می‌خواهیم حقوقشان را اضافه کنیم. اما کو؟ از وضعیت حقوق و درآمد خودش هم ناراضی است. می‌گوید هنوز به او و دخترش عیدی نداده‌اند:

«امروز زنگ زدم گفتم نمی‌خواهید به ما عیدی بدهید؟ گفتند عیدی چیه؟ مگر ما امسال کار کردیم که به شما عیدی بدهیم؟ فقط همان خشکه حقوق را به ما می‌دهند تا بتوانیم زندگی کنیم. الان نه می‌توانیم با آن پول میوه بخریم، گوشت بخریم، شیرینی بخریم... دهانمان را هم که با ماسک بسته‌اند!».

نظرش را درباره‌ی سبد معیشت و حداقل حقوق کارگران می‌پرسد. حسایی ترش می‌کند: «دور از جانت کوفت هم ندادند. همه‌اش دروغ است. اخبار این مملکت اول تا آخرش دروغ است. من شصت سال دارم. با این سن نباید بتوانم یک کیلو پسته بخرم؟ ۹ تا هم نوه دارم. چند تا دختر و پسر و عروس.»

زنی که کنارش نشسته و تا الان ساکت بود نزدیکتر می‌آید. در دستش مقداری سبزی جعفری و کمی تخمه آفتابگردان دیده می‌شود. می‌خواهد وارد بحث شود. می‌گوید:

«یارانه و معیشت همه مزخرف است. چهل و پنج تومان هر ماه به ما می‌دهند. خب این به چه درد ما می‌خورد؟ آب و برق و گازمان هم نمی‌شود. الان هفتصد هزار تومان پول گازمان آمده است. پسر من نوجوان است و پانزده سال دارد. چهل و پنج تومان چه پولی است که به او بدهم تا از خانه بیرون برود؟ یک کتانی معمولی شده است سیصد-چهارصد هزار تومان، آدم پیش بچه‌ی خودش شرمند می‌شود.»

حرفهایش را تایید می‌کنم. او نیز مانند بسیاری از خانواده‌های ایرانی فرزندش در اولویت است. بسیاری حتی از شکمشان می‌زنند تا بتوانند برای فرزندانشان یک جفت کفش تهیه کنند. ادامه می‌دهد: «البته شوهر من نظامی است. پنج میلیون حقوقش است. الان به من زنگ زده که یک تومان برایت ریختم. قرار است دو میلیون دیگر هم بریزد. الان رفتیم بازار مانتو شده چهارصد و پنجاه تومان. خب من با این یک میلیون چه می‌توانم بخرم؟»

با خودم فکر می‌کنم که در حال حاضر با یک میلیون تومان چه چیزهایی می‌توان خرید؟ آن هم کارگری که حقوقش به سختی به سه-چهار میلیون تومان می‌رسد. عظم به جایی قد نمی‌دهد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دوازدهم، فروردین ۱۴۰۰
شماره ۱۱۹



خط صالح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صالح
شماره ۱۱۹ - فروردین ۱۴۰۰ - سال دوازدهم

ISBN 978-1-7332858-1-0
90000 >



9 781733 285810